

«محفل ضررات»

چه گونه شکل گرفت

و

چه مسیری را پیموده است؟

پس

"محفل هرات" چه گونه شکل گرفت

و

چه مسیری را پیموده است؟

لهیب

حوت 1401 خورشیدی (مارچ 2023 میلادی)

فهرست مطالب

1. مقدمه 7
- "محفل هرات" چه گونه شکل گرفت و چه مسیری را پیموده است؟ 8
2. قسمت اول 8
3. قسمت دوم 24
4. قسمت سوم 33
5. قسمت چهارم 43
6. قسمت پنجم 51
- لومپن کیست و لومپنیزم چیست؟ 59
- مشی تدوین شده توسط "محفل هرات": 61
7. قسمت ششم 68
8. قسمت هفتم 75
9. قسمت هشتم 85
10. قسمت نهم 93
- احمد (قاصد) کیست؟ 100
11. قسمت دهم 108
12. قسمت یازدهم 121
13. قسمت دوازدهم 129
- الف : قتل مرموز تعداد افراد در هرات: 134

- ب: قتل مرموز فرید و همایون در کوه‌دامن: 135
- ج: قتل مرموز شهید پردل: 135
14. قسمت سیزدهم 147
15. قسمت چهاردهم 159
16. قسمت پانزدهم 171
17. قسمت شانزدهم 182
18. قسمت هفدهم 199
19. قسمت هجدهم 206
- جبههٔ نیمروز: 206
- چه‌گونه نیم‌روزی‌ها تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی در آمدند؟ 210
- مناسبات قومندان گل محمد با "ساما" و "غازی": 211
- پوشش به مثابهٔ "زره" محافظتی 216
20. قسمت نوزدهم 228

مقدمه

سندی که هم اکنون تحت عنوان " محفل هرات چگونه شکل گرفت و چه راهی را پیموده است " در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد، نقدی است بر سند " محفل هرات " وارد جنگ مسلحانه می‌شود (تصمیمی بزرگ و شجاعانه و عمل کردی دلیرانه و ایثارگرانه) " که توسط "ش. آهنگر" تحریر گردیده است.

سیزده قسمت این سند (محفل هرات چگونه شکل گرفت و چه راهی را پیموده است) در چند شماره شعله جاوید دور چهارم و پنجم منتشر گردیده است. ما سعی نمودیم تا مجموعه این سند را که متشکل از زده قسمت است جمع‌آوری نموده و بصورت یک جزوه به دسترس خوانندگان قرار دهیم، تا باشد خوانندگان بهتر به گذشته ضد انقلابی و حرکات تسلیمی و تسلیم طلبانه "ش. آهنگر" پی ببرند و بدانند که این فرد (ش. آهنگر) که سنگ انقلابی بودن را به سینه می‌کوبد، چگونه علیه "سازمان جوانان مترقی" و جنبش دموکراتیک نوین" (شعله جاوید) به لجن پراکنی پرداخته و چه‌گونه در فروپاشاندن "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" نقش بازی نموده است و بعد از کودتای هفت ثور پنج نفرشان (رستاخیز، شیرآهنگر، سلطان معلم، قدوس کارمند و ماما غلام محمد) با دسته های گل به دیدار دستگیر "پنجشیری"، یکی از کادرهای رهبری کننده "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌شتابند و کودتا را برایش تبریک می‌گویند و وعده هرگونه همکاری را به "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌دهند.

هیأت تحریر شعله جاوید

حوت 1401 (مارچ 2023 م.)

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com

sholajawid@cmpa.io

"محفل هرات" چه گونه شکل گرفت و چه مسیری را پیموده است؟

قسمت اول

سندی که همین اکنون تحت عنوان "محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می‌شود" به دسترس ما قرار گرفته، توسط "شیر آهن‌گر" به رشته تحریر درآمده و امضاء گردیده است. ما این سند را همان طوری که توسط خودش به رشته تحریر درآمده است به همان قسم یعنی قسمت- قسمت، مورد نقد قرار می‌دهیم.

"شیر آهن‌گر" از "محفل هرات" نام می‌گیرد، اما در مورد گذشته "محفل هرات" چیزی نمی‌گوید. او نگفته که "محفل هرات" چه گونه و چرا به وجود آمد. بنابراین ناچاریم قبل از این که به نقد "سند" بپردازیم، در مورد "محفل هرات" روشنی بیندازیم تا خواننده به تر به ماهیت "محفل هرات" پی برده و بداند که این محفل چرا و چه گونه به وجود آمد.

در 13 میزان 1344 خورشیدی "سازمان جوانان مترقی" تحت رهبری زنده‌یاد رفیق اکرم بنیان‌گذاری گردید. این سازمان بنا به مشکلات عدیده‌ای که داشت تا سال 1347 خورشیدی موفق به نشر جریده‌ای که بیان‌گر اهداف سازمان باشد، نگردید. این سازمان در حمل 1347 خورشیدی به همکاری دو محفل دیگر موفق به نشر جریده "شعله جاوید" گردید و از این طریق به تبلیغ و ترویج ایده دموکراسی نوین پرداخت. منسوبین "جریان دموکراتیک نوین" در بین توده‌ها به "شعله‌یی" معروف گردیدند. این جریان به زودی به یک کمیت و نیروی توده‌یی قابل محاسبه تبدیل گردید که پشت رژیم سلطنتی را به لرزه در آورده بود. در همین سال تعدادی از جوانان انقلابی هرات که "شیر آهن‌گر" نیز از جمله ایشان بود به "جریان دموکراتیک نوین" پیوستند. آن‌ها مبارزات شان را تا اوایل دهه پنجاه خورشیدی تحت نام "جریان دموکراتیک نوین" ادامه دادند. دشمنان انقلاب که تاب دیدن این جنبش انقلابی را نداشتند، به فکر توطئه برای انهدام این جنبش انقلابی افتادند.

بعد از مریضی و کناره‌گیری زنده یاد رفیق اکرم از "سازمان"، دشمنان خزیده در درون سازمان در اوایل سال 1351 خورشیدی طرح و توطئه دشمنان انقلاب را، آگاهانه یا ناآگاهانه، در عمل پیاده نمودند. برای اجرای این طرح، به شکلی از اشکال عمل ماجراجویانه را در 29 جوزای 1351 خورشیدی در پوهنتون کابل به راه انداختند، در این ماجرا بود که "گلبدین حکمت‌یار" اخوانی، این جلاد حرفه‌یی "سیدال سخندان" شعله‌یی را به قتل رساند و او را جاویدانه ساخت. این حرکت و عمل ماجراجویانه زمینه مناسبی برای داکتر فیض و یارانش مهیا نمود تا "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" را زیر سوال ببرند و زنده‌یاد رفیق اکرم و یارانش را با نام‌ها و القاب گوناگون و با تهمت و افترا (توأم با فحش و ناسزا) مورد تمسخر قرار دهند. در سوم عقرب 1351 خورشیدی عین توطئه در ولایت هرات اتفاق افتاد. این دو حادثه منجر به انشعاب در درون "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین "گردید.

حادثه‌ای که در هرات اتفاق افتاد از چه قرار بود؟

در روز سوم عقرب 1351 خورشیدی حینی که "خلقی"ها از دارالمعلمین عالی هرات به منظور تظاهرات به سوی شهر حرکت کردند، شاگردان مکتب متوسطه "موفق" مانند پولیس سدی در مقابل "خلقی"ها ساختند. حینی که "خلقی"ها آن‌جا رسیدند، نه تنها به آن‌ها اجازه ندادند که به راه پیمائی شان ادامه دهند، بل که بالای آن‌ها حمله کردند و در جریان زد و خورد یک تن به نام عبدالقادر که یک بچه فاسدالاخلاق بود کشته شد. "شعله‌یی"ها که در داخل دارالمعلمین عالی هرات مصروف سخن‌رانی بودند، و از این حادثه بی‌خبر که ناگهان "خلقی"ها سراسیمه و با شعارهای رکیک و فحش و دشنام به دارالمعلمین برگشتند. "خلقی"ها جرئت نکردند که در داخل دارالمعلمین بالای شعله‌یی‌ها حمله نمایند زیرا تعداد "شعله‌یی"ها خیلی بیش‌تر از "خلقی"ها بود.

رفقای "شعله‌یی" حیران ماندند و نمی‌دانستند که چه شده، ولی از صبر و حوصله کار گرفتند و آرام از دارالمعلمین به سمت شهر حرکت نمودند. زمانی که به دیگران در چوک سینما ملحق گردیدند متوجه شدند که شاگردان متوسطه موفق بالای "خلقی"ها بدون کدام دلیل حمله نموده و در زد و خورد یک نفر شان به قتل رسیده است. این حادثه در

حالی اتفاق افتاد که در همان سال هم در داخل دارالمعلمین عالی هرات مشترکا از طرف "شعله‌یی" ها و "خلقی" ها اعتصابی به خاطر خواسته صنفی شاگردان لیلیه به راه افتاد و هم‌چنین در همین سال تمامی معلمین هرات اعم از شعله‌یی و "خلقی" چند ماه به خاطر اتحادیهٔ معلمین هرات اعتصاب نمودند، و هیچ‌وقت در هرات بین "شعله‌یی" ها و "خلقی" ها درگیری صورت نگرفته بود. این درگیری را فقط و فقط می‌توان یک توطئه برای پاشاندن "جریان دموکراتیک نوین" حساب نمود.

"خلقی" های هرات این انتقام را از "شعله‌یی" های لیلیه در دارالمعلمین عالی هرات گرفتند. چون تعداد "شعله‌یی" های لیلیه نسبت به "خلقی" ها کم‌تر بود شبانه به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و چندین تن را زخمی و مجروح نموده و روانهٔ شفاخانه می‌نمایند.

بعد از این که تظاهرات خاتمه می‌یابد، رژیم به دست‌گیری افراد شناخته شده از "شعله‌یی" ها و "خلقی" ها اقدام می‌نماید و روانهٔ زندان می‌کند. بعد از سوم عقرب از درون زندان است که سروصدای انتقادیون بلند می‌شود یعنی "جریان دموکراتیک نوین" در هرات عملاً به دو بخش "انتقادیون" و "مدافعین" تقسیم می‌گردد. در آن زمان است که متوجه می‌شویم که برای فروپاشاندن "جریان دموکراتیک نوین" که از مدت‌ها ارتجاع نقشه می‌کشید توطئه‌ای در راه بوده تا این جریان انقلابی را ضعیف و چند پارچه سازد. در این زمان آقای "ش. آهن‌گر" از جملهٔ انتقادیون و در صف مقابل مدافعین قرار دارد.

"محفل هرات" در چنین حالتی عرض اندام می‌نماید. یا به عبارت دیگر "محفل هرات" به عنوان یک نیروی ضد انقلابی در مقابل "جریان دموکراتیک نوین" و خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" عرض اندام می‌نماید.

یک تن از سابقه داران جریان دموکراتیک نوین که بعد از انتقاد با انتقادیون هم‌راه است موضوع را چنین بیان می‌دارد:

«بعد از این که تعدادی به انتقاد از "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین می‌پردازند، چندین جلسه در خانهٔ من گرفته می‌شود، ابتدا حلقات آموزشی ایجاد می‌گردد

و بعداً نام "محفل هرات" بر این حلقات گذاشته می‌شود. در این میان فقط کریم به نام محفل هم‌نوا نبود و اصرار داشت که باید حزب را ایجاد نمود.»

بعد از طرح توطئه در پوهنتون کابل و هرات زمینه تبارز برای نیروهای ارتجاعی مساعد گردید تا "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" را تضعیف نموده و موجب خرسندی سوسیال امپریالیزم و رژیم ارتجاعی ستم‌شاهی گردد. در این زمان داکتر فیض با شرکاء زیر نام انتقاد از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" در حقیقت راه قهقراپی را پیش گرفته و به دامن اکونومیزم بورژوایی غطیدند و به نام "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" صف خود را از "جریان دموکراتیک نوین" جدا نمودند. آن‌ها با بیرون نمودن نوشته "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش‌رویم!" چهره ضد انقلابی خویش را به نمایش گذاشتند و بی‌رحمانه به "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" تاختند و آن را "علم تکه پاره‌ای از حزب دموکراتیک خلق افغانستان" خواندند و رفیق اکرم و یارانش را که از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" دفاع می‌کردند، به نام‌های "خاین"، "جاسوس"، "درباری"، "شاهزاده".... و غیره نام‌ها یاد می‌نمودند. همان‌طوری که امروز تسلیم‌طلبان مدافعین بر حق این جریان را به همان تهمت و افتراء یاد می‌کنند و هیچ شرمی از به کار بردن این کلمات لومپنانه ندارند.

انتقادیون هرات به گروه داکتر فیض نپیوستند، و مستقل از "گروه انقلابی..." خود را "محفل هرات" نامیدند. گرچه "محفل هرات" نه مانند داکتر فیض و شرکاء سندی ارائه نمود و نه با "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" پیوست، اما عملاً همان شیوه عمل کرد "گروه انقلابی..." را پیاده نمود. آن‌ها در کوچه و بازار بر مدافعین "جریان دموکراتیک نوین" می‌تاختند، و همان الفاظ زشت و رکیک "گروه..." را استعمال می‌نمودند. آن‌ها حتی با این الفاظ زشت و لومپنانه بسنده نکرده، بل که بر روی مدافعین "جریان دموکراتیک نوین" بدون هیچ شرمی تف می‌انداختند.

انتقادیون اعم از "گروه انقلابی..." و "محفل هرات" آگاهانه برای پاشاندن "جریان دموکراتیک نوین" کمر بسته بودند و با این حرکت و عمل کرد دشمنان طبقاتی "جریان دموکراتیک نوین" را خرسند نمودند. آن‌ها (گروه و محفل هرات) که روزی "سازمان جوانان

مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" را آمال و آرزوی توده‌های زحمت‌کش افغانستان می‌خواندند و برای آن تبلیغ می‌کردند، به یک‌باره گی در پی تخریب آن برآمدند و مهر "خائن"، "اپورتونیست"، و... بر آن زدند و آن‌را «علم تکه پاره‌ای از حزب دموکراتیک خلق افغانستان» خوانده و به یک‌باره گی بر ایدیولوژی مارکسیزم - لنینیسم - مائوتیسم (در آن وقت اندیشهٔ مائوتسه‌دون) پا گذاشتند. نتیجه آن شد که "گروه انقلابی" به اکونونومیسم بورژوایی غلطید و تکامل منفی بیش‌تری نموده و به رویزیونیسم سه جهانی روی آورد، و "محفل هرات" بار د ایدیولوژی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی به "تازه‌اندیشی" روی آورد و حامل و عامل جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی گردید.

ما خوب به خاطر داریم که مدافعین "جریان دموکراتیک نوین" اول می سال 1352 خورشیدی را در هرات با یک راه‌پیمائی با شکوه تجلیل نمودند، اما "انتقادیون" که آقای "ش. آهن‌گر" یک تن از کادرهای که در آن‌زمان در راس انتقادیون هرات قرار داشت، برای تخریب تظاهرات اول می سال 1351 خورشیدی دست به کار شدند تا آن را مختل نمایند. افراد گماشته شدهٔ شان، در همه جا و در کنار تظاهرات سروصدای‌های خاینانه‌ای به راه انداختند و تظاهرکنندگان را به نام‌های "جاسوس"، "خاین"، "درباری" ... و غیره به مردم معرفی می‌کردند و به سمت شان تف می‌انداختند. اما تظاهرات با همان شکوهش راهش را ادامه داد و حمایت توده‌ها را تا ختم تظاهرات با خود داشت.

این حرکت و عمل‌کرد ضد انقلابی انتقادیون، در سطح کل کشور، زمینه‌ساز کودتای 26 سرطان 1352 داودخان تحت رهبری سوسیال‌امپریالیسم گردید. بعد از کودتای داودخان "سازمان جوانان مترقی" که ضربهٔ مهلکی از طرف انتقادیون خورده بود، دیگر نتوانست به پیش حرکت کند تا این‌که در سال 1354 خورشیدی عملاً منحل گردید.

بعد از انحلال "سازمان جوانان مترقی"، "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" و "محفل هرات" چه کردند؟ آن‌ها نه تنها نتوانستند کوچک‌ترین گامی به جلو بردارند، بل که ده‌ها گام از "شعله‌یی"‌ها به عقب رفتند. اولاً آن‌ها جای این‌که از سازمان برش نموده گامی به جلو بردارند و برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان تلاش نمایند، به گروه‌گرایی و محفل‌بازی افتادند. در حالی که انقلابیون به خوبی آگاهند که گریز از حزبیت و تداوم گروه‌گری و

محفل بازی سکتاریزم و یک عمل ضد انقلابی است. باید همیشه کوشید که برای ایجاد حزب کمونیست محفل و گروه را فدای حزب ساخت نه آن که حزب را فدای گروه و محفل نمود. دوماً "محفل هرات" بعد از کودتای 26 سرطان 1352 خورشیدی دوروبر غلام‌علی آئین والی هرات جمع شدند و با خیرات ناچیز از قبیل دو سه چوکی مدیریت لیسسه‌ها و دو سه چوکی نظارت در ریاست معارف خوشنود شده و در لاک خود خزیده و از مبارزه دست کشیده و از "محفل هرات" فقط نامی باقی ماند و تا زمان کودتای ننگین 7 ثور 1357 خورشیدی این محفل کوچک‌ترین حرکتی از خود نشان نداد. بعد از کودتای ننگین 7 ثور 1357 خورشیدی اگر "خلقی"‌ها آن‌ها را در بغل می‌گرفت یقیناً هیچ‌گونه حرکتی خلاف کودتا از خود نشان نمی‌دادند. تاریخ افغانستان به خوبی شاهد و گواه تسلیمی و تسلیم‌طلبی شان هم در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیزم روس و هم در شرایط کنونی می‌باشد. چون "خلقی"‌ها آن‌ها را از خود راند، بناءً "محفل هرات" به فعالیت شروع نمود. "ش. آهن‌گر" نیز مهر تایید بر این بحث زده است. او قسمت اول مقاله‌اش ("محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می‌شود") را این طور شروع نموده است:

«قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش تقریباً خوابی سخت گران و چندین ساله دامنگیر ملت ما بود. نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان‌های تاریک تاریخ، و جامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دور از زادنی پرآوا. تک جوانه‌های روئیده نیز مصاب به بیماری‌های درونی افتراق آور و کرختی زا. فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و... مشخصه این پیچ سیاست نیروهای پیشرو جامعه افغانستان بود. تک فریادهای گویا را هم هیاهوی درهم و برهم راه می‌گرفت؛ که ناگاه عفریت خون آشام کودتای ثور چنگال خونینش را بر دروازه کوبید و تفت متعفن نفس استعمار فضای میهن را آگنده ساخت.»

"ش. آهن‌گر" با بی‌اعتنایی از کنار بحثش می‌گذرد و توضیح نمی‌دهد که چرا «قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش تقریباً خوابی سخت گران و چندین ساله دامنگیر ملت ما بود. نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان‌های تاریک تاریخ، و جامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دور از زادنی پرآوا. تک جوانه‌های روئیده نیز مصاب به بیماری‌های درونی افتراق آور و کرختی زا. فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و... مشخصه این پیچ سیاست نیروهای پیشرو جامعه افغانستان بود.»؟

مسئول این همه نابسامانی کیست؟ "ش. آهن گر" نمی خواهد به پاسخ چنین پرسش های جواب گوید. به همین دلیل است که از کنار آن ها به سادگی می گذرد تا نسل جوان و توده ها را گول زده و آن ها را از مسیر اصولی و انقلابی منحرف نموده و به راه های ضد انقلابی رهنمون سازد.

تاریخ افغانستان و توده های ستم کش کشور بخوبی به یاد دارند که "جریان دموکراتیک نوین" از سال 1347 الی سال 1351 خورشیدی بزرگ ترین جنبش سیاسی کشور محسوب می گردید و از به ترین پای گاه توده یی برخوردار بود. اما از سال 1351 خورشیدی الی کودتای ننگین 7 ثور 1357 خورشیدی در لاک خود فرو رفت و زمینه ساز دو کودتای ارتجاعی به رهبری سوسیال امپریالیزم در افغانستان گردید. چرا شور و شعف انقلابی یک باره جایش را به یأس و ناامیدی داد، و همه «نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان های تاریک تاریخ، و جامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دور از زادنی پرآوا. تک جوانه های روئیده نیز مصاب به بیماری های درونی افتراق آور و کرختی زا»؟

تمام این نقاط ضعف و منفی را باید در نهاد شوم و زهر آگین "گروه انقلابی" و "محفل هرات" جست و جو نمود. آن ها بعد از انتقاد به "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین، جای این که گامی فراتر از "سازمان جوانان مترقی" بگذارند و جنبه های اصولی سازمان را رشد و تکامل دهند و در جهت ایجاد حزب کمونیست افغانستان گام بردارند، برعکس از سازمان بریدند به "گروه گرای" و "محفل" بازی روی آوردند و به تبلیغ و ترویج ایده های ضد انقلابی (ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در آن وقت ضد اندیشه مائوتسه دون) پرداختند. این حرکت و عمل کرد خاینانه باعث گردید تا «نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان های تاریک تاریخ، و جامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دور از زادنی پرآوا. تک جوانه های روئیده نیز مصاب به بیماری های درونی افتراق آور و کرختی زا» گردند و از «فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی» رنج ببرند.

"ش. آهن گر" به خوبی آگاه است که در سرطان 1348 خورشیدی "جریان دموکراتیک نوین" با حمایت توده های ستم کش در چار سو (چهارسوق) شهر کهنه هرات حمله وحشیانه پولیس را درهم شکستند، حتی بی بی سی این مطلب را با صراحت اعلان نمود که «ظرف

24 ساعت شهر خالی از پولیس و در دست متعلمین هرات بود». (گزارش رادیو بی بی سی - سرطان 1348)

این پای‌گاه در اثر تخریب "گروه انقلابی... " و "محفل هرات" از دست رفت و توده‌ها بدون یک برنامه انقلابی سیاسی - ایدیولوژیک - تشکیلاتی ماندند.

طوری که در بالا متذکر شدیم مسئول این همه نابسامانی‌ها انتقادیون اعم از "گروه انقلابی... " و "محفل هرات" بودند. ما بعد از این، این باندها را نه انتقادیون، بل که انحلال‌گر می‌نامیم. زیرا انحلال‌گران خواهان نظم و تشکیل انقلابی و به خصوص حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) نیستند، بل که خواهان یک تشکیل بی‌در و پیکر اند. لنین انحلال طلبی را بدتر از اپورتونیزم می‌داند. زیرا اپورتونیزم خواهان حزبیت است، این حزبیت را در چوکات بورژوازی می‌خواهد، اما انحلال‌طلبان از حزبیت گریزانند و خواهان انحلال حزب و تشکیل انقلابی هستند و به یک تشکیل بی‌در و پیکر پناه می‌برند. این حرف لنین به خوبی در افغانستان در مورد انحلال‌طلبان وطنی ما کاملاً صادق بوده و می‌باشد، زیرا عمل‌کرد انحلال‌طلبان در سال 1351 خورشیدی سبب فروپاشاندن "جریان دموکراتیک نوین" گردید و «تک جوانه‌های روئیده نیز مصاب به بیماری‌های درونی افتراق اور و کرختی ز/» نمود، و آن‌ها را از یک «برنامه روشن سیاسی، ایدیولوژیک، تشکیلاتی» به سوی «فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدیولوژیک، تشکیلاتی» سوق داد.

همان طوری که گفتیم که "ش. آهن‌گر" هیچ‌گاه حاضر نیست تا این جوانب منفی خود و شرکایش را انتقاد نماید، بل که مداوماً تلاش می‌ورزد تا این گذشته ننگین را تقدیس نماید. هدف "ش. آهن‌گر" از نوشتن چنین مطالبی دقیقاً تقدیس گذشته انحرافی و ضد انقلابی شان است.

آن‌ها (گروه انقلابی... و محفل هرات) همان طوری که از "جریان دموکراتیک نوین" بریدند و از گرفتن نام "شعله‌یی" و "جریان دموکراتیک نوین" نفرت داشتند و این نفرت را علناً در صحنه عمل به اجرا گذاشتند، همان طوری که در گذشته جزء منسوبین "جریان دموکراتیک نوین" نبودند، فعلاً هم جزء منسوبین "جریان دموکراتیک نوین" محسوب نمی‌گردند. مگر این که با گذشته شان وداع گویند و آن‌را دقیقاً تجزیه و تحلیل نموده و جداً

به آن برخورد انتقادی نمایند. کسانی که از این گذشته بریده اند جزء منسوبین "جریان دموکراتیک نوین" محسوب می گردند.

هرگاه خواننده به تمام نوشته های "ش. آهن گر" و شرکاء توجه نماید به روشنی در می یابد که آن ها نه تنها هیچ گاه به گذشته شان برخورد انتقادی نکرده و نمی کنند، بل که کوشش می نمایند تا گذشته شان را تقدیس نمایند. به همین علت هم هست که تاب شنیدن انتقاد را ندارند. هر گاه از ایشان انتقادی صورت می گیرد، بدون آن که سر به گریبان نموده و متوجه اشتباهات و انحرافات شان گردند، به یاوه گویی می پردازند و فکر می کنند که با اتهامات ناروا و فحاشی می توانند حقایق را پوشانده و دگرگون جلوه گر سازند. آن ها نه تنها گذشته شان را انتقاد نمی کنند و آن را تقدیس می نمایند، بل که به جعل تاریخ نیز می پردازند. این جعل تاریخی نه یک بار، بل که بار بار از طرف "ش. آهن گر" و شرکاء صورت گرفته است. ما این جعل کاری را بعداً بر ملا خواهیم نمود.

"ش. آهن گر" برای این که خود را شخصیت برجسته نشان دهد حقایق را کتمان می کند و به جعل حقایق دست می زند. به این گفته "ش. آهن گر" توجه نمائید:

«زمینه های دیگری که می توان آن ها را پیامد جنبش ۲۴ حوت هرات خواند، عمق نفرت بی حد و حصر مردم از رژیم خلق - پرچم (تاکید از ش. آهنگر است) و باور کامل مردم بر ضد مردمی بودن و خونخوار بودن این رژیم بود... این نفرت عمیق و این باور کامل مردم هرات، آنچنان که در بخش های قبل گفتیم ریشه در کار تاریخی روشنگرانه روشنفکران صادق هرات (محفل هرات) (تاکید از ماست) و پایه در واقعیت و عمل، در برخوردهای روزمره وابستگان حزب و دولت خلقی - پرچمی نسبت به مردم داشت و نیازی به تبلیغ و کار تبلیغاتی بیشتری به اثبات آن نبود. لذا تحریک مردم علیه رژیم، دیگر هنر تبلیغاتی نمی خواست؛ چون خود خلقی - پرچمی ها هم در هر برخورد شان مردم را علیه خود تحریک می کردند.» (صفحه دوم سند)

در این جا هیچ شکی وجود ندارد که یکی از زمینه های قیام 24 حوت هرات «عمق نفرت بی حد و حصر مردم از رژیم خلق - پرچم و باور کامل مردم بر ضد مردمی بودن و خونخوار

بودن این رژیم بود.» اما چیزی که در این جا قابل یاد آوری است اینست که "ش. آهن گر" برای جلوه دادن شخصیت خود حقایق را وارونه جلوه می دهد. او از یک طرف می گوید که:

«قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش تقریباً خوابی سخت گران و چندین ساله دامنگیر ملت ما بود. نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دلان های تاریک تاریخ، وجامعه پای گیر آبستنی دیرپا و دور از زاندنی پرآوا. تک جوانه های روئیده نیز مصاب به بیماری های درونی افتراق آور و کرختی زا. فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و... مشخصه این پیچ سیاست نیروهای پیشرو جامعه افغانستان بود.» و از سوی دیگر می نویسد که: «این نفرت عمیق و این باور کامل مردم هرات، آنچنان که دربخش های قبل گفتیم ریشه در کار تاریخی روشنگرانه روشنفکران صادق هرات (محفل هرات) دارد. خواننده به خوبی تناقض گویی "ش. آهن گر" را مشاهده می کند. اگر «خوابی سخت گران و چندین ساله دامنگیر» نیروهای سیاسی بوده است، پس «ریشه در کار تاریخی روشنگرانه روشنفکران صادق هرات (محفل هرات)» در کجاست. این بحث های متناقض طوری که قبلا بیان داشتیم، بیان گر آنست که "ش. آهن گر" می خواهد خود را گل سر سبد جا زده و از خود یک شخصیتی بسازد، اما او نمی داند که چشم پوشی از حقایق نه تنها این که او را به یک شخصیت تبدیل نمی کند، بل که شخصیتش را از این هم بیش تر له می کند. حقایق از این قرار است که ریشه های تاریخی نفرت عمیق توده های ستم کش هرات علیه "خلقی" - پرچمی ها در تبلیغ و ترویج "جریان دموکراتیک نوین" نهفته است، نه "محفل هرات". این تبلیغ و ترویج علیه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نه تنها در یازده شماره شعله جاوید انعکاس یافته، بل که از سال 1347 الی 1351 خورشیدی بطور همه جانبه در اعتصابات، تظاهرات و محافل صورت گرفته است. "ش. آهن گر" و محفلش حتی یک نمونه ای از چنین تبلیغ و ترویجی نمی تواند به خواننده گان ارائه نماید.

نیروهای انقلابی کشور به خوبی آگاه اند که در طول دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس توده های زحمت کش افغانستان در همه جا از نیروها و شخصیت های قبلا منسوب به "جریان دموکراتیک نوین" بنام "شعله بی" استقبال می نمودند، نه "محفل هرات". این استقبال توده های بیان گر آنست که تبلیغ و ترویج "جریان دموکراتیک نوین" در اذهان توده ها پا بر جا مانده و نفرت عمیق شان را نسبت به رژیم مزدور پرورش داده

است. این گفته "ش. آهن گر" کاملاً صحیح است که خوابی سخت گران چندین ساله آن‌ها را در دهلیزهای تاریک تاریخ زمین‌گیر نموده بود. آن‌ها هیچ‌گونه تحرکی بعد از فروپاشی "جریان دموکراتیک نوین" نداشتند و فقط خرسند از این بودند که این جریان را متلاشی نمودند و امیال دشمنان طبقاتی توده‌های زحمت‌کش را بر آورده ساختند.

اینک به نقل دیگر سند "ش. آهن گر" مراجعه می‌کنیم تا دیده شود که هدف نویسنده از این سند چیست. به این نقل قول توجه کنید:

«با خواندن این سند تاریخی، که بخشی از کارکرد جنبش انقلابی کشور است (امید است گزارشات محافل و مناطق دیگر نیز در دسترس قرار بگیرد)، خواننده پی خواهد برد که برای آزادی میهن و نجات جنبش خود جوش مردم از دستبرد امپریالیسم و ارتجاع، روشنفکران مبارز و انقلابی افغانستان در همه عرصه‌های مبارزه، در داخل و خارج کشور چه جانفشانی‌ها کرده‌اند و با نثار جان‌شان چه بهای بزرگی پرداخته‌اند؛ ولی با یورش سبغانه و بی‌رحمانه امپریالیسم و ارتجاع، به خون کشیده شده و سرکوب شدند، و به قول عامیانه زورشان به امپریالیسم جهانی و ارتجاع جهانی تا دندان مسلح وحشی و خونریز، که شما تا هم اکنون شاهد وحشت و خونریزی‌شان در کشور ما و در سراسر جهان هستید، نرسید. با این حال، بازهم انقلابیون کشور ما به دلیل کمزوری‌شان تسلیم طلبی پیشه نکردند و به هیچ متجاوز و مداخله‌گر، وکلاً به هیچ اجنبی سرتسلیم فرود نیاوردند.» (صفحه پنجم سند - تاکیدات از ماست)

شرکت نیروهای قبلاً منسوب به "جریان دموکراتیک نوین" کشور در جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیسم اشغال‌گر و رژیم مزدورشان قابل قدر است و اجرای عملی رسالت تاریخی‌شان محسوب می‌گردد. اما این جنگ باید مستقلانه به پیش برده می‌شد که نشد، بزرگ‌ترین اشتباه تمامی نیروهای قبلاً منسوب به "جریان دموکراتیک نوین" همین عدم استقلالیت‌شان بود، که از همان آوان شکل‌گیری‌اش ملهم به تسلیم‌طلبی طبقاتی بود.

آیا بحث "ش. آهن گر" واقعی است؟ ما این بحث را دور از واقعیت می‌دانیم. "محفل هرات" از همان آوان شروع جنگ مسلحانه تن به تسلیم طلبی داد. طوری که "ش. آهن گر" خود مدعی است:

«کار به دو قسمت جداگانه و پیوسته به هم (سازمانی و جبهه ای) مجزا گشت. رهبری کار وحدت جنبش (سازمان سازی) به زنده یادان نعیم "ازهر" و انجینیر قدوس و رهبری کار جبهه ای و جبهه سازی به انجینیر "آهنگر" سپرده شد، که بعدها زنده یاد ماما غلام محمد نیز به آن پیوست و تا رفتنش به جبهه، مسئولیت کار تشکیلاتی ایران را به عهده گرفت. هدف اولیه کار جبهه ای، "بازکردن جای پای برای روشنفکران در جبهه" تعیین گردید (چون جبهه سازی مستقل در توان ما نبود). در حالی که کوچک ترین امکان مادی، از قبیل پول و یا سلاح در دست نداشتیم، برای باز کردن راه در جبهه، از زوایائی چند، دست به کار شدیم.» (صفحه 4 سند)

اولاً باید در مورد نعیم "ازهر" و تسلیم طلبی هایش صحبت نمود و به تعقیب آن در مورد تسلیم طلبی "محفل هرات" تحت رهبری "ش. آهن گر" خواهیم پرداخت.

طبق گفته "ش. آهن گر" مسئولیت «کار سازمانی» از طرف "محفل هرات" به نعیم "ازهر" سپرده می شود، بناءً او در رأس تسلیم طلبی های "ساما" که با "ش. آهن گر" روابط بسیار نزدیک دارد قرار دارد. چنانچه بعد از این که دفتر سیاسی "ساما" ضربه می خورد، او با صدیق "هری" به جیب "خاد" سوار شده در کلکان به ملاقات تسلیمی های "ساما" می روند و به آن ها می گویند که اگر ما را در جریان می گذاشتید امتیازات بیش تری می توانستید از دولت بگیرید، اما حالا خیر است شما همین طور با دولت ادامه دهید. نعیم "ازهر" یکی از کادرهای برجسته و رهبری کننده "ساما" است. چنانچه "ش. آهن گر" در توصیف او چنین می گوید:

«در پروسه وحدت جنبش کار می کردند، به همراه اکثریت محافل جنبش چپ، به ایجاد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) از طریق "کنفرانس موسس" توفیق حاصل کردند. چند ماهی بعد از ایجاد "ساما"، با آمدن زنده یاد نعیم "ازهر" به ایران، که در آن زمان رهبری "ساما" را عملاً به دوش داشت، حوزه غرب، با جبهات متعدد مسلحانه و تشکیلاتش به طور کامل، به سازمان مدغم شد.» (صفحه 4 سند)

طراح مشی "تازه اندیشی" با برآمد "اسلامی" در حقیقت نعیم "ازهر"، انجینیر قدوس و "ش. آهن گر" هستند و به همین طریق طرحات تسلیم طلبی در "ساما" نیز توسط آن ها

زیر نام "تاکتیک" ریخته شده و دامنه آن از هرات به کوه‌دامن کشیده می‌شود. صدیق "هری" نفر دوم نعیم "ازهر" می‌باشد.

زمانی که دفتر سیاسی "ساما" ضربه می‌خورد، رژیم پوشالی اصلاً به سراغ نعیم "ازهر" که در حقیقت کادر بلند پایه دفتر سیاسی است نمی‌رود. او مدت‌ها بعد از ضربه خوردن دفتر سیاسی دست‌گیر می‌شود. بعد از این که رژیم موفق می‌شود که به اتاقش در هوتل کابل وسایل استراق سمع جابه‌جا کند و تعدادی از سامایی‌های مرتبط با او در اتاقش در مورد تسلیم شدن به رژیم از وی جوایی حال می‌شوند و او به توضیح مسئله تاکتیکی می‌پردازد و آن‌ها را قانع می‌کند که تسلیم شدن ما تاکتیکی است. رژیم وقتی این سند را به دست می‌آورد به دست‌گیری‌اش اقدام می‌نماید. چینی که در این مورد از وی سوال می‌شود او ابتدا منکر می‌شود، اما وقتی که اسناد را برایش ارائه می‌کنند چاره‌ای جز دفاع از خود ندارد. به همین سبب است که او یک‌جا با سایر افراد دفتر سیاسی "ساما" و سایر زندانیان "ساما" اعدام نمی‌شود، بل که یک سال بعد اعدام می‌شود و رژیم بعد از اعدامش جنازه او را به خانواده اش تسلیم می‌کند و این اولین و آخرین جنازه است که رژیم فاشیست به خانواده‌اش تسلیم می‌نماید.

«بعد از ضربت خوردن کمیته نشرات و دستگیری رفقای دفتر سیاسی - به استثنای نعیم - در جلسه اضطراری که از طرف تعدادی از رفقا دائر گردید ضمن انتخاب افراد تازه ای برای دفتر سیاسی فیصله می‌گردد که اعضای رهبری سازمان بنا به موجودیت خطرات امنیتی در کابل، باید به کوه‌دامن نقل مکان نمایند. بعد از رفتن اعضای رهبری سازمان به کوه‌دامن رفت و آمد "داکتر صدیق" از کابل به کوه‌دامن در ارتباط نزدیک با "نعیم ازهر" شروع می‌گردد.» (اسناد تاریخی - صفحه 8)

این نقل قول به خوبی بیان‌گر آنست که صدیق در روابط تنگاتنگ با نعیم "ازهر" قرار دارد. طوری که نعیم "ازهر"، صدیق و احمد مسئول حمل سلاح از کابل به جبهه انجینران در هرات اند. این سلاح و مهمات از طریق دولت با طیاره به هرات رسانده می‌شود. ما این موضوع را در قسمت تسلیم طلبی‌های هرات بیش‌تر خواهیم شگافت.

"محفل هرات" بعد از این که علیه خط اصولی "سازمان جوانان مترقی و "جریان دموکراتیک نوین" موضع خصمانه گرفت، از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) به طور قطع برید، بناءً در سال 1357 خورشیدی دارای هیچ گونه خط و مشی نبود، به همین سبب برای کودتاچیان 7 ثور گل بردند و کودتا را مبارکباد گفتند. عدم مشی انقلابی، توان تفکیک تضادها را از آن ها گرفت و آن ها را در قدم اول به کام تسلیم طلبی طبقاتی انداخت و بعداً در مسیر تسلیم طلبی ملی رهنمون ساخت و تا همین اکنون از بی برنامه گی رنج می برند و در این گودال دست و پا می زنند. مسئول درجه یک این تسلیمی و تسلیم طلبی طبق گفته "ش. آهن گر" که مسئول "جبهه سازی" در هرات بوده، خودش می باشد. "ش. آهن گر" برای این که تسلیم طلبی اش را تبرئه نماید، می گوید که:

«چون جبهه سازی مستقل در توان ما نبود، درحالی که کوچک ترین امکان مادی، از قبیل پول و یا سلاح در دست نداشتیم، برای باز کردن راه در جبهه، از زوایائی چند، دست به کار شدیم.»

وقتی "ش. آهن گر" می گوید که «چون جبهه سازی مستقل در توان ما نبود» به این معناست که هیچ چاره ای جز تسلیم شدن به احزاب جهادی و رژیم پوشالی برای به دست آورد "امکانات" وجود نداشت!! این مطالب را "ش. آهن گر" بعد از چهل سال می نویسد، اما او هیچ گاه نگفته که از این تسلیمی چه دست آوردی داشته است. "ش. آهن گر" دقیقاً می داند که این تسلیمی جز زیان هیچ سودی برای جنبش انقلابی و توده های زحمت کش نداشته، بل که ضرباتی را متوجه جنبش انقلابی کشور نموده است. چرا "ش. آهن گر" جنبه منفی این حرکت تسلیم طلبانه را بررسی نمی کند؟ علت روشن است. او با تقدیس تسلیم طلبی های گذشته می خواهد تسلیمی و تسلیم طلبی های کنونی اش را نیز تبرئه نماید. آیا "ش. آهن گر" نمی داند که هر زمان توده های زحمت کش بخواهند تحت رهبری ستاد فرمان دهی پرولتاریا یعنی حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) جنگ انقلابی را شروع نماید از «کوچکترین امکان مادی» برخوردار نیستند؟ آیا حزب کمونیست حق دارد بنا به چنین دلیلی خود را به نیروهای ارتجاعی و یا دولت های ارتجاعی به خاطر گرفتن "امکانات مادی" تسلیم نماید؟ جواب کاملاً منفی است. چرا "ش. آهن گر" چنین نمود؟ زیرا او اعتقادش را به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم از دست داده است، نه می خواهد

و نه می‌تواند قضایا را از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بررسی نماید. لذا با سفسطه‌گویی می‌خواهد به تسلیم‌طلبی‌های خود و شرکاء پرده‌دود آلود کشیده و آن‌را تبرئه نماید.

شروع حرکت "محفل هرات" به رهبری "ش. آهن‌گر" زیر لوای "حرکت انقلاب اسلامی" مولوی محمد نبی "محمدی" صورت گرفت، که یک تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال دشمنان غیرعمده محسوب می‌گردید، بعداً این تسلیم‌طلبی تکامل منفی نمود و به تسلیم‌طلبی و تسلیمی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان منجر گردید. (در این زمینه در قسمت‌های بعدی مفصل‌تر صحبت خواهیم نمود.)

در شرایط کنونی که کشور در اشغال امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم امریکاست، آیا کسی و یا تشکیلی حق دارد که بگوید که: «چون جبهه‌سازی مستقل در توان ما نیست»، باید به خاطر راه‌اندازی جنگ ملی تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی بدهیم و زیر بیرق طالبان دست به جنگ بزنیم؟ خیر! هرگاه کسی چنین ادعای نماید دقیقاً تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داده است. وقتی یک نیروی انقلابی در چنین حالتی قرار می‌گیرد وظیفه او در قدم اول ایجاد حزب کمونیست و بعداً استحکام و گسترش آنست. زیرا بدون حزب کمونیست نه می‌توان ارتش انقلابی را سازمان داد و رهبری نمود و نه هم جبهه متحد ملی را.

باور ما اینست که یک حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) با تفکیک تضادها و مبارزه علیه دشمنان عمده و در تابعیت از آن مبارزه علیه دشمن غیر عمده و هم چنین مبارزه علیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی و نیروهای متزلزل و بی‌اراده و فاش نمودن چهره‌های آن‌ها به عنوان دشمنان توده‌های ستم‌دیده استحکام یافته و گسترش می‌یابد.

"ش. آهن‌گر" طبق ادعای خودش که در آن‌زمان مسئول "جبهه سازی" بوده است و بعداً به عنوان کادر برجسته "ساما" و حتی تا معاونیت "قیوم رهبر" در "ساما" ارتقاء نمود و تا هنوز ادعای رهبری را دارد، نمی‌داند و نمی‌داند که برای راه‌انداختن جنگ انقلابی سه سلاح نیاز است و اولین و ضروری‌ترین این سلاح حزب کمونیست است و سلاح دوم ارتش انقلابی خلق و سومی جبهه متحد ملی تحت رهبری حزب کمونیست می‌باشد؟ وارونه

نمودن این سه سلاح به بهانه‌های شرایط مشخص کشور پشت کردن به منافع پرولتاریا و توده‌های زحمت‌کش افغانستان بوده و صریحاً رد مائوئیسم یعنی سومین مرحله تکاملی مارکسیزم - لنینیسم می‌باشد. عدم این بینش ماتریالیستی دیالکتیکی بود که "ش. آهن‌گر" را در منجلاپ اپورتونیزم فرو برد و تمام نیروهای تحت رهبری‌اش را به کام تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی کشاند.

قسمت دوم

طوری که در قسمت اول بیان نمودیم انتقادیون (انحلال طلبان) با حرکت ضد انقلابی (ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) خویش فقط و فقط دشمنان طبقاتی "شعله جاوید" را خوشنود نمودند، و بعد از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" آن‌ها را خواب گران فرا گرفت. آن‌ها از سال 1351 الی 1357 خورشیدی نه تنها علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" و حزب مزدور (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) مبارزه نکردند و این مبارزه را فقط به عنوان دشمنان درجه یک شان علیه زنده یاد رفیق اکرم و مدافعین "شعله جاوید" ادامه دادند، بل که بعد از کودتای ننگین هفت ثور 1357 خورشیدی با همان دید غلط، "محفل هرات" از خوش حالی در جامه ننگجید و شتابان دروازه‌های کادرهای بلند پایه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را کوبیدند و با نثار دسته‌های گل کودتای ننگین را برای شان مبارک باد گفتند. آن‌ها امیدوار بودند که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" آن‌ها را دیگر "شعله‌یی" قلم داد نکند و در بغل بگیرد و سهمی در رژیم شان به آن‌ها عطا کند.

اما رژیم فاشیست هرگز این فکر را نکرد که آن‌ها به‌ترین نیروی حاضر و آماده خدمت اند و آن‌ها را از دروازه شان نامیدانه راند. این حرکت تسلیم طلبانه دو سال بعد یعنی در سال 1359 خورشیدی جامعه عمل پوشید و "محفل هرات" روی خون رفقای خود پا نهاده و در شرق هرات جبهه را کاملاً به اشغال گران سوسیال امپریالیست شوروی و رژیم مزدور تسلیم نمود و در رکاب دشمنان عمده با دشمنان غیر عمده از در ستیز برخاست و تعداد زیادی از نیروهای رزمنده و ضد اشغال را، که پی نبرده بودند رهبران نشسته در مشهد و در رأس شان "ش. آهنگر" به خون شان معامله نموده اند و آن‌ها را در این جبهه به خاطر منافع اشغال گران و رژیم دست‌نشانده قربانی نمودند. همان طوری که گفتیم این موضوع را در قسمت‌های بعدی بیش تر خواهیم شگافت.

"ش. آهنگر" در قسمت دوم نوشته‌اش فقط متن اصلی گزارش سیاسی‌ای را که در دهم دلو 1361 خورشیدی به مرکزیت "ساما" فرستاده بود نقل نموده است.

خواننده هرگاه به متن اصلی گزارش "ش. آهن‌گر" به مرکزیت "ساما" توجه نماید به خوبی درک می‌کند که این گزارش نیست بل که یک ستایش‌نامه است که می‌خواهد خود را بزرگ جلوه‌گر سازد. همین بزرگ‌سازی‌های تقلبی او را تا معاونیت اول منشی عمومی "ساما" بلند برد. اما این جعل کاری او را با فرق بر زمین کوفت. گزارش به خوبی بیان‌گر آنست که "ش. آهن‌گر" حتی در گزارش دلو 1361 خورشیدی تسلیمی جبههٔ انجینران هرات را از مرکزیت "ساما" پنهان نموده است. او طوری گزارش به مرکزیت فرستاده که گویا همه چیز در هرات مرتب و منظم است و هیچ اتفاقی هم نیفتاده است، در حالی که از همان ابتدا که پای "محفل هرات" به جبههٔ شرق سرک هرات باز می‌شود توأم با تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم پوشالی بود. در سال 1360 خورشیدی تسلیمی "محفل هرات" در شرق سرک هرات کاملاً علنی گردیده بود. اما "ش. آهن‌گر" در این مورد چیزی به زبان نیاورده است. این گزارش هویت و چهرهٔ اصلی "ش. آهن‌گر" را به خوبی بیان می‌دارد. می‌خواهم ابتدا در مورد گزارش‌دهی مختصراً تبصره‌ای بنماییم.

در مورد گزارش‌دهی :

افرادی که گزارش می‌دهند، مکلف اند که تمام مسایل را مو به مو یعنی تمامی جنبه‌های مثبت و منفی را ارائه نماید تا این که رهبری در تاریکی قرار نداشته باشد و از تمامی مسایلی که در پایین می‌گذرد بی‌خبر نماند تا این که بتواند در اسرع وقت از خطاها و انحرافات جلوگیری نموده، تشکیل و جبهه را به سمت پیروزی رهنمون سازد.

گزارش یک جبهه نظامی باید شامل فعالیت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی، فرهنگی، گرایش‌ات سالم و ناسالم، اختلاف نظرها، انضباط و بی‌انضباطی نیروهای نظامی، نکات ضعف و قوت خود و دشمن، حالت روحی و روانی نیروهای خود و دشمن و شیوه‌های اصلاح انحرافات که در درون و بیرون جبهه رخ داده است، باشد. در غیر این صورت تشکیل دچار بحران و هرج و مرج می‌گردد. همان طوری که نه تنها جبههٔ انجینران در هرات، بل که "ساما" در کل به این بحران و هرج و مرج افتاد و نه تنها رهبری "ساما" نتوانست در چنان شرایطی راه حلی برای آن بیابد، بل که خودش با تسلیمی‌های کوه‌دامن هم‌نوا گردید. این

وضعیت اسفناک به آن حد رسید که بعد از جان باختن قیوم رهبر عملاً "ساما" از هم فرو ریخت و کادرهای باقی مانده در پاکستان به شمول "ش. آهن گر" آهنگ کشورهای غربی را نمودند و تا کنون زندگی شان را در آن دیار سپری می کنند. زمانی که جبهه انجینران در غرب کشور در وضعیت وخیمی قرار گرفت، رهبری نشستہ در ایران نتوانست راه حلی به آن بیابد و آن ها را از مهلکه برهاند، بل که این بحران فقط توسط یک تن از فرماندهان نظامی که عضو "ساما" نبود، فقط پیوند جبهه‌ای با "ساما" داشت با ابتکار خودش حل گردید و جان سی تن را نجات داد. در قسمت‌های بعدی به این موضوع بیش تر تماس خواهیم گرفت.

از گزارش "ش. آهن گر" به خوبی هویداست که رتق و فتق امور در جبهه هرات به انحصار "ش. آهن گر" بوده است، و در این زمینه تصمیم‌گیری در مسایل مهم جبهه غرب کشور به وسیله شخص "ش. آهن گر" صورت گرفته است. لذا مسئولیت تمام تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات به دوش "ش. آهن گر" بوده و هست و تا زمانی که "ش. آهن گر" به این گذشته انحرافی خود برخورد انتقادی ننماید تاریخ او را محکوم نموده و خواهد نمود.

حالا گوشه‌ای از این گزارش را به خوانش می‌گیریم تا تقلب‌کاری وی به خوبی هویدا گردد. به این قسمت از گزارش توجه نمایید:

«3 - درمورد جبهه انجینران وجبهات غرب سرک دونوع تحلیل و برخورد را مشاهده می کنید، جبهه انجینران به عنوان یک پیکره ارگانیک ارزیابی و تحلیل شده است و از عملکرد افراد معینی حرفی درمیان نیست. به دلیل این که جبهه انجینران یک جبهه مستقل است، که ترکیبش عمدتاً و رهبری اش مطلقاً، ازرقفا است و درعین جبهه بودنش یک ارگان تشکیلاتی است که با طرحی واحد و ایده ای یگانه به میدان می رود. علاوه درگیر و دارجنگ تحمیلی دشمن براین جبهه، کارنامه خونین هریک از رزمندگان قهرمان شهید و یا شاهد آن، فزونتر از شهنامه است؛ چه آن ها یک سال و اندی، شب و روز زیر آتش متقاطع دشمن، رستمانه جنگیده و سنگر دار بوده اند. این مختصر گنجایش آن اسطوره را ندارد.» (صفحه 6 و 7 سند)

"ش. آهن گر" وضعیت جبهه انجینران را دقیقاً می‌داند و عمداً گزارش آن را به مرکزیت سازمان وارونه جلوه می‌دهد. وی جبهه انجینران را «به عنوان یک پیکر ارگانیک... که با

طرحی واحد و ایده‌ای یگانه به میدان می‌رود» به مرکز سازمان معرفی نموده و آن را یک "جبهه مستقل" نامیده است.

اولاً - طوری که "ش. آهن‌گر" در مورد جبهه گفته است، جبهه دقیقاً دو پارچه است. یک پارچه آن اعضای "ساما" است و پارچه دیگر افرادی است که با گروه‌های شان در شرق سرک به "سامائی"ها پیوسته اند. "ساما" عمیقاً در مسیر تسلیم‌طلبی گام برمی‌دارد و صرفاً دو نفر از اعضای "ساما" که با تسلیم‌طلبی مخالف اند که عبارت اند از: محمد آخند زاده و استاد واجد. تا زمانی که این دو نفر زنده اند "رهبری" به طور مخفی با خاد ارتباط دارد. بعد از جان‌باختن این دونفر، "سازمان" علناً به خاد تسلیم می‌گردد و تانک‌های دولتی به منطقه شان می‌آید. از آن زمان به بعد در درون جبهه انجینران تضاد عمیقی در مورد تسلیمی "ساما" وجود داشت و همیشه کشمکش بین افراد جبهه و "سازمان" وجود داشت و "سازمان" از این طریق به طور جدی زیر فشار قرار گرفت. در چنین وضعیتی مسئول نظامی جبهه توسط یک نامه خواهان رهنمود از "رهبری مشهد" می‌گردد و "رهبری مشهد" مسئول نظامی جبهه را از قطع رابطه با دولت منع می‌کند. زمانی که نامه می‌رسد مسئول نظامی جبهه نامه را به "..." که تازه به جبهه رفته بود نشان می‌دهد. (... در مدتی که به جبهه بود هرگز سلاح جبهه را به علت تسلیمی "ساما" به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم مزدورشان به شانه نکرد. "..." او می‌گوید:

«در نامه تذکر جدی رفته بود که هرگز روابط خود را با X (هدف از اکس روابط با شیرآقای چونگر و خاد است) قطع نکنید. مسئول نظامی برایم گفت: "از پایین فشار است تا روابط را قطع کنم و رهبری دستور می‌دهد که رابطه را حفظ نمایم، مجبورم که طبق دستور رهبری عمل نمایم"» این شخص همین فعلاً شاهد زنده است.

ثانیاً - جبهه اصلاً مستقل نیست، از یک طرف با جمعیت‌العلمای مولوی محمدنبی محمدی رابطه دارد و از طرف دیگر با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست. جبهه‌ای که از دوطرف توسط "رهبری" در دام تسلیمی افتاده "مستقل" بودنش در کجاست؟

"ش. آهن گر" معنای مستقل را دقیقاً می‌داند، برای این که مرکزیت سازمان را گول بزند و تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌هایش را بپوشاند، جبهه را "مستقل" جا می‌زند.

"ش. آهن گر" در گزارش می‌نویسد که:

«علاوتاً درگیر و دارجنگ تحمیلی دشمن براین جبهه، کارنامه خونین هریک از رزمندگان قهرمان شهید و یا شاهد آن، فزونتر از شهنامه است؛ چه آن‌ها یک سال و اندی، شب و روز زیر آتش متقاطع دشمن، رستمانه جنگیده و سنگر دار بوده‌اند. این مختصر گنجایش آن اسطوره را ندارد.»

"ش. آهن گر" در گزارشش باید این مطلب را روشن می‌نمود که آن‌ها «یک سال و اندی، شب و روز زیر آتش متقاطع» هم گام با ارتش پوشالی رژیم دست‌نشانده با دشمن غیرعمده (جمعیت اسلامی) «رستمانه جنگیده و سنگر دار بوده‌اند.» چرا گزارش وارونه ارائه می‌گردد؟ به این دلیل تا چهره تسلیم‌طلبانه‌اش افشاء نگردد. چون در زمان ارائه گزارش مبارزه سخت در درون "ساما" به خاطر تسلیم‌طلبی‌های کوه‌دامن در جریان بود، هرگاه "ش. آهن گر" گزارش را دقیق می‌نوشت خودش و حوزه غرب "ساما" نیز آماج مبارزه مذکور قرار می‌گرفت. لذا او نه تنها گزارش را وارونه جلوه داد، بل که به‌ترین مهره‌ای را که از طرف "رهبری مشهد" با "خاد" هرات رابطه داشت، با خود به کنفرانس سرتاسری "ساما" برد.

طوری که گفتیم "ش. آهن گر" نه تنها گذشته سازش کارانه‌اش را نقد نمی‌کند، بل که آن را تقدیس نموده و وارونه جلوه گر می‌سازد. به این قسمت گزارش توجه نمایید:

«آری! از همان نخستین دم تحمیل این رژیم ضد خلقی برمیهن ما، تحلیل دوستان پیشتاز ما این بود که: "دهاره کودتاگران، بردگان آستان بوس و جبهه سا برآستان سوسیال امپریالیسم روس اند، و رژیم شان مزدور و مجری سوسیال کلونیالیسم. باید به ساز ارباب کرملین نشین برقصند و به اشاره شلاق او، از هیچ جنایتی دریغ نخواهند کرد. واژه‌های "سوسیالیسم"، "دموکرات"، "ضد .. و .." سراب‌های آبگینه اغوای مردم اند. خاستگاه حاکمیتش به شکل عریان چوب بست تامین منافع کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به

سوسیال امپریالیسم خونخوار است و هیچ رابطه آستی پذیری نمی تواند با خلق و همراهانش داشته باشد؛ ولذا سلاح مان را بیشتر حدادی کنیم.» (صفحه نهم سند)

ما به "ش. آهن گر" با صراحت می گوئیم که به هیچ وجه «تحلیل دوستان پیش تاز» تان از «رژیم ضد خلقی» چنین نبوده است. اگر «تحلیل» تان از «رژیم ضد خلقی» چنین می بود، اولاً با دسته های گل به حضور کادرهای بلند رتبه «ضد خلقی» نمی رفتید و کودتای ننگین هفت ثور را برای شان تبریک نمی گفتید. ثانیاً جبهات نظامی هرات و کوه دامن را به «رژیم ضد خلقی» تسلیم نمی کردید و توافق نامه های ننگین را با ایشان به امضاء نمی رساندید. گزارش "ش. آهن گر" کاملاً عاری از حقیقت است. یک گزارش زمانی از حقیقت برخوردار است که هم بخش وصفی اش و هم بخش تحلیلی اش مبتنی بر واقعیتها باشد.

زمانی که سران "محفل هرات" با چشم سر مشاهده نمودند که: «رژیم ضد خلقی» به مبارک باد شان توجه ای نکرد و آن ها را از بارگاه خود راند. آن وقت به خاطر حفظ جان خود به این فکر افتادند تا «سلاح» شان را «بیش تر حدادی» نمایند. با این که سلاح شان را «حدادی» نمودند، با آن هم تجارب گذشته را فراموش نموده و دوباره به درگاه «رژیم ضد خلقی» با «سلاح حدادی شده» خویش سر تعظیم فرود آوردند و تسلیم گردیدند!!

سند تحریری کنونی "ش. آهن گر" ممکن است برای نسل جوان و بقیه نیروهای که از وضعیت جبهه هرات خبر ندارند خوش بینی ایجاد نماید، اما برای انقلابیون و مردم هرات که شاهد صحنه تسلیمی و تسلیم طلبی "رهبری ایران نشین" بوده اند نه تنها جالب نیست، بل که با دیده نفرت به آن می نگرند.

"ش. آهن گر" در قسمت آخری گزاررش مدعی است که آن ها بر مبنای یک «مشی روشن، بر مبنای جهان بینی علمی پرولتری و ملهم از واقعیات عینی جامعه» حرکت نموده اند. به این قسمت گزارش توجه نمایید:

«با این حال شرکت در جنبش توده ها و بسیج شان، و پاسخ به صادقان پاکباز و پیشتازان پیشمرگی که بی صبرانه چشم به روزی دوخته بودند که عاشقانه در راه میهن و آرمان شان

جانبازی کنند، رسالت ما تشخیص شد. انجام این امر خطیر - برآوردن این مامول درهمچو شرایطی که اجمالش را گفته آمدیم، مستلزم داشتن مشی روشن، بر مبنای جهانی علمی پرولتری و ملهم از واقعیات عینی جامعه ما، بود تا بتواند ما را از دگماتیسم میراثی گذشته برهاند؛ وهم برپاسیفیسم و پاسیویته معمول و دنباله روی روشنفکران جنبش خودبخودی غلبه کند و از لغزش به چپ و راست درامان دارد. این ضرورت، ما را به عمق بیشتر کشاند و به جدیتی بهتر فراخواند و می

توان گفت از اینجا وارد نخستین مرحله کار جدید می شویم:» (صفحه 10 سند - تأکید از نویسند آ سند است)

باور ما اینست که: «جهان بینی علمی پرولتری» در جامعه ما و جهان عبارت از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است، که ایدیولوژی رهنمای اندیشه و عمل هر حزب کمونیست را تشکیل می دهد و این ایدیولوژی است که حزب و توده های زحمت کش را به سمت پیروزی رهنمون می سازد.

همین که از سیاست نام می بریم، باید مشخص نماییم که این سیاست از کدام ایدیولوژی الهام می گیرد و در خدمت کدام طبقه قرار می گیرد. در جامعه و جهان طبقاتی کنونی هیچ ایدیولوژی فراتر از طبقات و مبارزات طبقاتی وجود ندارد.

هرگاه از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دفاع نکنیم و دامنش را از تسلیمی، تسلیم طلبی، اپورتونیزم، ریفرمیسم و اشکال گوناگون رویونیسم پاک نگه نداریم، به طبقه کارگر و انقلاب خیانت نموده و آگاهانه و یا ناآگاهانه به ارتجاع و امپریالیسم خدمت می نماییم.

زمانی که از "مشی" پرولتری صحبت می کنیم، باید تبلیغ و ترویج ما در پرتو تیوری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به خاطر ایجاد حزب کمونیست و استحکام و گسترش آن صورت گیرد. بدون چنین حزبی جنبش توده های زحمت کش به شکست منجر می گردد. تاریخ افغانستان و به خصوص دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم اشغال گر شوروی به خوبی بیان گر این مدعاست. بحث "مشی پرولتری" بدون تبلیغ و ترویج آن پا در هوا و میان تهی است. ما تا کنون نه تبلیغ و ترویج پرولتری از "محفل هرات" دیده ایم و نه هم

از "ساما" و به همین ترتیب حتی یک سند تحریری که محتوی چند پاراگراف از "جهان بینی علمی پرولتری" باشد از هیچ یک شان ندیده ایم.

کسانی که خود را انقلابی می خوانند و از انقلاب و از "مشی پرولتری" صحبت می کنند، اما در عمل روح تیوری انقلابی را می کشند و در عمل ضد انقلاب و تیوری انقلابی حرکت می کنند، خیلی ببخشید! چنین افرادی انقلابی نه، بل که ضد انقلابی اند که به انقلاب و آرمان انقلابی خیانت می کنند.

وقتی "ش. آهن گر" می گوید که:

«...مستلزم داشتن مشی روشن، بر مبنای جهان بینی علمی پرولتری و ملهم از واقعیات عینی جامعه ما، بود تا بتواند ما را از دگماتیسم میراثی (تاکید از ماست) گذشته برهاند؛ وهم برپاسیفیسم و پاسیویته معمول و دنباله روی روشنفکران جنبش خودبخودی غلبه کند و از لغزش به چپ و راست درامان دارد.»

درین جا دقیقاً متوجه می شویم که "ش. آهن گر" با گذشته "شعله بی" بودنش وداع نموده است، زیرا او و شرکاء با تدوین مشی تازه اندیشی، "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را «واقعیات عینی جامعه» افغانستان قلم داد نموده و انقلاب دموکراتیک نوین را «دگماتیسم میراثی گذشته» دانسته و به آن پشت نموده اند. تدوین این "مشی" نه تنها که آن ها را از غلطیدن به راست و چپ نجات نداد، بل که بدتر از غلطیدن به راست و چپ، آن ها را به تسلیمی و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی کشاند که تا هنوز نتوانسته اند خود را از این منجلاب نجات دهند.

"ش. آهن گر" در مشهد دسته های سینه زنی را ایجاد نموده و به تبلیغ و ترویج "اسلام مبارز، پیش رو و مترقی" پرداخت و از "تشیع علوی سرخ" به دفاع برخاست. این مسئله نه تنها در سطح "رهبری محفل هرات" دامن خورده بود، بل که در مجموع دامن "ساما" را نیز گرفت. در چنین حالتی باید خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین «دگماتیسم میراثی گذشته» معرفی گردد. به تر خواهد بود که خط ایدیولوژیک - سیاسی

"ش. آهن‌گر" و شرکاء و هم‌چنین علت جدایی "محفل هادی محمودی" از "ساما" را از زبان خود هادی محمودی بشنویم:

«ما در آمد و شد با هم‌زمان دیگر را پنهان نمی‌کردیم که با وجود هم‌کاری در "ساما" اختلاف‌های در سطح فکری ایدئولوژیک داریم. و این معلوم است که اختلاف ایدئولوژی خودش در تشکیلات اثرش را وارد آورده و صف واحد سازمانی را شکل نمی‌دهد.

وقتی ملاحظه نمودیم که جناح مخالف از یک "دموکراسی" بی‌دم و بال صحبت می‌کند و طرفدار یک جمهوری اسلامی است، ما جدا از "دموکراسی پرولتاریا" و دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگر - دهقان بدفاع برخاستیم و سرحد جدایی ما آشکار شد.

ما درک کردیم که آن جناح از "اسلام مبارز"، "اسلام پیشرو"، "اسلام مترقی" ... بدین جهت دفاع می‌کنند که از علوی‌های سوریه الهام گرفته و پیرو حزب "بعث" سوریه می‌باشند. شما در مشعل‌رهایی که "گروه انقلابی" مدعی بود از حالت گروهی ارتقاء کرده به "سازمان"! دست یافته است، این تصانیف اسلامی را به صراحت می‌بینید و ملتفت می‌شوید "ساما" و "گروه انقلابی" از نظر ایدئولوژیک از کدام ایده‌ها الهام می‌گیرند و چطور از ماتریالیسم دیالکتیک بریده و به ورطه ایده‌آلیزم میتافیزیک می‌غلطند» (هادی محمودی - جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی‌های روشن‌فکران خرده بورژوا - بخش "ما شکل گرفتیم" - صفحه 243 - 244)

قسمت سوم

"ش. آهنگر" در قسمت سوم سندش از «تدوین مشی» و «تحکیم پیوند و تدارک جنگ مسلحانه» صحبت می‌کند، تاریخ شروع این مرحله را اسد 1357 و ختم آن را میزان 1358 خورشیدی می‌گوید. او بحثش را این‌طور شروع می‌کند:

«تدوین یک مشی درجوی که جلوه‌ای از آن را باز گفتیم، حساس‌ترین وظیفه تاریخی بود که بردوش روشنفکران افغانستان سنگینی می‌کرد. چه رونده‌ای بدون مشی، رهنورد بی خود و آواره‌ای است که سردرگم، گاه به راهی، و گاه به چاهی می‌رود؛ و زخمی که ازین سردرگمی، ... در قسمت هائی از جنبش، به تومور خبیثه‌ای تبدیل شد، تراوش گند آلودش اعضایی از پیکره را به فساد کشید. ما خود، ناظران این گندی‌دگی‌ها و ضایعات بودیم و به اصطلاح شانس (!) به یاری ما رسید که ازین ورطه دامن کشیدیم.» (صفحه 10 سند - تأکید از ماست)

این بحث "ش. آهنگر" که: «چه رونده‌ای بدون مشی، رهنورد بی خود و آواره‌ای است که سردرگم، گاه به راهی، و گاه به چاهی می‌رود» کاملاً به جا است. اما سوال این جاست که چه نوع مشی می‌تواند انسان را از «سردرگمی» نجات دهد تا راه به چاهی نبرد؟ طوری که ما شاهدیم "مشی" تدوین شده توسط "محفل هرات" نه تنها آن‌ها را از سردرگمی نجات نداد، بل که آن‌ها را با فرق به داخل چاه انداخته است. از "تدوین مشی" اسلامیستی که توسط "محفل هرات" تدوین گردیده بود، نمی‌توان انتظار به‌تری داشت. با کمال تأسف "ش. آهنگر" تا کنون از این تلخ‌ترین تجارب چیزی نیاموخته است. تدوین هرگونه مشی به غیر از مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توده‌های زحمت‌کش را از "راه به چاه" رهنمون می‌کند. سؤال دیگر این است که مسئول «زخمی که ازین سردرگمی، ... در قسمت هائی از جنبش، به تومور خبیثه‌ای تبدیل شد، تراوش گند آلودش اعضایی از پیکره را به فساد کشید» چه کسانی اند؟ "ش. آهنگر" نمی‌خواهد در این مورد صحبتی داشته باشد. گرچه در این مورد قبلاً صحبت گردید، اما ناگزیریم که یک‌بار دیگر در این مورد اشاره‌ای بنماییم.

"سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری این سازمان با تمام کمبودات، اشتباهات و انحرافات از یک مشی مدون و اصولی برخوردار بود. زمانی که بحث انتقادات (که به تر است آن را اتهامات بنامیم) به وجود آمد، انتقادیون به جای این که کمبودات، اشتباهات و انحرافات را نشانی نمایند و در جهت تکامل مشی اصولی سازمان راه بپیمایند، با تمام قوا علیه خط اصولی سازمان و جریان دموکراتیک نوین به پا خاستند. آن‌ها نه تنها نتوانستند خط اصولی سازمان را ارتقاء دهند، بل که خود به بی‌برنامه‌گی روی آوردند و زادهٔ «تومور خبیثه» در پیکر سازمان و جنبش دموکراتیک نوین گردیدند. همین "تومور خبیثه" ای که انتقادیون موجد آن بودند، خود شان را به فساد و تباهی کشید که تا امروز این فساد و گندیده‌گی به طور کاملاً علنی در وجود "ساما" و "سازمان رهایی..." در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان مشهود است. ما با صراحت می‌گوییم: "مشی" که توسط "محفل هرات"، "تدوین" شده نه تنها آن‌ها را از ورطهٔ "فساد" نجات نداده، بل که بیش‌تر از پیش آن‌ها را به فساد آلوده ساخته است. ما شاهد این فساد گستردهٔ "ساما" در زمان اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی "ش. آهن‌گر" و شرکاء بودیم و به همین ترتیب شاهد تسلیمی و تسلیم‌طلبی شان در زمان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا در وجود احزاب راجستر شده و تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های "سازمان رهایی" و "ساما" هستیم. در نقل‌قول‌های بعدی "مشی" که توسط "محفل هرات" تدوین گردیده بیش‌تر خواهیم شگافت و توضیح خواهیم داد که این "مشی" کاملاً یک مشی انحرافی است. حال به قسمت دیگر گزارش "ش. آهن‌گر" توجه نمایید:

«در میزان ۱۳۵۷ش اساسات تئوریک یک مشی حاصل آمد و ارائه شد، که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می داد (اثری به نام "از تضاد چه می دانیم و راه حلش را چه گونه می یابیم؟"). پس از آن آثاری دیگر به دست آمد، تا این که در ثور ۱۳۵۸ش، در نتیجهٔ کار و پژوهش پراج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم (این اثر برنامه گونه با امضای "آیژک" منتشر شد و به همین نام شهرت یافت). این طرح، مشی مستقل ملی که مشعلدارش اندیشهٔ پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در

پوششی اسلامی و رادیکال (به مفهوم انقلابی و نه بنیادگرایانه)، هرچند زودگذر و مقطعی، استتار می یابد. (این اثر را در پروسه وحدت جنبش، به محافل دیگر هم دادیم و بعداً از آن در تدوین برنامه "ساما" بهره گرفته شد.)» (صفحه 11 - 12 سند - تأکيدات از ماست)

هرگاه طبق گفته "ش. آهن گر" مشی که توسط شان ارائه گردید «که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی و پراتیک انقلابی روز پاسخ می داد»، پس دست آوردش کجاست؟ چرا "محفل هرات" و "ساما" از زمان مشی تدوین شده «که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک روز پاسخ می داد» در سال 1357 خورشیدی تا کنون نتوانسته خود را از تسلیمی و تسلیم طلبی برهاند؟ مشی که «به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی روز پاسخ» دهد روز به روز به طرف تکامل مثبت حرکت می کند پس چرا در "ساما" ازین تکامل مثبت خبری نیست. "مشی تدوین شده" توسط "محفل هرات" نه یک مشی انقلابی بل که یک مشی ارتجاعی ملی اسلامی، که در خدمت امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم "شوروی" قرار گرفت و توده ها را سمت و سوی ارتجاعی داد، بود. برای رهبری یک انقلاب به حزب انقلابی نیاز است حزبی که به تیوری های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مجهز باشد. این موضوع را تاریخ انقلابات جهان به خوبی اثبات نموده است.

«بالاخره تجربه کمون ثابت کرد که پرولتاریا برای گرفتن قدرت و استقرار دیکتاتوری خود و استحکام آن باید حزب کارگری داشته باشد که بنا بر تیوری و روش مارکسیستی ایجاد گشته و به مشی انقلابی مارکسیستی مجهز باشد.

هنگامی که مارکس و انگلس به جمع بندی این تجربه پرداختند بدون هیچ ابهامی اظهار داشتند: «پرولتاریا به عنوان طبقه در مبارزه بر علیه نیروهای مشترک طبقات دارا، نمی تواند نقش فعالی ایفاء نماید مگر با تشکیل حزب سیاسی مشخص و متمایزی که با احزاب گذشته ای که به وسیله طبقات دارا تشکیل شده فرق داشته باشد»

«علل اصلی شکست کمون پاریس، فقدان رهبری حزب انقلابی کارگری واحد بود که بر اساس مارکسیزم حرکت کرده و خط مشی صحیحی ارائه دهد. در آن زمان مواضع رهبری کمون توسط بلانکیست ها و پرودونی ها اشغال شده بود؛ بین اعضای کمون حقیقتاً مارکسیست های واقعی وجود نداشت. بلانکیست ها هم به اندازه پرودونی ها از تیوری غلطی

پشتی‌بانی می‌کردند که مانع تحقق اتحاد بین آن‌ها در زمینه سیاسی و تشکیلاتی و برقراری رهبری قاطع و ترسیم مشی صحیح می‌شد و آن‌ها را به ارتکاب اشتباهاتی در زمینه مسایل تعیین‌کننده می‌کشاند که سرانجام همین اشتباهات منجر به شکست کمون گردید.» (تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی - گروه نویسندگان شانگهای - صفحه 119 - 120 - مترجم بهمن احمدی - تأکیدات از ماست)

"ش. آهن‌گر" به جای این که به جمع‌بندی تجارب جنگ‌های 4 دهه اخیر و به خصوص جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" بپردازد و علل اصلی شکست "چپ شعله‌یی" در این جنگ را در فقدان رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر و مجهز به سلاح مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ببیند و تیوری‌های غلطی را که منجر به این شکست گردیده بررسی نماید و اذعان کند که علل اصلی شکست مذکور در فقدان مشی انقلابی مائوئیستی و تدوین مشی اسلامیستی است، بدون هیچ پرده پوشی و با صراحت تمام می‌نویسد که:

«در میزان ۱۳۵۷ ش اساسات تئوریک یک مشی حاصل آمد و ارائه شد، که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می‌داد.»

تاریخ انقلابات جهان ثابت ساخته که اولین وظیفه اصلی انقلابیون طبقه کارگر دقیقاً عبارتست از ایجاد حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) برای گردآوری نیروهای انقلابی، به منظور آن که خود را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی، برای پاسخ‌دهی مثبت به جنبش‌ها و خیزش‌های آینده، آماده سازد. بدون چنین حزبی اصلاً طبقه کارگر نمی‌تواند در رأس خیزش‌ها و جنبش‌های انقلابی قرار گرفته و آن‌را رهبری نماید و هر قیام، جنبش و خیزشی بدون رهبری چنین حزبی منجر به شکست می‌گردد. تجارب چهار دهه جنگ در افغانستان به خوبی بیان‌گر این مدعاست.

برای آن که طبقه کارگر آمادگی برای هر نوع شرایط و برای رهبری توده‌های زحمت‌کش داشته و از هر جنبش و خیزش توده‌ها بتواند به نفع زحمت‌کشان بهره برداری نماید به چنین حزبی نیاز دارد.

"ش. آهن گر" اساسات تیوریکی این مشی را در «اثری به نام "از تضاد چه می دانیم و راه حلش را چه گونه می یابیم؟"» می داند، اما او هیچ گاه نمی خواهد بگوید که از این "اثر" چه چیزی را آموخته است و راه حلش را "چه گونه" یافته است. او و شرکاء راه حل این تضاد را لفظاً در 51 درصد مبارزه با سوسیال امپریالیزم اشغال گر و 49 درصد با احزاب جهادی یافتند، اما عملاً با 51 درصد متحد شده علیه 49 درصد (جمعیت اسلامی) جنگ و مبارزه را شروع نمودند. هر گاه "ش. آهن گر" و شرکاء تضاد اساسی و عمده جامعه را دقیق درک می نمودند، هیچ گاه تحت رهبری جمعیت العلمای مولوی محمد نبی محمدی در جنگ شرکت نمی کردند و علاوه بر آن در مقابل دشمن عمده تسلیم نمی شدند. این درک از تضاد و راه حلش را در این قسمت گزارش به تر می توان درک نمود. به این قسمت توجه نمایید:

«درثور ۱۳۵۸ش، در نتیجه کار و پژوهش پراج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم (این اثر برنامه گونه با امضای "آیژک" منتشر شد و به همین نام شهرت یافت). این طرح، مشی مستقل ملی که مشعلدارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی و رادیکال (به مفهوم انقلابی و نه بنیادگرایانه)، هر چند زودگذر و مقطعی، استتار می یابد. (این اثر را در پروسه وحدت جنبش، به محافل دیگر هم دادیم و بعداً از آن در تدوین برنامه "ساما" بهره گرفته شد.)»

"ش. آهن گر" می گوید که در ثور 1358 خورشیدی «به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم» (!) آیا واقعا "مشی" که به امضای "آیژک" منتشر شد، مشی علمی و انقلابی بود، یا مشی ارتجاعی و انحرافی؟ این مشی نه تنها علمی و انقلابی و اصولی نیست، بل که یک مشی ضد علمی و انحرافی است، مشی تدوین شده با امضای "آیژک" مشی است که بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" به نام مشی تازه اندیشانه (رویزیونیستی) معروف گردید. سند برنامه گونه که با امضای "آیژک" منتشر شد، طبق گفته "ش. آهن گر" «مشی مستقل ملی است» که مشعل دارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی... استتار می یابد.» و بعداً از آن در «تدوین برنامه "ساما" او مشخصاً اعلام مواضع "ساما"» بهره گرفته شد.»

این‌ها ارتجاعی‌ترین افکار و منحط‌ترین شیوه تفکر است که مربوط به همان افق "تازه‌اندیشی" در چوکات مشی اسلامی است و تازه‌ترین افقش همان "مشی مستقل ملی" و "ایدیولوژی مستقل ملی" است، تفکر و مشی که به رد کمونیزم پرداخت. "تازه‌اندیشان" در کنفرانس سرتاسری "ساما" با صراحت اعلان نمودند که: «برنامه‌شان را آگاهانه به اعلام مواضع مسمی نموده‌اند.»

در جامعه طبقاتی هیچ فکر و اندیشه‌ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد. لذا در جامعه طبقاتی افکار و اندیشه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد که از منافع این یا آن طبقه اجتماعی نمایندگی ننماید. غیر از اندیشه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی هر اندیشه دیگری تحت هر نام و نشانی که مطرح گردد متعلق به پرولتاریا نیست. نمی‌توان در جامعه طبقاتی زیست ولی در ورای طبقات اجتماعی زندگی نمود.

طرح "مشی مستقل ملی" که به امضای "آیژک" تدوین و منتشر گردیده بود، به ادامه تکامل منفی خود در "ساما" به "ایدیولوژی مستقل ملی" ارتقای منفی یافت و به رد کمونیزم در "کنفرانس سرتاسری "ساما" پرداخت. "ولید" به عنوان سخن‌گوی حوزه غرب "ساما" در کنفرانس مذکور علیه دو سخن‌گوی اصلی "تازه‌اندیشان" موضع‌گیری کرد و علیه آن‌ها ایستاد و کماکان در "ساما" باقی ماند. اما در عین حال علیه مشی اعلام مواضع به موضع‌گیری مخالف دست نزد و برعلاوه انتقادی نیز بر یکی از فرمول‌بندی‌های سابق شان به عمل آورد. او در مورد "برآمد" و "پوشش" اسلامی چنین گفت:

«ما در آن موقع "برآمد و پوشش اسلامی" را مطرح کردیم. امروز می‌توانم بگویم که آن فرمول‌بندی تا حدی نادرست بوده است. فرمول‌بندی درست "مشی پرولتری، برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی" است» (عبارت درج شده درین جا از لحاظ مفهوم دقیق است، ولی از لحاظ کلمات قابل استفاده در عبارت دقیق نیست. خوانندگان می‌توانند درین مورد به بخش سخن‌رانی "ولید" در کنفرانس سرتاسری "ساما"، که در مجموعه اسناد بخش غرجهستان، هسته انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی موجود است مراجعه نمایند.)

بنابراین ادعای امروزی "شیر آهن گر" مبنی بر اتخاذ "مشی پرولتری، برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی" توسط "آیژک" بخشاً یک ادعای دروغین است. طبق آن چه "ولید" در کنفرانس سرتاسری "ساما" بیان نمود، آن‌ها در اسناد اولیه‌شان از «مشی پرولتری و برآمد و پوشش اسلامی» حرف می‌زده‌اند. اما "شیر آهن گر" در نوشته‌ کنونی اش حاضر نشده است حتی موضوع مذکور را به روشنی مطرح نماید و انتقادی را که در "کنفرانس سرتاسری ساما" علیه خودشان مطرح نمود، یک‌بار دیگر در نوشته‌ جدیدش صراحت دهد. اما واقعیت این است که "ساما" در عین حالی که از لحاظ برنامه‌ی برآمد دموکراتیک داشت، برآمد اسلامی نیز داشت که شاهد زنده‌ آن وجود اعلام مواضع اسلامی (به عنوان درفش بیرونی ساما) در پهلوی برنامه‌ دموکراتیک (به عنوان درفش درونی ساما- یعنی برنامه‌ای که نباید برافراشته شود بل که درونی حفظ گردد) است.

سخن‌گویان اصلی "تازه اندیشان" در "کنفرانس سرتاسری ساما" مشی پرولتری را رد کردند، اما "ولید و شرکاء" در آن کنفرانس ظاهراً "مشی پرولتری" را رد نکردند، بل که فقط "برآمد اسلامی" را رد کردند. برعلاوه سخن‌گویان اصلی "تازه اندیشان" آشکارا "پوشش اسلامی" را رد کردند و خواهان یک برآمد اسلامی راستین گردیدند، در حالی که "ولید و شرکاء" کماکان روی "پوشش اسلامی" اصرار داشتند. (درین مورد نیز می‌توانید به سخن‌رانی‌های قیوم "رهبر"، "ولید" و سخن‌گویان اصلی "تازه اندیشان" در کنفرانس سرتاسری ساما، که در مجموعه‌ اسناد بخش غرjestان، هسته‌ انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی موجود است، مراجعه کنید. درین اسناد نه تنها مقایسه‌ سخنان "ولید" با "سخن‌گویان اصلی تازه اندیشان" دل‌چسپ است؛ بل که مقایسه‌ سخنان "ولید" و "قیوم رهبر" نیز خیلی دل‌چسپ است.)

آن چه را "شیر آهن گر" زمزمه می‌کند، مشی ارتجاعی‌ای بود که در خدمت نیروهای ارتجاعی قرار گرفت و ارتجاع از آن بهره گرفت نه توده‌های زحمت‌کش جامعه. این "مشی مستقل ملی" از همان ابتدا طرف‌دار "برآمد و پوشش اسلامی" بود و خواستش تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه‌ اسلامی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی.

مشعل‌دار "مشی مستقل ملی" به هیچ‌وجه مشی پرولتری نبوده و نیست، بل که این مشی یک مشی التقاطی است دارای سه ضلع است و نمونه تاریخی آن "حزب مردم پاکستان" تحت رهبری بوتو بوده است. "حزب مردم پاکستان" شعار می‌داد که:

«دین ما اسلام، سیاست ما دموکراسی و اقتصاد ما سوسیالیزم است.»

"سازمان مجاهدین خلق ایران" نیز به گونه نسبتاً متفاوتی از "حزب مردم پاکستان" حامل این مشی التقاطی بوده و هستند.

زمانی که "مشی مستقل ملی" تدوین گردید، "محفل هرات" به سراغ محافل دیگر رفت. در نتیجه چندین جلسه میان محافل مختلف "چهار گروه متحده" (محفل شاهپور، محفل اشرف، محفل شمال (محفل پویا و دادفر) و محفل هرات) به صورت نسبی شکل گرفت. این چهار گروه به "تازه اندیشان" (رویزونیست‌ها) در درون "ساما" مشهور اند. "چهار گروه متحده" به سراغ جناح داکتر هادی محمودی رفتند و با آن جناح پیرامون تشکیل یک سازمان به بحث پرداختند. زمانی که زنده یاد مجید از "گروه انقلابی ... انشعاب نمود، دو جناح متذکره (محفل هادی محمودی و چهار گروه متحده) به سراغ محفل زنده یاد مجید رفتند و بحث و تبادل نظر میان شان شروع گردید. جناح "چهار گروه متحده" که "محفل هرات" یک بخش آن بود طرف‌دار "برآمد و پوشش اسلامی" بود و خواستش تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه اسلامی و "مشی مستقل ملی" و البته توأم با گرایش‌ها به اصطلاح ترقی‌خواهانه (همان برنامه امضا شده توسط آیژک که "ش. آهن‌گر" در فوق یادآوری نموده است). جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت و خود را صرفاً مارکسیست-لنینیست می‌دانست و طرف‌دار تشکیل یک سازمان مارکسیست-لنینیست بود. جناح تحت رهبری زنده یاد مجید که به صورت شفاهی مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون را قبول داشت، طرف‌دار تشکیل سازمانی با برآمد و برنامه دموکراتیک بود. جناح "چهار گروه متحده" که در واقع پیش‌گام‌ترین جناح در شکل‌گیری اولیه "ساما" محسوب می‌گردد، خواهان برنامه اسلامی و برآمد و پوشش اسلامی بود. به همین علت هم بود که نشانه‌های اولیه خط رویزونیستی "تازه اندیشی" از همان ابتدای شکل‌گیری "ساما" مش‌هود بود.

"ساما" در "کنفرانس مؤسس" خود در اوایل سال 1358 خورشیدی که توسط سه جناح تشکیل گردید، اعلامیه موجودیت خود را که به نام "اعلامیه ساما" معروف است انتشار داد. کل برنامه اسلامی چهار گروه متحده بر مبنای این تیوری که «اسلام لوای مقاومت ملی مردم ما علیه سیاست امحای هویت ملی ما توسط امپریالیزم روس» است طراحی گردیده بود. در واقع این مشی اسلامیستی چهار گروه متحده در "اعلامیه مؤسس ساما" متبازر گردید. در آن اعلامیه می خوانیم که:

«امپریالیزم روس اسلام را به مثابه سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است»

سوال این جاست که "شیر آهن گر" چرا بعد از 41 سال این مشی رویزیونیستی را می ستاید و هیچ گونه برخورد انتقادی با آن نمی کند؟ علت اصلی آنست که او تا کنون نتوانسته از این بند رهایی یابد. هرگاه با طرح این مشی آن ها توانسته اند: «از این ورطه (ورطه فساد و گندیدگی) دامن کشند» چرا دست آوردهایش را بیان نمی کنند؟ خواننده به خوبی می داند مشی که به اصطلاح یک آش شله قلم کار از دموکراسی غربی، اندیشه پرولتاریا و دین اسلام باشد، هیچ دست آوردی جز تلخ ترین تجربه را به ارمغان نمی آورد. بدین علت است که "شیر آهن گر" نمی تواند دست آوردی را ارائه نماید. این طیف افراد به قول لنین محرک غریزه های ناپسندی اند و جماعت را با عوام فریبی به راهی سوق می دهند که بعداً تلخ ترین آزمایش ها می تواند آن ها را به خطای شان آگاه سازد. (نقل به مفهوم - مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد؟)

این طیف افراد را لنین حامل بدترین نوع اپورتونیزم خطاب می کند و بدترین اپورتونیزست می نامد. چرا؟ زیرا بدترین اپورتونیزست آن هایی اند که به قول لنین بعد از تلخ ترین آزمایش ها به خطای خود پی می برند. جای بدبختی این جاست که عوام فریبان وطنی ما بعد از «تلخ ترین آزمایش ها» به «خطای شان آگاه» نگردیده اند. آن ها بعد از همه شکست ها هنوز نتوانسته اند درک کنند که این همه شکست ها ناشی از مشی "تازه اندیشانه" شان است.

اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به ما می آموزد که هیچ ایدئولوژی مستقل ملی ای از طرف طبقه کارگر و جنبش آن نمی تواند مطرح باشد، بل که فقط تلفیق تیوری های

عام مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم با پراتیک مشخص انقلاب در کشور مطرح است و نه ایدئولوژی "ایدئولوژی مستقل ملی" و "مشی مستقل ملی". تجارب تاریخی متعدد ثابت ساخته است که هر جنبشی بدون رهبری ستاد فرمان‌دهی طبقه کارگر (حزب کمونیست مائوئیست) سمت و سوی رفرمیستی و پارلمانتاریستی را می‌یابد. ما به خوبی شاهدیم که "مشی مستقل ملی" و "ایدئولوژی مستقل ملی"، "ساما" را به طور عام و "محفل هرات" را به طور خاص در راه رفرمیستی و پارلمانتاریستی انداخت. "شیر آهن‌گر" و شرکاء نه تنها تجارب گران‌بهای پرولتاریای بین‌المللی را دور انداخته اند، بل که تا کنون نتوانسته اند که از تلخ‌ترین تجارب چهار دهه گذشته که ناشی از مشی اپورتونیستی تازه اندیشانه "محفل هرات" و انعکاس آن در "ساما" بوده است درس بگیرند و این تلخ‌ترین نتایج را از دیدگاه انتقادی بررسی نمایند.

قسمت چهارم

بحث "ش. آهن گر" در قسمت چهارم سندش بر محور "تحکیم پیوند" دور می‌زند. ما در این قسمت فقط مختصراً روی جعل کاری تاریخی که "ش. آهن گر" که در آن خیلی مهارت دارد صحبت می‌نماییم. او بحثش را این طور آغاز می‌نماید:

«آغاز این امر به قبل از کودتا می‌رسد و در گزارش حضوری هیئت اعزامی حوزه قبلاً ارائه شده و ثبت پروتوکول‌ها و اسناد سازمان است؛ که در پروسهٔ تشکل "ساما"، در اولین حلقهٔ سه نفری، "رستاخیز" عضویت داشته است (جدی ۱۳۵۶ ش.)» (صفحه 12 سند - تأکید از ماست)

همان طوری که قبلاً گفتیم "آهن گر" تلاش می‌ورزد تا با جعل تاریخ از خود شخصیتی بسازد که نیست. چنانچه زمانی برای "سازمان مارکسیست-لنینیست"ها تاریخچهٔ جعلی از سال 1357 خورشیدی ساخت و در سایت رزمندگان نشر نمود که در شماره 26 شعلهٔ جاوید دور سوم تحت عنوان "مکتبی بر یک ادعای بی پایه در تاریخ افغانستان" به نقد کشیده شد، (برای معلومات بیشتر در این زمینه به شمارهٔ بیست و ششم شعلهٔ جاوید دور سوم مراجعه نمایید) از آن زمان به بعد او دم فرو بست و در این مورد لب به سخن نگشود. اینک می‌خواهد باز با جعل سند تاریخی و با استفاده از نام "رستاخیز" خود را بزرگ جلوه دهد و از یک سو برای خودش تاریخ جعلی مبارزاتی درست نماید و از سوی دیگر "رستاخیز" را شریک مشی تسلیم طلبانهٔ اپورتونیستی - اسلامیستی خود بسازد. شناختی که ما از "رستاخیز" تا زمان دستگیری اش (سرطان 1357 خورشیدی) داریم او به هیچ عنوان در تدوین مشی ارتجاعی اسلامیستی شریک نبود. به همان علت بود که مرگ را بر تسلیم طلبی ترجیح داد و شرافت‌مندانه به استقبال مرگ شتافت. "شیر آهن گر" نیز همین مطلب را تأیید می‌کند و اذعان دارد که مشی تدوین شده به امضای "آیژک" نور 1358 خورشیدی است. در آن زمان "رستاخیز" در زندان پل چرخه بوده است.

در سال 1356 خورشیدی نه طرحی برای ایجاد "ساما" از طرف "محفل هرات" وجود دارد و نه هم طرح کدام تشکیل دیگری. "محفل هرات" با «طرح برنامه گونهٔ» خود با بر

آمد و پوشش اسلامی در خزان سال 1357 خورشیدی به سراغ محفل‌های دیگر (محفل پویا، محفل اشرف و محفل شاه‌پور) می‌رود. پس از چند جلسه آن‌ها به تفاهماتی می‌رسند که منجر به شکل‌گیری "چهار گروه متحده" می‌گردد. بعد از تشکیل "چهار گروه متحده" آن‌ها به سراغ داکتر هادی محمودی به خاطر ایجاد یک سازمان می‌روند. هنوز طرح "ساما" در میان نیست که زنده‌یاد مجید از "گروه انقلابی" انشعب می‌نماید، در این زمان "چهار گروه متحده" هم‌راه محفل هادی محمودی به سراغ زنده‌یاد مجید می‌روند و جلساتی را برای یک سازمان روی دست می‌گیرند. در سرطان 1358 خورشیدی یک کنفرانس مشترک توسط نمایندگان هر سه جناح (جناح تازاندیشان، جناح هادی محمودی و جناح زنده‌یاد مجید) به خاطر پیش‌برد بحث روی اختلافات ایدئولوژیک جناح‌ها تشکیل می‌گردد. اما این کنفرانس به جای بحث روی مسایل مورد اختلاف ایدئولوژیک و تلاش برای حل و فصل آن بدون تدارک کافی و نقشه قبلی دست به تشکیل "ساما" می‌زند.

"شیر آهن‌گر" می‌گوید که آن‌ها «در پروسه تشکیل ساما در سال 1356 خورشیدی» تلاش نمودند، اگر این حرف او درست است پس چرا در شروع بحثش نیروهای سیاسی را «مصاب به بیماری‌های درونی افتراق آور و کرختی زا» می‌داند و آن‌ها را «فرومانده در دهلیز و دالان‌های تاریک تاریخ جامعه» می‌خواند. به این بحثش توجه نمایید:

«قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش تقریباً خوابی سخت‌گران و چندین ساله دامنگیر ملت ما بود. نیروهای سیاسی اش فرومانده در دهلیز و دالان‌های تاریک تاریخ، و جامعه پای‌گیر آبستنی دیرپا و دور از زادنی پرآوا. تک جوانه‌های روئیده نیز مصاب به بیماری‌های درونی افتراق آور و کرختی زا. فقدان برنامه روشن سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و . . . مشخصه این پیچ سیاست نیروهای پیشرو جامعه افغانستان بود. تک فریادهای گویا را هم هیاهوی درهم و برهم راه می‌گرفت؛ که ناگاه عفریت خون آشام کودتای ثور چنگال خونینش را بر دروازه کوبید و تفت متعفن نفس استعمار فضای میهن را آگنده ساخت.» (قسمت اول - صفحه اول - تاکیدات از ماست)

و از سوی دیگر در قسمت سوم سندش می‌گوید که:

«در ثور ۱۳۵۸ ش، در نتیجه کار و پژوهش پراج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم»

این ضرب‌المثل کاملاً دقیق است که «دروغ‌گو حافظه ندارد». او از یک‌طرف از عدم «برنامه روشن سیاسی-ایدئولوژیک-تشکیلاتی» صحبت می‌کند و همه را «مصاب به افتراق و کرحتی» که «در دهلیز و دالان‌های تاریخ و جامعه» گیر مانده و دست و پا می‌زنند توصیف می‌کند و از سوی دیگر برای خود تاریخ جعلی مبارزاتی از سال 1356 خورشیدی می‌سازد. "ش. آهن‌گر" در 16 قسمت سند تحریری اش چندین جای به چنین تقلب‌کاری و جعل‌سازی تاریخی پرداخته است. ما در هر قسمت این بحث تقلب‌کاری و جعل‌سازی تاریخی اش را برملا می‌نماییم. به تقلب‌کاری و جعل‌سازی تاریخی او در گفته‌های ذیلش توجه نمایید:

«...از اسد ۱۳۵۷ ش حلقه مرکزی محفل هرات، در دویخش کاری در هرات و کابل مستقر شد، تا سدی فرا راه این مأمول پیش نیاید... بخش کارهات در پی ایجاد نظم محکم درونی شد تا از جانبی در شرایط ترور و اختناق حاکم، ضربه پذیری اش به کمترین حد ممکن برسد، و از سوئی با تکیه بر آن، به جذب و جمع و انسجام نیروهای خوب محیط، که به درجاتی شم روشنفکری شان از فضای روشنفکرانه ای که از اثر کار همین رفقا از گذشته ها بر محیط خیمه زده بود، متأثر بوده است، بپردازد. چه معتقد بودیم، این دوستان نیز، که از تیر سیاست‌بازان رنگارنگ محفوظ مانده اند، قلب پاک شان برای یکپارچگی هم‌زمان می تپد و کشش طبیعی وبی ریا درین جهت دارند. با فرا رسیدن زمستان ۱۳۵۷ ش، قطره ها، جویباری پاک و بهره مند را به جریان انداختند.»

عرصه های آموزشی شهر هرات، برخی پروژه‌ها و محیط کارگری، دفاتر، شماری از روستاها به نسبت هائی زیر پوشش کار قرار گرفتند و پای کار به سرباز خانه ها نیز کشیده شد. بیرون از این شهر، درولایات اطراف (بادغیس، نیمروز، غور و فراه) روابطی نیمه سرد، باحرارت ترکیب می یافتند و شاخ و برگ می کشیدند. با نمایندگان گروه های دیگر، که سخت از مرکزیت های خود دلزده بودند و بی کفایت شان می خواندند، نیز بابتی گشودیم و مشی خویش را برای نقد و بررسی پیشکش شان کردیم. آنانی که مردمانی آماده حرکت و

چشم انتظار تعیین مسیر بودند، مشی ما را قطب نما و مشعل افروز راه می یافتند، شخصیت های متبارز رفقا راهم که می شناختند؛ لذا دست وحدت مان را فشردند (دلزدگان "اخگر" وعده ای هم منشعب از دوستانی که بعدها نام "سازمان پیکار" بر خود نهادند، به ما پیوستند).

روابط ملی - دموکراتیک نیز گستره چشمگیری را احتوا می کرد که منجر به سرهم بندی "شورای جانبازان" شد. (این ها همه قبل از ایجاد "ساما" است.) (صفحه 12 و 13 سند)

"شیر آهن گر" مدعی است که از اسد 1357 خورشیدی:

«بخش کاری هرات در پی ایجاد نظم محکم درونی شد» تا «ضربه پذیری» رژیم ترور و اختناق را «به کمترین حد ممکن» برساند.

ابدا چنین نیست. طوری که ما شاهد و گواه روی دادهای هرات در آن زمان بوده ایم، آن ها تا اسد 1357 از رفت و آمد با "خلقی" ها خلاصی نداشتند و امیدواری داشتند که با گل بردن به کودتاگران و مبارک باد گفتن کودتا به نام انقلاب، "خلقی" ها آن ها را در بغل می گرفتند. حتی بعد از دست گیری رستاخیز هنوز هم به این پندار خام بودند که "خلقی" ها ممکن بعد از تحقیقات به رهایی شان اقدام نماید. این پندار خام بود که اکثریت رفقای شان را به زندان و اعدام کشاند. اگر واقعاً چنین بود چرا "محفل هرات" نتوانست از رفتن "رستاخیز" به غور و ضربه پذیری اش جلوگیری نماید؟ چرا "محفل هرات" نتوانست از ضربه پذیری کریم، سلطان معلم و قدوس کارمند و صدها فرد دیگر جلوگیری نماید؟ در حالی که بزرگترین ضربه را نیروهای سیاسی منتصب به شعله یی ها بعد از اسد 1357 الی جوزای 1358 در هرات خوردند. حتی بسیاری از افراد در هرات بعد از قیام 24 حوت 1357 خورشیدی دست گیر و اعدام گردیدند. رفقای ما که در سال 1357 خورشیدی با "رستاخیز" در یک حلقه کار می کردند، او را از رفتن به غور منع نمودند، اما او نپذیرفت. برایش گفتند که اگر حمایت شاگردان لیسه جامی نمی بود همین امروز ترا رژیم دست گیر می نمود. این حمایت بی دریغ شاگردان لیسه جامی بود که پولیس رژیم از درب منزلت معذرت خواسته برگشت ورنه برای دست گیری تو آمده بود. رفتن به غور زمینه مساعد برای دست گیری تو می باشد و "خلقی" ها این کار را می کنند. گرچه "رستاخیز" متوجه این امر بود که "خلقی" ها

او را بازداشت می‌نمایند، اما خوشبین به آن بود که به زودی رهایش می‌کنند. این "خوشبینی" نه تنها دامن‌گیر "محفل هرات" بود، بل که دامن‌گیر اکثریت نیروهای "چپ شعله‌یی" بود. علت این همه خوش بینی فقدان یک برنامه علمی و انقلابی روشن مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی بود. "محفل هرات" و بقیه نیروهای قبلاً منسوب به جریان دموکراتیک نوین تقریباً بعد از قیام 24 حوت 1357 هرات متوجه این امر گردیدند که دست‌گیر شدن توسط "خلقی"ها توأم با اعدام است.

"رستاخیز" در چند ماه اول سال 1357، قبل از دست‌گیری اش، کم و بیش فعال بود. اما ما از "محفل هرات" در سال 1357 خورشیدی کدام تحرکی ندیدیم. اگر تحرکی می‌داشتند همین رفقای هراتی که اکنون عضویت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را دارا اند قبل از پیوستن به گروهی که بعداً نام "سازمان پیکار" را بر خود نهاد توسط "رستاخیز" در اوایل سال 1357 خورشیدی جذب شده بودند و تا زمان رفتن "رستاخیز" به غور جلسات آموزشی مرتب داشتند. چرا از طریق رستاخیز به "محفل هرات" معرفی نگردید و کار سیاسی با آن‌ها ادامه پیدا نکرد؟ این رفقا برای مدت چند ماه بعد از "رستاخیز" حلقات شان را پیش بردند تا این که توسط "ضابط ضیاء" به حلقه کابل وصل گردیدند (عقرب 1357 خورشیدی).

"شیر آهن‌گر" می‌گوید که:

«فرا رسیدن زمستان 1357 ش، قطره‌ها، جوی‌باری پاک و بهره‌مند را به جریان /نداختند.»

نیروهای انقلابی هرات با نیش‌خند به "شیر آهن‌گر" می‌گویند که نه تنها هیچ «جوی‌باری» از طرف "محفل هرات" در «زمستان 1357 خورشیدی» به راه نیفتاد، بل که آن‌ها نتوانستند که از ضربه‌پذیری رفقای شان در زمستان 1357 خورشیدی جلوگیری نمایند. حتی آن‌ها نتوانستند گروهی را که توسط "رستاخیز" تشکیل گردیده و با حلقات آموزشی شان بین شاگردان لیسه جامی بیش از پنجاه نفر بودند، جذب نمایند. هر گاه "محفل هرات" واقعا فعال می‌بود غیر ممکن بود که رستاخیز حین رفتن به غور روابطش را به آن‌ها معرفی نکند.

"محفل هرات" حتی تا قیام 24 حوت 1357 در مورد رژیم "خلقی"ها در یک سردر گمی به سر می‌بردند و معتقد بودند که رژیم بعد از دست‌گیری و تحقیق، "رستاخیز" و سایر دست‌گیر شدگان را رها می‌کند و معتقد نبودند که پس از دست‌گیری به قربان‌گاه می‌روند. نیروهای سیاسی هرات و به خصوص "محفل هرات" بعد از قیام 24 حوت سال 1357 خورشیدی هرات متوجه اشتباه‌شان شدند. آن‌ها زمانی به این اشتباه پی بردند که تلفات بیش از حد و سهم‌گین بود.

قبل از 24 حوت هرات فقط "اخگری‌ها" برای دید و باز دید تلاش‌های زیادی داشتند. یک تن از "اخگری‌ها" به نام صدیق (قبل از 24 حوت 1357 خورشیدی توسط برادرش که خلقی بود بازداشت و اعدام گردید) با افرادی که هنوز نام سازمان پیکار را بر خود ننهاده بودند تماس‌هایی داشت. همین تماس بود که در سال 1358 خورشیدی منجر به تشکیل کمیته نظامی متشکل از چهار سازمان گردید. در این مورد بعداً به تفصیل صحبت می‌نماییم.

"شیر آهن‌گر" مدعی است که در زمستان 1357 خورشیدی برخی از «دل‌زدگان "اخگر" و عده‌ای هم منشعب از دوستانی که بعدها نام "سازمان پیکار" بر خود نهادند، به ما پیوستند» ما در مورد «دل‌زدگان اخگر» چیزی نمی‌دانیم که چه‌وقت به "محفل هرات" پیوسته‌اند، اما در مورد «دل‌زدگان "سازمان پیکار"» در هرات باید گفت که اقلیتی در حدود هفت الی هشت نفر شان که در رأس آن‌ها "ضابط ضیاء" قرار داشت در سرطان 1358 خورشیدی یعنی بعد از ایجاد "ساما" به گروه "ش. آهن‌گر" ملحق شدند، نه زمستان 1357 خورشیدی. چنان‌چه "ضابط ضیاء" در کمیته نظامی به نمایندگی از "ساما" حضور داشت.

توجه نمایید به قسمت دیگری از جعل‌سازی‌های تاریخی "شیر آهن‌گر":

«روابط ملی - دموکراتیک نیز گستره چشم‌گیری را احتوا می‌کرد که منجر به سرهم‌بندی "شورای جان‌بازان" شد. (این‌ها همه قبل از ایجاد "ساما" است.)»

هدف "شیر آهن‌گر" از «فرارسیدن زمستان 1357ش،» که «قطره‌ها، جوی‌بار پاک و بهره‌مند را به جریان‌انداختند» همین "شورای جان‌بازان" است. ما به طور قطع می‌گوییم

که "محفل هرات" در سال 1357 خورشیدی نه روابط ملی-دموکراتیک گسترده‌ای جذب نموده بود و نه هم "شورای جان‌بازان" را تشکیل نموده بود. "شورای جان‌بازان" بعد از ایجاد "ساما"، در سال 1359 خورشیدی پا به صحنه می‌گذارد.

"شورای جان‌بازان" ابتدا توسط معلم سیدآقا در شهر هرات بنیان گذاری می‌شود (اوایل 1359 خورشیدی). سیدآقا در آن زمان هیچ‌گونه ارتباطی با "ساما" ندارد. او بعد از ایجاد "شورای جان‌بازان" به ایران می‌رود و در طبقات یکی از روشن‌فکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین را می‌بیند و از وی خواهان همکاری در شورای جان‌بازان می‌گردد که مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. (این فرد همین اکنون شاهد زنده است) او مشهد می‌رود و در مشهد با "شیر آهن‌گر" تماس می‌گیرد و به "ساما" جذب می‌شود. از آن زمان "شورای جان‌بازان" مربوط به "ساما" می‌گردد.

"شورای جان‌بازان" تحت رهبری معلم سیدآقا با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده‌شان ایجاد می‌گردد، اما زمانی که در ارتباط "شیر آهن‌گر" قرار می‌گیرد همراه با رهبرش در دام تسلیمی و تسلیم‌طلبی می‌افتد. "شیر آهن‌گر" در سندش موضوع ایجاد "شورای جان‌بازان" را نیز جعل نموده و می‌خواهد که جزء شاه‌کاری‌های خودش وانمود سازد.

"شیر آهن‌گر" در سندش مدعی است که "شورای جان‌بازان" بعد از راه افتادن جنگ‌های چریکی در شهر هرات تشکیل گردیده است. ما این بحث او را می‌پذیریم. اما او تاریخ "کمیته نظامی" و "جنگ چریکی شهری" را جعل می‌کند.

طوری که بیان داشتیم طراح "کمیته نظامی" ابتدا "اخگر" و "سازمان پیکار" است. این کمیته با اشتراک نماینده "ساما" پایه‌گذاری گردید که بعداً "سازمان مردم" نیز به آن پیوست. پیوستن "سازمان مردم" به کمیته نظامی در جدی 1358 خورشیدی صورت گرفت. "جنگ‌های چریکی شهری" از جدی 1358 خورشیدی شروع شد و تا حوت یعنی هم‌زمان با دست‌گیری نماینده "سازمان پیکار" ادامه یافت. بعد از دست‌گیری نماینده "سازمان پیکار" در "کمیته نظامی"، اصلاً "کمیته نتوانست کاروپیکار خود را ادامه دهد و از هم پاشید. در قسمت‌های بعدی این موضوع را مفصل‌تر بررسی خواهیم نمود.



قسمت پنجم

"ش. آهن گر" در قسمت پنجم سندش قیام 24 حوت 1357 خورشیدی هرات و تدارک جنگ مسلحانه را به بحث گرفته است. طوری که قبلاً گفتیم او می‌خواهد با وارونه جلوه دادن حقایق برایش تاریخ مبارزاتی جعلی درست نماید تا به زعم خودش خود را شخصیتی جلوه دهد که نیست. به این نقل قولش توجه نمایید:

«به اضافه این که در محیط ما نیز انگیزه های تبلیغاتی روشنفکران انقلابی، و ازجانبی تبلیغات اخوان با سوء استفاده از عقاید مردم، سرانجام به قیام سرتاسری وشکوهمند هرات دربیست و چهارحوت ۱۳۵۷ش منجرگردید که نقطه عطفی است درجنبش انقلابی کشور.

... جوانان پیکارجوی هریوا زمین دسته دسته غرق درخون می شوند تا بیرق آزادی را برفراز شهر خود بالا نگهدارند.... درین روز، هرات تجربه گاهی شد تا درآن اثبات شود که: "خلق و فقط خلق است که تاریخ را می سازد" و جهان را نیز به نظاره مستقیم این آزمون فرا خواند وخطی گلگون برگهنامه انسان رقم زد. غریب هستی ساز مردم حالی ساخت که چگونه خلقی و ملتی برای آزادی اش، ملیتاریسم مدرن یک ابرقدرت را به سخریه می گیرد و فلسفه برتری سلاح را برانسان، به زباله دان می سپارد و... وصف این روزگار، کاردشواری است.» (صفحه 14 و 15 سند - تأکیدات از ماست)

هدف "ش. آهن گر"، از «انگیزه های تبلیغاتی روشن فکران انقلابی»، "محفل هرات" است. او می‌خواهد طوری وانمود سازد که بعد از کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی "محفل هرات" به تبلیغ و ترویج علیه کودتاچیان پرداخته است. این هم قسمت دیگر از وارونه جلوه دادن حقایق است. "محفل هرات" و "گروه انقلابی..." در اوایل کودتا معتقد بودند که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با طرح رفرم‌های شان جای پای بین مردم پیدا می‌کنند و نباید با آن‌ها از در مخالفت بر خاست. به همین دلیل بود که "گروه انقلابی" زنده یاد مجید را از کار مخفی منع نمود و او را به دروازه پنج‌شیری و از آن طریق به دروازه اداره امین جلاد

فرستاد. به همین ترتیب "محفل هرات" هیچ اعتقادی به مخفی شدن نداشتند. این محفل، رستاخیز، "ش. آهنگر"، قدوس کارمند، سلطان معلم و ماما غلام محمد را با دسته‌های گل نزد دست‌گیر پنج‌شیری فرستادند تا کودتای ننگین هفت ثور را تبریک گویند. طوری که قبلاً بیان گردید آن‌ها معتقد نبودند که رژیم جلااد اولاً آن‌ها را بازداشت نماید چه رسد به اعدام. چینی که بازداشت‌ها شروع شد یعنی بعد از بازداشت رستاخیز باز هم کادرهای رهبری "محفل هرات" به شمول کریم، قدوس کارمند و سلطان معلم و حتی "ش. آهن‌گر" مخفی نشدند. حتی کریم بعد از قیام 24 حوت 1357 خورشیدی بازداشت می‌شود. "ش. آهن‌گر" در دوکان ماهی پزی‌اش مصروف دکان‌داری است. او به دست یکی از افراد منسوب به جریان دموکراتیک نوین، که شاهد زنده است، از دکان ماهی پزی‌اش برای "عتیق هری" پیام می‌فرستد که رژیم پشتت می‌باشد تا ترا بازداشت نماید متوجه باش. آن‌ها به شمول "ش. آهن‌گر" فکر می‌کردند که بعد از بازداشت و تحقیق، رژیم دوباره آن‌ها را آزاد می‌کند. علت ضربه‌های مهلک بر پیکر "محفل" همین مفکورهٔ پوچ و عدم شناخت از دوست و دشمن (جای پا باز نمودن "حزب دموکراتیک خلق" از طریق رفرم‌ها در میان توده‌ها) بود که حتی دامن‌گیر کادرهای بلند پایهٔ "محفل هرات" به شمول "ش. آهن‌گر" شده بود. آن‌ها زمانی متوجه این نواقص گردیدند که کار از کار گذشته بود و تعداد زیادی از افراد به دام پولیس افتاده بودند.

در این راستا فقط نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین (بخش مدافعین) در هرات علیه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و رفرم‌های کذایی‌اش ایستادند و به تبلیغ و ترویج پرداختند، نه "محل هرات".

"ش. آهن‌گر" آن قدر قیام 24 حوت هرات را بزرگ جلوه می‌دهد که آن‌را «نقطهٔ عطفی در جنبش انقلابی کشور» قلم‌داد می‌کند، اما او هرگز این نقطه عطف را نشان نمی‌دهد. ما به قیام 24 حوت مردم هرات احترام قایلیم، به همان اندازه که به قیام مردم افغانستان در مقابل انگلیس‌ها، اما آن را نقطهٔ عطف جنبش انقلابی کشور نمی‌دانیم.

قیام 24 حوت فقط نقطهٔ عطفی برای آماده شدن اخوان به عنوان نیروی ضد "کمونیسم" و آلت دست امپریالیزم برای مقابله با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود. هم‌چنین

قیام 24 حوت نقطه عطفی برای "محفل هرات" به خاطر تدوین "مشی مستقل ملی" و "ایدئولوژی مستقل ملی" با برآمد و پوشش اسلامی یعنی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بود، نه نقطه عطفی برای جنبش انقلابی کشور.

"ش. آهن گر" می نویسد:

«غریبهستی ساز مردم حالی ساخت که چگونه خلقی و ملتی برای آزادی اش، ملیتاریسم مدرن یک ابرقدرت را به سخریه می گیرد و فلسفه برتری سلاح را برانسان، به زباله دان می سپارد»

این گفته درست است که قیام 24 حوت «فلسفه برتری سلاح را بر انسان، به زباله دان تاریخ» سپرد. این مسئله را مارکس با صراحت بیان نموده و کمون پاریس نمونه بارز آن بود و به تعقیب آن قیام توده ها تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک و انقلاب 1917 اکتوبر و هم چنین جنگ خلق در چین تحت رهبری حزب کمونیست چین علیه اشغال گران جاپان و رژیم ارتجاعی چانکایشیک و پیروزی انقلاب 1949 در چین و نبرد ویت کانگ ها علیه امپریالیزم فرانسه و امریکا این فلسفه را به زباله دان تاریخ سپرد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها برتری سلاح بر انسان را قبول ندارند. به همین دلیل است که به نیروی توده ها جنگ خلق را تحت رهبری حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به طور مستقل راه اندازی می نمایند و پیش می برند.

اما تجربه به روشنی ثابت نموده است که "ش. آهن گر" این حرف را فقط در لفظ و آن هم برای اغفال جوانان قبول دارد، نه در عمل. زیرا عملاً او به این گفته پشت پا زده هم به درگاه بنیادگرایان سر تعظیم فرود آورد و تحت رهبری جمعیت العلماء حرکت انقلاب اسلامی حرکت نمود و هم سر به آستان سوسیال امپریالیزم و رژیم دست نشانده اش سایید و جبهات هرات را به آن ها تسلیم نمود. او تسلیم طلبی هایش را می خواهد این طور وانمود سازد:

«...هدف اولیه کارجبهه ای، "بازکردن جای پای برای روشنفکران درجبهه" تعیین گردید (چون جبهه سازی درتوان ما نبود). در حالی که کوچک ترین امکان مادی، از قبیل پول و

یا سلاح در دست نداشتیم، برای باز کردن راه جبهه، از زوایائی چند، دست به کار شدیم. کسانی باید از روابط خویشاوندی خود استفاده می کردند،...» (صفحه 16 سند)

این بحث به معنای عدم اعتماد به نیروی توده‌ها و اعتقاد به (فلسفه برتری سلاح بر انسان) است. هرگاه او به این باور می بود که «غریبه‌ستی ساز مردم حالی ساخت که چگونه خلقی و ملتی برای آزادی اش، ملیتاریسم مدرن یک ابرقدرت را به سخریه می گیرد و فلسفه برتری سلاح را برانسان، به زباله دان می سپارد» از «زوایای چند» تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی نمی داد. برای یکبار دیگر سوال می کنیم، آیا در شرایط کنونی کسی حق دارد به بهانه این که «چون جبهه‌سازی در توان ما نیست و از کوچک‌ترین امکانات مادی (پول و سلاح) برخوردار نیستیم» برای به دست آوردن امکانات مادی (پول و سلاح) به طالب و یا اشغال‌گران پناه برده و تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی بدهد؟ جواب کاملاً منفی است. از این که "ساما" بعد از اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا تلاش نمود تا حزب خویش را در وزارت عدلیه رژیم پوشالی راجستر نماید، مشخص کننده آنست که به تمام اعتقادات مائوئیستی پشت پا زده و برای اشاعه "مشی مستقل ملی" خویش تسلیم‌طلبی ملی را ترجیح داده است. حینی که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا افغانستان را به اشغال خود درآوردند و طالبان به عنوان یک نیروی مقاومت‌کننده ارتجاعی متباز گردید، مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی نیست» در شماره سوم عقاب ارگان نشراتی "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به نشر رسید. آن مقاله تضادها را باهم خلط نموده بود و ارتجاع و امپریالیزم را به عنوان دشمن عمده قلم داد نموده بود: «چون ما نیروی قابل محاسبه نیستیم نباید در جنگ شرکت کنیم»

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آن مقاله را در شماره 28 شعله جاوید دور سوم به نقد کشید. نویسنده مقاله دم فروبست و هیچ نگفت. بعد از چندین ماه به جای این که در باره نقد شماره 28 شعله جاوید به مبارزه ایدیولوژیک - سیاسی بپردازد، آن مقاله را فقط با کمی تغییر آن هم تغییر در عنوان زیر نام "آیا جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی است؟" در "سایت افغانستان آزاد" به نام "ش. آهن‌گر" منتشر نمود که در شماره سیزدهم شعله جاوید دور چهارم مورد انتقاد قرار گرفت. اما نویسنده مقاله به هیچ‌عنوان از مقاله اش دفاع

نکرد و کلاً خاموشی اختیار نمود. ما با صراحت کامل این سؤال را مطرح نمودیم که "ش - آهن گر" با "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" است یا با "ساما" و یا با "ادامه دهندگان "ساما" و یا این که فرد مستقلی است؟

این "آقا" گاهی از این دفاع می کند و گاهی از آن و زمانی کاملاً مستقلانه و کاملاً علنی حرکت می کند. این شیوه مبارزاتی شیوه یک عنصر مبارز نیست. زیرا مبارزین اصول تشکیلاتی را مراعات می نمایند و به اصول و قوانین تشکیلاتی پابند می باشند. این چنین برخوردهای غیر تشکیلاتی و ضد تشکیلاتی به معنی انارشیزم مطلق و عدم پابندی به اصول تشکیلاتی است.

"ش. آهن گر" در زمان حاکمیت کودتاگران هفت ثوری و سپس در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم به بهانه این که «چون جبهه سازی در توان ما نیست» تن به تسلیم طلبی طبقاتی داد و آن تسلیم طلبی طبقاتی به تسلیم طلبی ملی نیز منجر گردید. اما در زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست های اشغال گر به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکایی به بهانه این که: «چون نیروی قابل محاسبه نیستیم نباید در جنگ شرکت کنیم» تن به تسلیم طلبی ملی داده، حزب راجستر شده خود را ساخت، برای رشد و تکامل این افکار و عقاید کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" را به رشته تحریر در آورد و راه پارلمانتاریزم در پیش گرفت. خواننده به خوبی می تواند در این دو دوره، دو انحراف عمیق ایدیولوژیک "ش. آهن گر" را بیابد.

سند تحریری کنونی "ش. آهن گر" به خوبی بیان گر آنست که او تا کنون نتوانسته پیوندش را با گذشته تسلیم طلبانه اش قطع نماید. او به جای این که این سوال را مطرح نماید که چرا جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم برای "چپ شعله ای" افغانستان نتایج فاجعه آمیزی را به وجود آورد؟ و برای جواب دهی به این سؤال به طور دقیق و روشن به تجزیه و تحلیل علت و یا علل شکست "چپ شعله ای" در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست نشانده اش بپردازد و جنبه های منفی آن را بیان نماید. اما او به جای آن، در حقیقت به تقدیس نتایج فاجعه آمیز پرداخته و از تز اسلامیستی خویش به دفاع پرداخته است.

نویسنده انقلابی زمانی که دست به قلم می‌برد و می‌خواهد گذشته را به تصویر بکشد تمام جوانب منفی و مثبت را به طور علمی تجزیه و تحلیل نموده و به خواننده ارائه می‌کند. اما "ش. آهن‌گر" چون خصیصه انقلابی را از دست داده است نه تنها جنبه‌های منفی جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست‌نشانده‌اش را نقد نمی‌کند، بل که به طور واضح از آن دفاع نموده و آنرا تبرئه می‌نماید.

هرگاه ما نتوانیم علل شکست خود را در جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورشان به درستی تجزیه و تحلیل نماییم و این تجزیه و تحلیل را با کار تبلیغی و ترویجی همراه سازیم، نه می‌توانیم دانش تجربی و انقلابی خود را به صورت دقیق و اصولی جمع‌بندی نماییم و نه توان طرح و پیش‌برد خط انقلابی را در آینده داریم.

تجزیه و تحلیل علمی از جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و مزدورشان از یک سو ماهیت و سرشت اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده کنونی را برای توده‌ها روشن می‌سازد و از سوی دیگر برای نیروهای انقلابی این امکان را می‌دهد تا برای پیش‌برد مبارزات آینده‌شان در امر سازمان‌دهی دچار توهم و اشتباه نگردند. تجزیه و تحلیل علل شکست ما در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم به‌ترین درس و تمرین برای تعیین خط و مشی مبارزات آینده خواهد بود. متأسفانه تسلیم‌طلبان از شکست "چپ شعله‌یی" در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم هیچ درس عبرت نگرفته بل که همان شیوه تسلیم‌طلبانه را اختیار نموده‌اند.

وظیفه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها در شرایط کنونی این است که هر چه بیش‌تر و فشرده‌تر به تبلیغ و ترویج انقلابی جهت بسیج توده‌ها و تمامی نیروهای که مخالف اشغال کشور اند و هم‌چنین تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی برای طرد و اخراج قوای اشغال‌گر و سرنگونی رژیم دست‌نشانده‌شان بپردازند.

به بحث دیگر "ش. آهن‌گر" توجه نمایید:

«روبه صفتان بزدل وهفت تیر به کمر ومسلسل به دوش تانک نشین را چون موش فراری که دُمش را آتش گرفته، به سوراخ ها تپاند، ارگان های دولتی یکی پس از دیگری مسخر و حکمروایی رژیم مطلقاً نفی شد؛ که متاسفانه آنچه باید جایگزین بشود، ناطبق ناموس تکامل با تکیه بر آن حرکت بعدی صورت پذیرد، وجود نداشت. ولذاست که لومپنیزم از آن سر می کشد ونیروهای اهریمنی اخوان بر آن نقش می زنند و برگردۀ ملت می لمند.

استعمارغرب ازین طریق (لومپنیزم و اخوان) برجهت دهی جنبش به نفع خویش می کوشد، و روس در دامن زدن به آتش افتراق و بی

نظمی اش کمر می بندد. ولی دیگران (روشنفکران) نیزبا ضربه ای از آن تکان خوردند و احساس خجلت می کردند. روحیۀ جنگ و

چریک شدن در آن ها حلول کرد و با پوتانسیلی بالاتر شتابگیرشدند.

درین میان، ماهم بر مبنای مشی مدون خویش بر آن شدیم تا همراه کاروان شتابگیر جنبش خلق، به موج توفندۀ توده ها در آمیزیم و با نثار خون ناچیز خود، پیوند و صداقت مان را، به راهی که برگزیده ایم، به اثبات رسانیم؛ و آن جا، و آن گاه که شایستگی یابیم، ما را به جلوداری قافله خواهند خواند؛ و چون در عمل رهنورد و قافله سالارشان توجیه شویم، به حق راه را به دهی خواهیم برد و رهسپاران دیگر نیز رهروان راه گشودۀ مان می گردند» (صفحه 15 سند)

"ش. آهن گر" از یک سو می گوید که قیام 24 حوت «نقطۀ عطفی در جنبش انقلابی» کشور است و از سوی دیگر می گوید که:

«متاسفانه آنچه باید جایگزین شود... وجود نداشت و لومپنیزم از آن سر در می آورد... و استعمار غرب از این طریق آن را به نفع خود» سمت و سو می دهد. در ادامه می گوید که:

«ما هم بر مبنای مشی مدون خویش بر آن شدیم تا همراه کاروان شتابگیر جنبش خلق، به موج توفنده توده ها در آمیزیم.»

این تناقض‌گویی‌ها بیان‌کننده آنست که "ش. آهن‌گر" با محفلش به لومپنینیزم روی آوردند و در جهت تأمین منافع «استعمار غرب» با مشی اسلام‌مستی شان با "موج توفنده توده‌ها" در آمیختند.

"ش. آهن‌گر" نمی‌داند که برای پاکیزه نگاه داشتن جنبش توده‌ها از هر گونه عیب و نقص باید آن را از امتزاج با هرگونه تشکل ارتجاعی دور نگاه داشته و تلاش برای سازمان مستقل صورت گیرد. لنین می‌گوید:

«نویسنده فراموش کرده است که در همان قطع‌نامه کنگره سوم اولاً "منقح ساختن مضمون انقلابی دموکراتیک جنبش دهقانان از هرگونه مخلوط‌های ارتجاعی" صحبت می‌شود و ثانیاً از لزوم ایجاد "سازمان مستقل پرولتاریای روستا در هر مورد و در هر شرایطی"، اینست دستورهای ما. مخلوط‌های ارتجاعی همیشه در جنبش‌های دهقانان وجود خواهد داشت و ما از پیش بر ضد آن اعلام جنگ می‌کنیم. تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی بین پرولتاریای روستا و بورژوازی دهقانی امریست اجتناب‌ناپذیر و ما از پیش آن را آشکار می‌نمائیم و توضیح می‌دهیم و بر روی این زمینه برای مبارزه آماده می‌شویم.» (لنین - مجموع آثار. مقالات در یک جلد - روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان - صفحه 292 - تأکیدات از لنین است)

البته پیاده نمودن این دستور وظیفه اساسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌هاست نه وظیفه منحرفینی که «مشی پرولتری را با برآمد و پوشش اسلامی» منطبق سازد.

جنگ افغانستان به خوبی بیان‌گر این مدعا است که همراهی "محفل هرات" به طور خاص و "ساما" به طور عام با مخلوط نمودن جنبش توده‌ها با احزاب ارتجاعی «به جهت دهی جنبش به نفع» امپریالیزم غرب تمام شد، نه منافع توده‌های ستم‌دیده افغانستان. "ش. آهن‌گر" جای این که این جنبه‌های منفی را بعد از 41 سال به ارزیابی بگیرد و به نقد بکشد تلاش می‌نماید تا آن را تقدیس نموده و خود و شرکاء را از تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی تبرئه کند. او تلاش دارد تا آفتاب را به دو انگشت پنهان سازد.

بدون شک «استعمار غرب» از بنیادگرایی و لومپنیزم استفاده نمود و آن را حسب منافع خویش به کار انداخت و استفادهٔ اعظمی از آن‌ها نمود. «استعمار غرب» همان طوری که از لومپنیزم تحت رهبری بنیادگرایان استفاده نمود به همان قسم از «محفل هرات» و لومپنیزم تحت رهبری این محفل نیز در جهت تأمین منافع خویش استفاده نمود. جنگ تقریباً چهارده ساله علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر «شوروی» و رژیم دست‌نشانده اش بیان‌گر آن است که این جنگ فقط و فقط منافع امپریالیزم غرب و باند اخوان را تأمین نمود نه منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان را.

در این قسمت اولاً باید دانست که لومپن کیست و لومپنیزم چیست؟ و ثانیاً آیا مشی مدون «محفل هرات» همان طوری که «ش. آهن‌گر» ادعا می‌کند یک «مشی علمی و انقلابی» است یا خیر؟ اینک هر یک را جداگانه به بحث می‌گیریم.

۱ - لومپن کیست و لومپنیزم چیست؟

لومپن کیست که به تمام ارزش‌ها، باورها و اعتقاداتش پشت‌پامی‌زند. از نظر سیاسی و مائوئیستی لومپن کیست که نسبت به ارزش‌های علمی پذیرفته شدهٔ مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم در سطح جهان بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی نشان داده و به آن ارزش‌ها بی‌باور می‌گردد.

لومپنیزم یعنی مرگ ارزش‌ها، یعنی پشت‌پازدن به تمامی ارزش‌های مبارزاتی و تاریخی جنبش کمونیستی بین‌المللی و بی‌حرمتی نسبت به رهبران بزرگ آن؛ لومپنیزم یعنی بی‌باوری به اصطلاحات مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و جای‌گزین ساختن اصطلاحات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به اصطلاحات و کلمات بومی و محلی. این لومپنیزم امروز به صورت بسیار و روشن از طرف «ساما» دامن زده می‌شود و در گذشته نیز چنین بوده است.

مانیفیست به صراحت اعلام می‌دارد:

«کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همهٔ نظام اجتماعی از راه جبر وصول به هدف‌های

شان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد ببلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند؛ ولی جهانی را به دست خواهند آورد.»

بیان صریح و آشکار مقاصد و نظریات، یک خصلت اساسی ایدیولوژی کمونیستی است. تاریخ به خوبی گواه آنست که تا کنون به جز از کمونیست‌ها (امروز مارکسیست - لنینیست‌ها - مائوئیست‌ها) پیروان هیچ مسلک اجتماعی دیگر تا این حد از صراحت برخوردار نبوده‌اند. تمامی ایدیولوژی‌های سیاسی به شمول "محفل هرات"، "ساما" و "سازمان‌هایی" در خدمت منافع طبقاتی خاصی قرار دارند ولی هیچ یک از این‌ها اعلام نمی‌کنند که در خدمت طبقه استثمارگر قرار دارند. اما کمونیسم صریحاً بیان می‌دارد که در خدمت طبقه پرولتاریا قرار دارد و از منافع پرولتاریا دفاع می‌نماید. به این صورت صراحت و صداقت در بیان اهداف برای کمونیست‌ها یک اصل ایدیولوژیک - اخلاقی است زیرا که کمونیست‌ها به توطئه‌گری در سیاست باور ندارند. کسانی که به این اصل اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باور ندارند نه تنها کمونیست نیستند، بل که افراد بی‌مسلکی هستند که زیر نام انقلاب و انقلابی به لومپنیزم گرائیده و لومپنیزم را دامن می‌زنند.

وقتی اشخاص، محافل، گروه‌ها و تشکلاتی یافت شوند که لفظاً و شفاهاً کمونیسم را بپذیرند، اما از بیان صریح مقاصد و نظرات خویش صرف‌نظر نمایند و آن‌را در لفافه کلمات محلی و بومی بپیچند، بدین معناست که تا سرحد قبول توطئه‌گری تنزل می‌یابند و با توطئه‌گری‌های سیاسی قبلی در این چوکات جایی برای مستور شدن می‌یابند. کاری که "ش. آهن‌گر" و شرکاء تا کنون به آن پرداخته‌اند.

ما به خوبی شاهدیم که چه‌گونه "ش. آهن‌گر" و شرکاء با طرح "مشی مستقل ملی" و "اندیشه مستقل ملی" به صورت بسیار انحرافی اصطلاحات سوسیالیسم علمی را به دور انداختند و با جای‌گزین نمودن کلمات نارسا، ناقص و غیردقیق عامیانه به جای آن‌ها به نام کلمات معادل لومپنیزم را در درون جنبش انقلابی دامن زدند که تا هنوز جنبش انقلابی کشور از این لومپنیزم رنج می‌برد.

"ش. آهن گر" مدت‌های مدید زیر لوای این لومپنیزم حرکت نموده و به اندازه مسئولیتش این لومپنیزم را شاخ و برگ داده است. وی به جای این که از جنبش انقلابی کشور و آن رفقاییش که در این مسیر تحت رهبری او امثال او خون شان را ریختند پوزش بطلبد و قول صادقانه بدهد که من بعد با این لومپنیزم به مبارزه برمی‌خیزد و در عمل هم آن را به اثبات می‌رساند، بدون هیچ‌گونه شرمی از این لومپنیزم به دفاع برخاسته و می‌خواهد آن را تبرئه کند.

۲- مشی تدوین شده توسط "محفل هرات":

طبق گفته "ش. آهن گر" این "مشی" در ثور 1358 خورشیدی تدوین شده نه قبل از 24 حوت 1357 خورشیدی: به این جمله توجه کنید:

«در ثور ۱۳۵۸ ش، در نتیجه کار و پژوهش پراج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم»

ما روی این مشی قبلاً صحبت نمودیم. فعلاً فقط به طور مختصر در این مورد صحبت می‌نماییم که: قبلاً هم گفتیم که مشی تدوین شده توسط "محفل هرات" نه علمی است و نه هم انقلابی، بل که مشی ضد انقلابی است که در خدمت تأمین منافع «استعمار غرب» و هم چنین اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست "شوروی" قرار گرفته و همین اکنون در خدمت اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا قرار دارد.

در واقع "ساما" و "سازمان رهایی" از لحاظ ایدئولوژیک باهم نزدیک هستند و عمل کرد هر دو سازمان نیز به وضوح نشان داده که بین این دو سازمان هم‌خوانی و هم‌نوایی زیادی موجود است. مشی هر دو سازمان مبتنی بر برآمد و پوشش اسلامی است و هر دو سازمان خواست جمهوری اسلامی را برنامه‌ی ساخته‌اند و عملاً در این مسیر در طول جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم گام بر داشته‌اند و از این طریق نه تنها از انقلاب دموکراتیک نوین فاصله گرفته‌اند، بل که مانند نیروهای مذهبی در تخصص با آن قرار گرفته و عملاً به منافع پرولتاریا و انقلاب پشت نموده‌اند. ثانیاً هر دو سازمان با پذیرش تیوری سه جهان با انقلاب وداع نموده و در لجن‌زار رویزیونیزم سه جهانی افتاده‌اند. "گروه انقلابی..."

در خزان سال 1357 این تیوری را پذیرفت و سپس در "مشعل رهایی" به آن رسمیت بخشید، در "مشعل رهایی" درج نمود و خود را "سازمان رهایی افغانستان" خواند. "قیوم رهبر و شرکاء" تیوری سه جهان را در خزان سال 1362 بعد از پیوند یافتن با رویزیونیست‌های بر سر قدرت در چین پذیرفتند و همین موضوع یکی از دلایل انشعاب در "ساما" در همان سال گردید.

"سازمان رهایی" حد اقل با گسست ناقص، گذشته‌اش را مورد نقد قرار داده است، اما "ساما" نه تنها تا کنون حاضر نگردیده که یک کلمه علیه این گذشته انحرافی خود از دیدگاه انتقادی بگوید و یا بنویسد، بل که به وضوح می‌بینیم که بعد از 41 سال "ش. آهن‌گر" به تقدیس این گذشته انحرافی پرداخته است.

با این وضعیت اسفبار "ش. آهن‌گر" با اصرار تمام تلاش دارد که "مشی اسلامیستی" ارتجاعی و ضد انقلابی خویش را «مشی علمی و انقلابی» جا بزند و خود را انقلابی بخواند. در حالی که او رفقاییش در سال 1351 خورشیدی (بعد از انشعاب از سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین) از انقلاب و انقلابی بودن بریدند و تا حال دچار انحراف عمیق ایدئولوژیک سیاسی هستند.

حال جعل تاریخی دیگر "ش. آهن‌گر" را بررسی می‌کنیم، به این گفته "ش. آهن‌گر" توجه نمایید:

«بالاخره نخستین گام عملی را در تشکیل کمیته نظامی در شهر هرات، با شرکت یکی دونفر متمایل به "اخگری‌ها" و کسانی مسما به "ستمی‌ها" برداشته ایم (اسد ۱۳۵۸ ش) که وقتی پای عمل به میان آمد، ترک مان کردند و خود ما کارش را به پیش بردیم؛ تکاملش "چریک‌های شهری حق پرست افغانستان" شد.

بالاخره با جذب بقایای اخگری‌ها، بخش هرات موفق می‌شود چند نفری را با امکانات ناچیز به شرق شهر هرات بفرستد (میزان ۱۳۵۸ ش).

بخش ایران نیز تلاش‌های فراوان می‌کند، از طرح رفتن مستقل، تا استفاده از کمیته های تنظیم ها. بالاخره موفق می‌شود از طریق دفتری به نام "جمعیت علمای حرکت

انقلاب"، که در واقع آن را توسط یک روحانی آشنا با ما تصرف می کند، و با استفاده از یک بزن بهادر مشهور، که همه "مجاهدین" در جذب او تلاش می کردند (او در مبارزات درون زندان با رژیم، در زندان دهمزنگ کابل به رفیق ولید جذب و آشنا شده بود)، دو رفیق را (ولید و نیزک) به جبهه بفرستد (میزان ۱۳۵۸ ش)؛ که همین جبهه هسته کار نظامی ما می شود و بدین نحو، ما شرکت در جنگ را تدارک دیدیم.» (صفحه 16 و 17 سند - تأکیدات از ماست)

این گفته سر تا پا جعلی و غیر واقعی است. آقای "ش. آهن گر" علاوه بر این که نمی خواهد انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی خود و شرکاء را بررسی و انتقاد نماید، بل که برای موجه جلوه دادن این انحرافات به جعل کاری نیز متوسل می شود.

"ش. آهن گر" می گوید که در اسد 1358 خورشیدی «نخستین گام عملی را در تشکیل کمیته نظامی در شهر هرات، با شرکت یکی دو نفر متمایل به "اخگری ها" و کسانی مسمما به "ستمی ها" برداشته ایم»

این حرف اصلاً صحت ندارد. اول این که موجد «هسته کار نظامی در شهر هرات»، "ش. آهن گر" و محفلش نبوده، بل که سازمان پیکار و سازمان اخگر بوده اند. ثانیاً تشکیل کمیته نه در اسد 1358 خورشیدی، بل که اواخر فصل خزان یعنی قوس 1358 خورشیدی بوده است. در ابتدا نظر به شناختی که میان نماینده سازمان پیکار و سازمان اخگر وجود داشت، بحث پیرامون کارهای تیوریکی و عمل مشترک صورت گرفت. بعداً این جلسه سه نفری شد، یعنی توسط نماینده سازمان پیکار موضوع به سمع "ضابط ضیاء" (در آن زمان "ضابط ضیاء" به نمایندگی از "ساما" در جلسه حضور می باید نه به نمایندگی از "محفل هرات") رسانده می شود که بعداً اعلان آمادگی می نماید و از آن به بعد جلسه سه نفره می گردد.

این که این کمیته چه گونه چهار نفری می گردد و نفر چهارم کیست و چه گونه جنگ چریکی در شهر هرات راه می افتد در قسمت هفتم این نوشته بیش تر خواهیم شگافت.

این که "ش. آهن گر" می گوید که: «وقتی پای عمل به میان آمد، ترک مان کردند و خود ما کارش را به پیش بردیم؛ تکاملش "چریک

های شهری حق پرست افغانستان" شد» دروغ محض است. این "ساما" و در رأس آن "ش. آهن گر" بود که میدان عمل را رها نمودند و وظیفه‌ای که به دوش شان گذاشته شده بود ناتمام گذاشتند نه دیگران. "ش. آهن گر" و "محفل هرات" هیچ نقشی به ایجاد "چریک‌های حق پرست" نداشتند. ما به آقای "ش. آهن گر" توصیه می‌کنیم که با بیان حقایق و انتقاد از خود می‌توان به یک شخصیت قابل اعتماد تکامل نمود نه با جعل حقایق. لنین در "چپ روی در کمونیزم" می‌نویسد:

«برخورد یک حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش ارزیابی یک حزب است. با استفاده از این معیار می‌توان تعیین کرد که یک حزب تا چه اندازه جدی است، چه‌گونه در عمل وظایف خود را نسبت به طبقه و توده‌های زحمت‌کش انجام می‌دهد. قبول اشتباهات بدون پرده پوشی، تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر به وجود آمدن این اشتباهات شدند. بحث کلی و همه جانبه برای اصلاح اشتباهات. این است صفات یک حزب جدی، این است شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد، این است راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.» (لنین - کلیات جلد 25 - صفحه 200)

البته چون "ش. آهن گر" یک انقلابی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست نیست به چنین توصیه‌های گوش نمی‌دهد. برای مائوئیست‌ها این توصیه لنین آویزه گوش شان است و به خوبی می‌دانند که بدون افشاء نمودن اشتباهات نه می‌توان چیزی را آموخت و به جلو حرکت کرد و نه می‌توان طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش را آموزش داد.

ما به خوبی گواه آنیم که "ش. آهن گر" و شرکاء علاوه بر این که حاضر نیستند گذشته شان را از دید انتقادی بررسی کنند و آن را کاملاً پرده پوشی می‌کنند، بل که آن قدر از خود راضی اند که انتقادات دیگران را نه تنها نمی‌پذیرند، بل که با فحش و ناسزا و حتی تهدید و توطئه پاسخ می‌گویند. همین از خود راضی بودن "ساما"یی‌هاست که "ساما" را به نابودی کشانده است. در این مورد به توصیه دیگر لنین توجه کنید:

«تمام احزابی که تا به حال نابود شده اند به خاطر آن بوده که از خود راضی بوده اند، قادر به درک صحیح پایه‌های قدرت خود نبوده و از بحث در بارهٔ نقاط ضعف خود می‌هراسیدند.» (لنین - کلیات جلد 27)

این بحث لنین کاملاً در مورد "ش. آهن‌گر" و شرکاء صادق است. آن‌ها هرگز نمی‌پذیرند که انتقاد از خود هیچ‌گاه پدیدهٔ زودگذر نبوده، بل که پدیدهٔ دایمی و ضروری برای تجدید حیات یک فرد و یک حزب سیاسی است. انتقاد از خود روشی است برای تربیت نیروهای رزمندهٔ یک حزب سیاسی در جهت به وجود آوردن تقویت روحیهٔ انقلابی. بدون انتقاد از خود تعلیم و تربیت مناسبی برای یک حزب سیاسی، طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش وجود نخواهد داشت.

"ش. آهن‌گر" می‌گوید:

«بالاخره با جذب بقایای اخگری ها، بخش هرات موفق می‌شود چند نفری با امکانات ناچیز به شرق شهر هرات بفرستند. (میزان ۱۳۵۸ ش).

بخش ایران نیز تلاش‌های فراوان می‌کند، از طرح رفتن مستقل، تا استفاده از کمیته‌های تنظیم‌ها. بالاخره موفق می‌شود از طریق دفتری به نام "جمعیت علمای حرکت انقلاب"، که در واقع آن را توسط یک روحانی آشنا با ما تصرف می‌کند، و با استفاده از یک بزن بهادر مشهور، که همه "مجاهدین" در جذب او تلاش می‌کردند (او در مبارزات درون زندان با رژیم، در زندان دهمزنگ کابل به رفیق ولید جذب و آشنا شده بود)، دو رفیق را (ولید و نیزک) به جبهه بفرستد (میزان ۱۳۵۸ ش)؛ که همین جبهه هستهٔ کار نظامی ما می‌شود و بدین نحو، ما شرکت در جنگ را تدارک دیدیم.»

همان‌طوری که صحبت "ش. آهن‌گر" در مورد پایه‌گذاری کمیتهٔ نظامی و "چریک‌های حق پرست" بی‌پایه و عاری از حقیقت است، به همان اندازه در مورد رفتن به جبهه عاری از حقیقت است. هرگاه این بحث "ش. آهن‌گر" را بپذیریم که دو ماه بعد از کمیتهٔ نظامی آن‌ها توانستند که به جبهه راه پیدا کنند، آن زمان حمل 1359 خورشیدی است. زیرا در حوت 1358 خورشیدی کمیتهٔ نظامی با بازداشت نمایندهٔ سازمان پیکار فرو می‌ریزد. "ش.

آهن‌گر" می‌خواهد با جعل کاری از خود یک «بزن بهادر مشهور» بسازد. اینک می‌پردازیم به شناخت هویت «بزن بهادر مشهور»ی که توسط "ش. آهن‌گر" معرفی گردیده است.

اولاً از "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که آن «بزن بهادر مشهور» که در «زنداند دهمزنگ کابل به رفیق ولید جذب و آشنا شده بود» کیست؟ هرگاه آقای "ش. آهن‌گر" واقعاً در جبهه با وی بوده باشد به خوبی می‌داند که آن «بزن بهادر مشهور» لومپنی بود که در جبهه هم بدون بچه نمی‌خواستید. ما نمی‌دانیم که "ش. آهن‌گر" چرا می‌خواهد یک بچه‌باز مشهور و لومپن و تسلیم‌شده به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران "شوروی" را زیر نام «بزن بهادر مشهور» معرفی نموده و بزرگش سازد. ثانیاً این که "ش. آهن‌گر" می‌گوید که:

«ولید و نیزک» به «میزان 1358 خورشیدی» به جبهه می‌روند و «شرکت در جنگ را تدارک» می‌بینند!! هم یک ادعای بی‌پایه و میان تهی است. طوری که بیان داشتیم نیزک تا اخیر دلو 1358 خورشیدی عضو "سازمان مردم" بود و در هرات به سر می‌برد. او زمانی که ایران می‌رود بعد از انتشار اعلامیه "چریک‌های حق پرست" در ماه حوت 1358 خورشیدی و بعد با تماس گرفتن با "ش. آهن‌گر" به "ساما" می‌پیوندد. هرگاه ولید هم‌راه نیزک برای تدارک جنگ به هرات آمده باشند دقیقاً همان تاریخ حمل 1359 خورشیدی است نه میزان 1358 خورشیدی. مردم هرات و به خصوص نیروهای انقلابی شاهد و گواه آنند که در سال 1358 خورشیدی هیچ یک از نیروهای سیاسی منسوب به "شعله‌بی‌ها" در جبهات جنگی حضور نداشتند. در این مورد در قسمت‌های بعدی بیش‌تر صحبت خواهیم نمود. حال می‌بینیم که "ش. آهن‌گر" کمبودات و اشتباهات را چه‌گونه بررسی می‌کند:

«کمبود ها و عوامل: عدم آگاهی لازم در سطح کل رفقا (و فقدان عده از رفقای بزرگ)، به ویژه درگام های نخستین این مرحله، و کمبود تجربه در کار بزرگی که پیش روی ما بود، نبود امکانات کافی مادی برای تحقق پلان ها و خفقان سیاسی و شرایط بد محیطی و عطش فراوان به شرکت در جنگ، عواملی اند که کندی در کار پیش می‌آوردند و به سر وقت کار، آنچنان که باید، نمی‌رسیدیم (دربرخورد با قیام خونین ۲۴ حوت آمادگی لازم نداشتیم). مقداری خود محور بینی نیز در ما دیده می‌شد و بعضاً با شتابی که داشتیم، دربرگماری‌ها به وظایف، نیز تعمق زیاد نمی‌کردیم، که گاهی دست و پاگیر می‌شد.» (صفحه 17 سند)

آن چیزی که "ساما" را در سال 1359 و 1360 خورشیدی به عمق تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی کشاند مشی اسلامیستی "مستقل ملی" و "ایدئولوژی مستقل ملی" تازه اندیشی "محفل هرات" است، نه آن چیزی که "ش. آهن‌گر" بیان داشته است. اولین برخورد انتقادی "ش. آهن‌گر" باید مشی اسلامیستی، تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی می‌بود و ثانیاً برخورد انتقادی با تسلیمی "ساما" در برابر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا که "ش. آهن‌گر" و شرکاء ده سال تمام با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده حامد کرزی همکاری نمودند. در ظرف ده سال تمام که "ساما" با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی حامد کرزی هم‌نوا بود نه "ش. آهن‌گر" و نه هم بقیه اعضای "ساما" یک کلمه در این مورد نگفتند و نوشتند. "ساما" حزب سرهم‌بندی شده خود را در وزارت عدلیه رژیم راجستر نمود و مانند "سازمان رهایی" شامل بازی‌های انتخاباتی و پارلمان‌تاریستی گردید.

اما بعد از این که "ش. آهن‌گر" و شرکاء از "ساما" زیر نام "ادامه دهندگان "ساما" بریدند تمام گناه را به گردن "مرکز" انداختند و یک کلمه هم از خود انتقاد نکردند در حالی در طول ده سال با "مرکز" هم‌نوا بودند. این‌هاست آن عواملی که باعث فروپاشی "ساما" گردیده است که باید توسط "ش. آهن‌گر" بررسی می‌گردید و مورد نقد قرار می‌گرفت. اما او نه تنها نخواسته که به این انحرافات عمیق ایدیولوژیکی "ساما" که منتج از مشی اسلامیستی "تازه اندیشان" است بپردازد، بل که عمداً و آگاهانه از آن چشم‌پوشی نموده و آن‌را خواسته تبرئه نماید.



قسمت ششم

"ش. آهن گر" در قسمت ششم سند تحریری اش، «مرحله جنگ مسلحانه و تثبیت بیرونی»، "محفل هرات" را میزان 1358 خورشیدی - حوت 1358 خورشیدی می نامد. ما در این باره در قسمت پنجم نشان دادیم که این تاریخ یک تاریخ جعلی است و صحت ندارد. در این جا ضرورت به بحث بیش تر ندارد. اینک می پردازیم به قسمت دیگر صحبت "ش. آهن گر":

«آن چنان که گفته آمدیم، شرکت در جبهات، ابتدا از شکل چریک شهری آغاز و با شرکت تک تک رفقای در جبهات روستا صورت می پذیرد و آنگاه به تشکیل جبهاتی مستقل منتج می گردد.» (صفحه 17 سند)

طوری که در قسمت پنجم بیان داشتیم کمیته مشترک برای جنگ های چریکی از قوس 1358 خورشیدی توسط سه گروه و از جدی 1358 خورشیدی توسط چهار سازمان تشکیل شد و فعالیت هایش تقریباً تا اواخر دلو 1358 خورشیدی ادامه دارد. این کمیته عهده دار مسئولیت اعدام دو خاین، که یکی بالفعل کشته شد و دیگری شدیداً زخمی و فلج گردید، بود. این کمیته نظامی بعد از دست گیری نماینده سازمان پیکار نتوانست وظیفه اش را پیش ببرد و فروپاشید.

همان طوری که "ش. آهن گر" می نویسد: «شرکت در جبهات، ابتدا از شکل چریک های شهری آغاز» گردید. بعد از فروپاشی "کمیته نظامی" که توسط نمایندگان چهار سازمان تشکیل شده بود، جنگ های چریکی "ساما" از سال 1359 خورشیدی شروع می گردد که متعاقب آن توسط افرادی با حاجی خلیفه فقیر احمد روحانی سرشناس، شیرآقا چونگر و «بزن بهادر مشهور» (کاکا فیض الدین) روابط برقرار می کنند. ما در مورد هر یک از این سه نفر در جایش صحبت می نماییم. این که "ش. آهن گر" مدعی «تشکیل جبهات مستقل» در هرات است کاملاً دروغ می گوید. ای کاش او یکی از این جبهات "مستقل" را معرفی می کرد و یا می توانست معرفی کند. طوری که قبلاً بیان داشتیم یک سر جبهاتی که توسط "ش. آهن گر" در هرات تشکیل گردیده بود به جمعیت العلماء مولوی محمد نبی محمدی و سر

دیگرش در آخور رژیم دست‌نشانده سوسیال‌امپریالیزم شوروی گره خورده بود. به همین ترتیب جبهات گل‌ران، نیم‌روز و فراه نیز مربوط به جمعیت‌العلماء مولوی محمد نبی محمدی بود. هیچ جبهه "مستقلی" از هیچ گروه و سازمان "چپ شعله‌یی" در هرات وجود نداشت. به همین ترتیب "ش. آهن‌گر" و محفلش در هرات هم به تسلیمی‌ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی تن دادند و هم تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال بنیادگرایان اختیار نمودند. اگر چنین جبهاتی "مستقل" است پس جبهات وابسته کدام است؟

انقلابیون هرات به خوبی آگاه‌اند که فرمانده جبهه گل‌ران یکی از بهترین رفقای "ش. آهن‌گر" بود که به دستور وی "صدیق" را بدون تحقیق در گل‌ران به قتل رساند تا رد پای تسلیمی و تسلیم‌طلبی رهبران "ساما" به شمول "ش. آهن‌گر" گم شود. این فرمانده که روابط تنگاتنگ با "ش. آهن‌گر" داشت در ضمن افتخار عضویت "جبهه ملی پدر وطن" را نیز دارا بود. بالاخره این فرمانده در هرات مستقر شد و نزد نجیب رفته با گرفتن امکانات (پول و سلاح) کندک قومی را در هرات ساخت و پسرش را به خاد روان کرد. در چنین حالتی فامیلش در ایران زندگی می‌کرد. در آن زمان "ش. آهن‌گر و شرکاء" فامیل این فرمانده را سرپرستی می‌نمودند، در حالی که پسر این فرمانده گاه و بی‌گاه به بهانه دیدار فامیل بین هرات و مشهد در رفت و آمد بود، گزارشات خاد را برای "رهبری مشهد" می‌داد، از آن‌ها دستور می‌گرفت و به هرات برمی‌گشت. کیفیت این تسلیم‌طلبی به خوبی روشن است. این چنین تسلیمی و تسلیم‌طلبی با عمق و پهنایش در حقیقت لکه ننگ و تومور خبیثه‌ای است که دامن "محفل هرات" و به تعقیب آن "ساما" را گرفت.

"ش. آهن‌گر" تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های "محفل هرات" و بعداً "ساما" را فرعی می‌داند، از همین دید است که آن‌را در ارتباط با افراد و اشخاص معین بررسی می‌نماید، نه در مشی رویزیونیستی و تسلیم‌طلبانه‌ای که «مشی پرولتری را با برآمد و پوشش اسلامی» تدوین نموده است. سند کنونی به خوبی بیان‌گر آنست که این مشی رویزیونیستی و تسلیم‌طلبانه تا هنوز برای "ش. آهن‌گر" قابل تأیید است. به همین سبب است که بعد از سپری شدن 41 سال مجدداً روی آن تأکید می‌ورزد.

"ش. آهن‌گر" به زعم خود «شرایط تاریخی» و «شرایط سیاسی» را «در رابطه دیالکتیکی (!!) هردو، چهره جبهه را» این‌طور بیان می‌دارد:

«جهت برشمردن شرایط وجودی جبهات هرات، لازم می‌آید تا شرایط تاریخی را بکاویم و آن‌گاه شرایط سیاسی را ارائه نماییم و بعد در رابطه دیالکتیکی هردو، چهره جبهه را ببینیم، ...»

تسلط شیوه های تولیدی قرون و سطائی بر حیات اقتصادی توده های وسیع مردم افغانستان قرن های متمادی را در بر می‌گیرد، پیکره اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانستان، با آن که از آحادی تقریباً همگون ترکیب گردیده است، ولی به واقع نمی‌توان ویژگی های سرسخت برخی از واحدها را نادیده انگاشت، ویژگی هائی که تاثیرشان بر شرایط عملی، و بخصوص شرایط جنب و جوش، آتش و خون، قربانی دادن ها و قربان شدن ها، نه تنها لمس می‌گردد که برندگی آن نیز گاهگاهی همچون تیغ در بدن حس می‌شود.

شیوه مسلط تولیدی در میهن ما تا حدی بیش از سایر نواحی با تسلط مالکیت بزرگ زمین در سمت غرب و شمال تشخیص می‌گردد، مالکیتی که در اوج اقتداراش زائیده خویش را بزرگتر و وسیع تر از خویشان می‌بیند، تا حدی که خود از آن متأثر می‌گردد. لومپنیسم زائیده مالکیت بزرگ بی حد و حصرزمین درغرب، که خود بر تولد نامیمونش ادعان دارد، می‌کوشد این تمایل خویش را درعمل هرچه آشکارتر بروز دهد؛ ولی افسوس که این تبارز مصادف است با پراکنده گی توده های وسیع مردم در جنگی نا برابر مقابل سوسیال امپریالیزم تجاوز گر روس. فرهنگ منحط فئودالی - استعماری در توحید این تبارز و پراکندگی نقش جولا را عهده دار بوده و آن دو را به هم تنیده است. تا جائی که تو گوئی جنبش آزادیخواهانۀ مردم درهرات(قبل از حضورما)، یعنی تسلط لومپن و به صدرنشستن آن در جنبش آزادیبخش مردم ما.» (صفحه 18 سند)

در این‌جاست که تارهای تسلیم‌طلبانه و رگ‌های "تازه‌اندیشی" خود را به نمایش می‌گذارد. این بحث "ش. آهن‌گر" همان دید "تازه اندیشی" قطع‌نامه دومین پولینوم اولین دوره کمیته مرکزی "ساما" است. براساس دید "قطع‌نامه" در افغانستان شیوه تولید فیودالی مسلط است. به همین دلیل برای "تازه‌اندیشان" شعار "آزادی و دموکراسی" مطرح بود.

یعنی آن‌ها از تضاد بین سرمایه‌داری و فیودالیزم صحبت می‌نمودند و دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم را مقابل هم قرار می‌دادند. سند تحریری "ش. آهن‌گر" نیز بر این پایه به رشته تحریر در آمده است. بر اساس همین دید بود که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" و مقالات متعدد تسلیم‌طلبانه از طرف "ش. آهن‌گر" و شرکاء انتشار داده شد و به تبلیغ و ترویج برای تحکیم منافع اشغال‌گران و رژیم پوشالی پرداختند.

وقتی "ش. آهن‌گر" می‌نویسد که: «تسلط شیوه‌های تولیدی قرون وسطائی بر حیات اقتصادی توده‌های وسیع مردم افغانستان قرن‌های متمادی را در بر می‌گیرد، پیکره اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانستان، با آن که از آحادی تقریباً همگون ترکیب گردیده است...» بدین معناست که تا زمان کودتای ننگین هفت ثور 1357 خورشیدی و حتی بعد از آن شیوه مسلط تولیدی در افغانستان فیودالی است. و همین اکنون هم چنین است. این بحث "ش. آهن‌گر" بدین معناست که در شرایط کنونی سرمایه‌داری کمپرادور بوروکراتیک متعلق به اشغال‌گران و رژیم پوشالی در قطب دموکراتیزم و فیودالیزم و نمایندگان فکری شان اعم از طالب و جهادی در قطب ضد دموکراتیک قرار دارند. بر مبنای همین دید انحرافی است که "ش. آهن‌گر" و شرکاء با صراحت اعلام نمودند که:

«باید تشکل سرتاسری را بمثابة بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی‌برنامگی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می‌تواند در تمام عرصه‌های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آن‌چه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع‌گیری روشن بکنند و طرح‌های سالم خود را بگوش مردم برسانند.» (افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 213 - تأکید روی کلمات از ماست)

«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی‌ها و افشای زد و بندها و خورد و بردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.» (افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 225 - تأکید روی کلمات از ماست)

«بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه‌داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.» (دشنام‌نامه "حجت الاسلام" کمونیست"، داروغه "جرگه" مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها" - تأکیدات همه‌جا از ماست)

بر مبنای همین دید ارتجاعی "نازه اندیشانه" است که «شیوه مسلط تولیدی» در افغانستان را «قرون وسطایی» می‌خواند. طوری که گفتیم اصل هدف اینست تا توجیهی برای مشی ارتجاعی "نازه‌اندیشی" خویش ارائه دهد و هم‌کاری با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را زیر عنوان دموکراتیزم توجیه نماید.

در حالی که او به خوبی می‌داند، جوانه‌های بورژوازی که در زمان امیر شیرعلی خان در افغانستان نطفه زده بود، در دوره استبدادی صدارت داودخانی در پیوند تنگاتنگ با سوسیال‌امپریالیزم نواخته "شوروی" قرار گرفت. در این زمان سرمایه کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال‌امپریالیزم شوروی قویاً به جریان افتاد. این امر از یک سو باعث تبدیل نظام کشور از فیودالی کهن به نیمه فیودالی گردید و از سوی دیگر موجب پیدایش دو طبقه جدید یعنی طبقه کارگر و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک در افغانستان گردید. "ش. آهن‌گر" برای توجیه مشی ارتجاعی "مستقل ملی" و "ایدیولوژی مستقل ملی" می‌خواهد حتی شیوه تولید مسلط در افغانستان را وارونه جلوه دهد و فرهنگ مسلط بعد از اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیزم "شوروی" را یک فرهنگ کاملاً منحن فیودالی و نه یک فرهنگ مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی توجیه نماید. حتی او و شرکاء تا کنون معتقد اند که فرهنگ منحن فیودالی در افغانستان مسلط است. به همین سبب است که بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک را در مقابل فیودالیزم قرن وسطایی قرار می‌دهند.

چرا او و شرکاء می‌خواهند حقایق را کتمان کنند؟ به این دلیل که راهی برای تبریئه انحراف و ارتداد خویش بیابند. طوری که گفتیم آن‌ها می‌خواهند طوری استدلال کنند که در زمان اشغال افغانستان «شیوه مسلط تولیدی» در افغانستان «قرون وسطایی» بوده و

کماکان همین شیوه تولیدی است. لذا به‌ترین راه خروج اینست تا «مشی پرولتری را با بر آمد دموکراتیک در پوششی اسلامی» ادغام نموده و به توده‌ها پیش کش نمائیم. اصل هدف از همه این سفته‌گویی‌ها فقط همین است و بس.

به گفته "ش. آهن‌گر":

«لومپنیسم زائیده مالکیت بزرگ بی حد و حصر زمین در غرب، که خود بر تولد نا میمونش ادعان دارد، می‌کوشد این تمایل خویش را در عمل هرچه آشکارتر بروز دهد؛...»

در مورد لومپنیسم در قسمت پنجم مفصلاً صحبت نمودیم در این‌جا نیازی به بحث بیش‌تر آن نمی‌بینیم، فقط همین قدر می‌گوییم: لومپنیسمی که «زائیده مالکیت بزرگ بی‌حد و حصر زمین در غرب...» بود و تحت رهبری احزاب جهادی حرکت نمود علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم پوشالی تا آخر جنگید و تسلیم نگردید، اما لومپنیسمی که تحت رهبری "ش. آهن‌گر" می‌جنگید تحت رهبری "خردمندانه اش" با خاد رابطه گرفت و تن به تسلیمی داد. "ش. آهن‌گر" لفظاً از لومپنیسم متنفر است، اما عملاً آن را به کار می‌بندد.

«اما چون آتش پرفروغ جنگ آزادی‌بخش دامن شرق و غرب را می‌گرفت و راه نجات را نمایان می‌ساخت، این بار دوغول جهان خوار دست رفاقت دادند تا توان مقابله با رهروان راه پر پیچ و خم توده‌ها را کسب کنند. که شرح بیشتر این آمیزش را در قسمت عمل‌کرد جبهه خواهیم داد.» (صفحه 19 سند - تأکید از ماست) از کسانی که «مشی پرولتری را با بر آمد دموکراتیک در پوششی اسلامی» ادغام می‌نمایند بعید نیست که چنین دروغ‌های شاخ‌داری را سرهم‌بندی نمایند. ما در طول چهاردهه جنگ در افغانستان «آتش پرفروغ جنگ آزادی‌بخشی» را سراغ نداریم که «دامن شرق و غرب» را گرفته باشد.

جنگ آزادی‌بخش، جنگی است که برای تأمین منافع طبقه زحمت‌کش جامعه از طرف حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) راه‌اندازی شده و به پیش برده می‌شود. تاریخ افغانستان گواه آنست جنگی که از سال 1357 خورشیدی بدین سو راه افتاده تأمین‌کننده منافع توده‌های زحمت‌کش جامعه افغانستان نبوده بل که بیش‌تر از همه

در خدمت منافع امپریالیزم جهانی قرار گرفت. بدون یک خط انقلابی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) نمی توان جنگ آزادی بخش را راه اندازی نمود و به پیش برد. همان طوری که "ش. آهن گر" و شرکاء نتوانستند چنین جنگی را راه اندازی نموده و به پیش برند. جنگی که یک سرش به آخور اخوان و امپریالیزم غرب و سر دیگرش به آخور امپریالیزم جهانی و رژیم های پوشالی شان بند باشد، جنگی است که در دام تسلیمی طبقاتی و ملی افتاده است. حماقت محض خواهد بود که چنین جنگی را جنگ آزادی بخش بنامیم.

قسمت هفتم

ش. آهن گر " قسمت هفتم سندش را این طور شروع می کند:

«A - چریک های شهری حق پرست افغانستان:

در مرحله پیشین تذکر رفت که گام نخست عملی شرکت در جنگ آزادیبخش، تشکیل کمیته نظامی در شهر هرات بود که به خاطر نقش آغازگرانه اش، قدری بیشتر بازش می کنیم. چگونگی شکل گیری اش بدین منوال است که رفقای ما طبق اصل تحکیم پیوند، به جانب مردان عمل انقلابی، عناصر مطمئن، حتی از گروپ های دیگر، نیز دست وحدت پیش می کردند و چکیده اندوخته تئوریک مبارزاتی مان را از تحلیل گذشته، حال و آینده، به عنوان "برگ سبز تحفه درویش" هدیه قدوم شان می ساختند، تا باشد که صاحب نظران بر آن نظر افکنند و دستاورد احیاناً خوب ما را سره کرده و اضافات را قیچی کنند. در همین روال بود که با چند دوست منسوب به سازمان "اخگر" و افرادی هم مسما به "ستمی ها"، تشکیل این کمیته به حیث دریچه ورود به وحدت سرا پذیرفته شد، و گشودن آن در طرح عملیات چریکی شهری سراغ گردید. اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی ها سپرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش برگزار می دارند، که این شخص در زمینه کار سیاسی در ارتباط با بخش ما است. وقتی در حلقه ای کارش می خواهد گزارش این امر را ارائه کند، قبل از او، مسئولش که تصور نمی کند که هم پیمانان ما جلسه "مخفی نظامی" را جایی بگذارند که در ارتباط کارشان نیست، گزارش کمیته نظامی را به او می دهد و او محل آن را خانه خویش می گوید و از محتوایش نیز، حتی از جزئیات، اطلاع می دهد. چه جلسه در حضورش دایر شده بود، هر چند مهمان دار بود، ولی دیگران این حق را برایش قایل شدند تا در جلسات شرکت کند.

نماینده بخش ما در کمیته نظامی که از ارتباط کاری این شخص گزارش ندارد، اما او را بر حسب روابط قومی می شناخت، او را به عنوان روشنفکری علاقه مند و خوب می شمرد.

در همین جلسه از تمام اعضای جنایت پیشه حزب خلق، رئیسۀ سازمان زنان، بنابر تحلیل جو موجود، مضرترین تشخیص شده (این زن شرور و فاسد، تعدادی از زنان و دختران معصوم را به فساد اخلاقی با حزبیانش مجبور می کرد و نفرت مردم را برانگیخته بود)، انعکاس وسیع اعدامش نیز پیش بینی شده بود؛ لذا طرح اعدام انقلابیش، که خواست مردم بود، ریخته شد. انجام این اعدام انقلابی را "ستمی ها"، که ادعای داشتن چریک ورزیده می کردند، به عهده گرفتند. نماینده "اخگری ها" نیز مسئولیت تهیه نمودن سلاح را متقبل گردید. بعد از تهیه سلاح و کشف اطلاعات لازم، روز تطبیق نمودن نقشه تعیین گردید، تا همه آمادگی تبلیغات لازم را حتی قبل از عمل داشته باشند.

و اما دو روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده "ستمی ها" به خانۀ آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می آید، از انجام عمل سرباز می زند و می گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یا عدم عملی شدن این اعدام انقلابی را ناچایز می شمرد و خود عامل پیاده کردن این طرح گردید که موفقانه صورت ده آن شد.» (نیزک اولین چریک شهری ما - صفحه 19 و 20 سند - تأکیدات از ماست)

این نقل قول بلند بالای "ش. آهن گر" کاملاً غلط و پر از تقلب و جعل است. همان طوری که قبلاً بیان نمودیم تشکیل "کمیته نظامی" ابتدا توسط "اخگر" و "سازمان پیکار" به بحث گرفته شد و با مدغم شدن نماینده "ساما" کمیته سه نفری تشکیل گردید. نقش محوری برای ترتیب "کمیته نظامی" را "اخگر" و "سازمان پیکار" داشتند نه "ساما". در آن زمان (اخیر قوس 1358 خورشیدی) "محفل هرات" به "ساما" ادغام گردیده بود. نماینده پیکار یک نفر دیگر را که به نام غباری می شناخت با آن تماس می گیرد و موضوع جلسه "کمیته نظامی" را با وی در میان می گذارد. اتفاقاً روزی نماینده سازمان پیکار به خانۀ غباری می رود که نیزک نیز آن جا است (صاحب خانۀ بچۀ عمه نیزک بود). صحبت ها روی کار مشترک بالا آمد نیزک و بچۀ عمه اش درخواست شرکت در جلسه را نمودند، نماینده سازمان پیکار از آن ها سند تشکیلاتی خواست، بچۀ عمه نیزک برنامه ای به نام "برنامه سازمان مردم" را برای نماینده سازمان پیکار داد و گفت این برنامه مربوط انجینیر عبدالحمید محتاط می باشد. بقیه را خودت خبر داری برنامه ما را به رفقای کمیته بده و

موضوع را تشریح کن اگر لازم می‌دانستند ما هم با این کمیته هم‌کاری می‌کنیم. (در این زمان نیزک عضویت "سازمان مردم" را دارا بود)

نماینده سازمان پیکار در جلسه بعدی برنامه را به جلسه ارائه نمود و پیرامون "سازمان مردم" که مربوط به انجینر عبد الحمید محتاط بود این طور گزارش داد:

طبق شناختی که من از ایشان دارم، آن‌ها مدتی با شعله جاوید هم‌کار بودند و بعدها به نام "غباری" معروف گردیدند. من تا فعلاً آن‌ها را به همین نام می‌شناختم. دیروز که برنامه را برایم دادند و پرسان نمودم که مربوط کدام تشکیل است گفتند که مربوط انجینر محتاط می‌باشد. بعد از این که "خلقی"ها پرچمی‌ها را از قدرت کنار زدند، یک تن از افراد این سازمان به نام داکتر عبدالهادی بختیاری را بازداشت و اعدام نمودند، بعد از اعدام بختیاری بلادرنگ بچه عمه نیزک که در کابل معلم بود وظیفه را رها نموده و مخفی می‌گردد و فعلاً هم مخفی زندگی می‌کند. نماینده سازمان پیکار که نیزک را دقیق می‌شناخت توضیحاتی داد. "نیزک" در آن زمان به نام خودش یعنی داکتر "ا" یاد می‌گردید. دو نفر دیگر جلسه این‌را پذیرفتند که یک نفر از ایشان در جلسه بعدی شرکت نماید. در آن جلسه فیصله شد که باید هفته دو جلسه گرفته شود یکی سه نفری یعنی نمایندگان "اخگر"، "ساما" و "پیکار" و جلسه دومی چهار نفری. در جلسه فیصله گردید که باید کوشش گردد تا اولین عملیات نظامی توسط این گروه (سازمان مردم) که مورد اعتماد نیست صورت گیرد. جلسه چهار نفری هم‌زمان با اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی" یعنی در برج جدی صورت گرفت.

بعد از سپری شدن دو جلسه مسئله اعدام انقلابی 4 نفر خاین (عفیغه عفیغه، سیفی سرمعلم لیسه جامی، خواجه جلیل و امین کیوان) مطرح شد و در جلسه فیصله گردید. مسئولیت اعدام فرد اولی به "سازمان مردم" دومی به "سازمان پیکار" سومی به "ساما" و چهارمی به اخگر سپرده شد. نماینده "سازمان مردم" پیش‌نهاد هم‌کاری یک گروه دیگر را نیز نمود که در جلسه پذیرفته شد و تصویب گردید که "سازمان پیکار" و "سازمان مردم" با هم هم‌کاری نمایند و "اخگر" و "ساما" با هم. در اخیر جدی 1358 خورشیدی اولین اعدام انقلابی توسط دو سازمان ("سازمان مردم" و "سازمان پیکار") صورت گرفت. شخصی که

این عمل را انجام داد جز نیزک کسی نبود و سه نفر برای محافظت و خلع سلاحش موظف بودند. اعدام انقلابی دوم در اواسط دلو 1358 خورشیدی باز هم توسط این دو سازمان (پیکار و سازمان مردم) صورت گرفت که عمل توسط فرد منسوب به "سازمان پیکار" صورت گرفت و سه نفر برای محافظت و خلع سلاح فرد مذکور آماده بودند. در این عملیات جای نیزک پسر عمه‌اش شرکت نمود. حینی که نماینده سازمان پیکار از پسر عمه نیزک سوال می‌کند که نیزک کجاست در جواب می‌گوید که به دهات نوار مرز رفته تا ایران برود. همین که نیزک به ایران می‌رسد با نشر اعلامیه "چریک‌های حق پرست افغانستان" مسئولیت اعدام را به عهده می‌گیرد و چند کاپی آن را به نماینده اش (پسر عمه‌اش) می‌فرستد. وقتی پسر عمه نیزک اعلامیه را به جلسه ارائه می‌کند، با مخالفت شدید نماینده اخگر روبرو می‌شود و دو نماینده دیگر حرف نماینده اخگر را می‌پذیرند، به پسر عمه نیزک گوشزد می‌گردد تا به نیزک اطلاع دهد که بعد از این بدون دستور کمیته، کاری انجام ندهد. در حوت 1358 خورشیدی نماینده "سازمان پیکار" دست‌گیر می‌گردد و بعد از آن کمیته فرومی‌پاشد و دو تن خاین دیگر که مسئولیت اعدام شان به دوش افراد مربوط به "ساما" و "اخگر" بود اعدام نمی‌گردند.

این که "ش. آهن‌گر" می‌گوید که:

«اولین جلسه آن که تدارک محل برگزاریش به جناح موسوم به ستمی‌ها سپرده شده بود، آن را در منزل یکی از اقوام خویش برگزار می‌دارند...»

صحت ندارد، زیرا از اولین جلسه الی آخرین جلسه (تا زمان دست‌گیری نماینده "سازمان پیکار" و فروپاشی "کمیته نظامی") در خانه نماینده "اخگر" برگزار گردید و هیچ فردی حق شرکت در جلسه را به غیر از چهار نفر به نمایندگی چهار سازمان پیدا ننمود. در "کمیته نظامی هیچ ستمی وجود نداشت و هم چنین در "کمیته نظامی" هیچ یک از نماینده‌گان مسئولیت مسلح نمودن گروه دیگر را به عهده نگرفت. زیرا صحبت گردید که هر گروه مکلف است تا به تهیه سلاح اقدام نماید، که در جلسه پذیرفته شد.

"ش. آهن‌گر" برای این که خود را «بزن بهادر مشهور» معرفی کند آشکارا به دروغ متوصل می‌شود. او می‌نویسد:

«و اما دو روز قبل از رسیدن روز موعود، نماینده "سیمی ها" به خانه آن رفیق که جهت گرفتن سلاح می آید، از انجام عمل سرپاز می زند و می گوید جرئت و توانش را ندارد. رفیق ما که در جریان کار بوده، به تعویق افتادن و یاعدم عملی شدن این اعدام انقلابی را ناجایز می شمرد و خود عامل پیاده کردن این طرح گردید که موفقانه صورت ده آن شد.»

طوری که گفتیم هیچ کس از مسئولیتی که به دوشش گذاشته شده بود تا زمان دستگیری نماینده "سازمان پیکار" شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکرد و نگفت که «جرئت و توانش را ندارد» فقط کسی که از این مسئولیت در حوت 1358 خورشیدی شانه خالی نمود و عملاً در آن زمان اثبات نمود که «جرئت و توانش را ندارد» و "کمیته نظامی" را فروپاشاند نماینده "ساما" بود که دنبال کارش رفت و "خ.ج." را به حال خودش گذاشت.

از این که "ش. آهن گر" می نویسد که:

«نیزک اولین چریک شهری ما»، نمی دانم می خواهد چه چیزی را به اثبات برساند. در حالی که ما و حتی بسیاری از رفقای تشکیلاتی نیزک که همین حالا زنده اند به خوبی می دانیم که نیزک اولین چریک شهری "سازمان مردم" و "کمیته نظامی" است، نه «اولین چریک شهری» آهن گر و شرکاء. چرا "ش. آهن گر" در مورد کشته شدن نیزک چیزی نمی گوید که چرا و در کجا کشته شد؟

"ش. آهن گر" قسمت هفتم بحثش را این طور به پایان می رساند:

«انعکاس همه جاگیر سیاسی اش تا آنجا بود که تا مدت بیش از یک ماه صحبت و قصه این عمل شگفت انگیز (از نظر مردم) نقل محفل های مردم گشته بود. بازتاب سیاسی اش از محدوده منطقه به آن سوی مرز نیز فرا رسید تا جائی که سازمان های متعدد، هریک مدعی انجام این عمل بودند و به آن افتخار و مباحثات می کردند. که رفقا طی اعلامیه "چریک های شهری حق پرست افغانستان" با قبول مسئولیت این اعدام، تثبیت هویت کردند و بدینگونه برادعی دیگران خط بطلان کشیدند. چندی بعد که جبهه شرق سرک مستقر می شود، گروهی از رفقا (شهید آخندزاده و رفیق شهید حاجی غلام نبی و رفقای دیگر) ادامه کار چریک شهری را به عهده می گیرند و عملیات موثر چریکی در شهر هرات انجام می دهند.

بعدها که کار روستا آن ها را درخود می پیچد و بخش شهر نیز به آن نمی رسد، لذا این بخش کار به رکود مواجه می شود؛ ولی تاثیرات شگرفش باقی است.

آن چه بیشتر در این بخش از گزارش مطرح است، تأسیس و عملکرد جبهه مستقل رفقا است در هرات (جبهه انجیران) ...» (صفحه 21 سند)

اعدام انقلابی جنایت کاران که توسط "کمیته نظامی" متشکل از چهار گروپ صورت گرفت بعد از رفتن نیزک در اواخر دلو 1358 خورشیدی به آن سوی مرز «بازتاب سیاسی» یافت. اعلامیه "چریک‌های حق پرست افغانستان" توسط نیزک که عضو "سازمان مردم" است به رشته تحریر در آمد و منتشر گردید. ما در مورد "جبهه مستقل" قبلاً صحبت نمودیم و واضحاً بیان داشتیم که در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان هیچ جبهه جنگی مستقل از هیچ گروه و سازمانی در هرات وجود نداشت.

اینک می‌بینیم که ادامه "جنگ چریکی شهری" "ساما" چه‌گونه است؟ گروپ چریک‌های شهری "ساما" را از زبان "ج. ن." که شاهد زنده است بیان می‌داریم. او می‌گوید که:

"خ. ر."، "ز. د." برادر "خ. د. م." (خواجه رسول، زین الدین برادر خیرالدین معلم - ویراستار) من ... ده نفر" به صفت چریک‌های شهری تعیین گردیدیم. برای ما کارت‌های از طریق "خاد" دادند که مشخصات ما روی آن درج بود. زمانی که سوال مطرح شد که چرا کارت‌ها از "خاد" گرفته شده، جواب این بود که ما استفاده تاکتیکی برای پیش برد اهداف خود نموده ایم. روزی در جبهه نشسته بودیم که گلوله‌های توپ از روی سر ما گذشت و به کبوترخانه اصابت نمود، من فکر کردم که دولت می‌خواهد منطقه ما را هدف قرار دهد. این موضوع را وقتی در میان گذاشتم خنده‌کنان برایم گفتند: «برای ما کاری ندارند، منطقه غفار کل را می‌زنند.»

به دل خود گفتم که زیرکاسه نیم‌کاسه است. چند روز بعد دیدم تانک‌ها در منطقه ما رفت‌وآمد می‌کند و برای ما کاری ندارد، بعداً عملیات مشترک بالای "جمعیت اسلامی" صورت گرفت. روزی برای ما (گروپ ده نفری چریک‌های شهری) وظیفه در شهر داده شد،

ما را به خانه یکی از اعضای برجسته "ساما" واقع جاده بهزاد آوردند. "خ. ر." برای ما گفت که آماده باشید جای مهمی می‌رویم، با وی به راه افتادیم زمانی متوجه شدم که دروازه خاد است. ما را داخل بردند، حینی که داخل شدم مرا گریه گرفت. در داخل "خاد" رئیس "خاد" و یکی دو نفر از جنرالان روس از ما پذیرایی کردند و بعداً به سخن‌رانی پرداختند. آن‌گاه متوجه شدم که "خاد" برای ما تعیین وظیفه می‌نماید نه تشکیلات "ساما". رفتم دست‌شویی، وقتی از دست‌شویی بیرون شدم به کارگری که آن‌جا کار می‌کرد برخورددم، او مرا شناخت و برایم گفت تو چه می‌گفتی و حالا این‌جا چه می‌کنی. تو نمی‌فهمی که این‌ها مردم ما را می‌کشند، آمدی تا با این‌ها هم‌کاری کنید. مرا سخت گریان گرفت. از "خاد" بر آمدم، پس به خانه جاده بهزاد رسیدیم. در بین راه تصمیم گرفتم که هم‌راه سلاح از نزد ایشان می‌روم. خانه که رسیدیم برای شان گفتم که یک مرتبه خانه می‌روم تا از خانه خبر بگیرم. فکر کنم که آن‌ها از وضعیتم فهمیدند که اگر بروم بر نمی‌گردم، اجازه ندادند، اصرار ورزیدم، برایم گفتند که بدون سلاح می‌توانی بروی. من سلاح‌ها را تحویل دادم و بیرون شدم مستقیماً خانه حاجی رفتم. بعد از دو روز مرا رباط سنگی فرستاد و از آن‌جا پیاده تا گلران نزد افراد "سازمان پیکار" خود را رساندم و از آن‌جا ایران رفتم. چند روز بعد در فلکه آب در مشهد "ش. آهن‌گر" را دیدم. از من پرسید چه وقت آمدی؟ جوابش را دادم و برایش گفتم که جبهه تماماً به خاد تسلیم شده‌اند، من دیگر نمی‌توانستم با آن‌ها هم‌کاری کنم. او به دفاع از جبهه برخاست. برایش گفتم که تو هم از آن‌ها دفاع می‌کنی. برایم گفت باهم در این مورد مفصل صحبت می‌کنیم. آن وقت فهمیدم که "تشکیلات جبهه" مستقیماً تحت رهبری "تشکیلات مشهد" و شخص "ش. آهن‌گر" حرکت می‌کند. از مشهد تهران رفتم. در منطقه توپ‌خانه داخل یک خانه چندین اتاق از هراتی‌ها بود و هادی چینی فروش هم همان‌جا اتاق داشت، من به اتاق او رفتم و آمد داشتم. روزی به اتاقش رفتم برایم گفت که از تهران به جای دیگر برو، زیرا سامایی‌ها پشت تو می‌گردند. بعد شیراز رفتم و همیشه بین شیراز، تهران و مشهد رفت آمد نمودم تا این‌که جبهه فروپاشید.»

همان‌طوری که بیان داشتم که "ش. آهن‌گر" هم به جعل تاریخ مهارت دارد و هم به وارونه جلوه دادن حقایق. همان‌طوری که روزی از "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" دفاع می‌کرد و حقایق را در مورد تاریخچه سازمانش وارونه جلوه می‌داد و به جعل تاریخ

می پرداخت. امروز با بیرون نمودن سند "محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می شود" دست به جعل کاری دیگری زده است.

برای این که ذهن خواننده در مورد تقلب کاری و جعل تاریخی "ش. آهن گر" روشن تر گردد گوشه ای از جعل تاریخی گذشته "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" را بازگو می کنم. در شماره اول عقاب "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" را چنین معرفی می نماید:

«سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) در جریان جنگ مقاومت خلق ما علیه تجاوز شوروی در سال 1358 شمسی به دست جمعی از فرزندان پاکباز و نامدار خلق افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. یکی از شرایط تدارک و ایجاد سازمان پذیرش مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود. این بدان معنا است که سازمان را مارکسیست - لنینیست های معتقد به اندیشه مائو با پیش شرط ها و بنیاد های ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند. اعضاء و ادامه دهندگان راستین آن تا هم اکنون به همان باور و اعتقاد مبارزه می کنند. این سازمان به منظور تثبیت نقش پیشآهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک از همان آوان پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق گردیده و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک بر آمد لازم کرده است.» (شماره اول عقاب - اسد 1390 خورشیدی)

وقتی که شماره اول "عقاب" به دست ما رسید ما تصمیم گرفتیم تا یک مبارزه اصولی و سازنده را علیه منحرفینی که می خواهند با جعل تاریخی گذشته تسلیم طلبانه لیبرالیستی و اسلام بازی های پراگماتیستی و هم چنین تسلیمی و تسلیم طلبی کنونی خویش در قبال اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا و رژیم پوشالی را ماست مالی نمایند به راه بیندازیم. ما در شماره بیست و ششم شعله جاوید دور سوم تحت عنوان "مکشی بر یک ادعای بی پایه در تاریخ افغانستان" به نقد این جعل تاریخی پرداختیم.

«وقتی ادعا می شود که یکی از شرایط تدارک و ایجاد " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان "، پذیرش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس

ایدئولوژیک آن بود و این " سازمان " را مارکسیست- لنینیست‌های معتقد به اندیشهٔ مائو با پیش شرط‌ها و بنیادهای ضروری ایدیولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند، حد اقل باید یک اعلامیه مختصر یک صفحه‌ی مبنی بر باور " سازمان " متذکره به مارکسیزم- لنینیسم- اندیشهٔ مائوتسه‌دون وجود می‌داشت که در زمان به اصطلاح تأسیس آن سازمان تصویب و نشر شده باشد. وقتی نه برنامه و آئین نامهٔ مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه‌دون اندیشه وجود داشته باشد و نه حتی یک اعلامیهٔ یک صفحه‌ی که پذیرش مارکسیزم- لنینیسم- اندیشهٔ مائوتسه‌دون را به صورت مستند نشان دهد، روشن است که به هیچ وجهی نمی‌توان از پیش شرط‌ها و بنیادهای ضروری ایدیولوژیک مارکسیستی به خاطر بنیان‌گذاری یک سازمان کمونیستی حرفی به میان آورد.

واقعیت از چه قرار است؟ آیا سازمانی به نام " سازمان مارکسیست- لنینیست افغانستان " وجود دارد یا نه؟

واقعیت ازین قرار است که از سال 1358، یعنی سالی که ادعا می‌شود " سازمان مارکسیست- لنینیست افغانستان " بنیان‌گذاری شده است، تا حدود سال 1370 هیچ نشانه‌ای مبنی بر موجودیت این سازمان وجود ندارد. اما تقریباً از دو دهه به این طرف در حد یک نام صرف در پای قطع‌نامه‌های کنفرانس‌های بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست وجود داشته است و پس از ماه اسد سال جاری علاوه از این نام، در حد انتشار یک شماره از جریدهٔ " عقاب " نیز موجود است. پس موجودیت و نام و نشان " درخشانی " است و سزاوار آن هست که مورد ارزیابی و بررسی قرار بگیرد!!

همان طوری که قبلاً گفتیم در سال 1358 دو سازمان چپ ضد سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی " سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" در اوایل آن سال و دیگری " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در اواخر آن سال. آن چه که دست اندرکاران اصلی علم‌کنندهٔ نام " سازمان مارکسیست- لنینیست افغانستان " در مورد به اصطلاح بنیان‌گذاری " سازمان " شان در سال 1358 مدعی آن هستند، در حقیقت امر بنیان‌گذاری " سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) " بوده است و نه بنیان‌گذاری یک سازمان مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه‌دون اندیشه با پیش

شرطها و بنیادهای ضروری و روشن ایدیولوژیک مارکسیستی بنام "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان".

دلایل زیادی برای اثبات این گفته وجود دارد، دلایلی که جای هیچ شک و شبهه‌ای در مورد درستی آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد.» (شماره 26 شعله جاوید - دور سوم - برای معلومات بیش تر به این شماره مراجعه نمایید)

"ش. آهن‌گر" در اسد 1390 خورشیدی ادعای "مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه" را داشت، اما به خوبی می‌بینیم که بعد از هشت سال دوباره به مشی اسلامیستی گذشته‌شان در سال‌های 1358 خورشیدی برگشته و از آن به دفاع برخاسته است. هیچ مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه‌ای از «طرح مشی مستقل ملی که مشعل‌دارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می‌داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادی‌بخش، در پوشش اسلامی و رادیکال» می‌کوشد پشتیبانی و حمایت نمی‌کند.

با این حال هیچ معلوم نیست که "ش. آهن‌گر" چه مسلک و اعتقادی دارد. او گاهی مارکسیست-لنیست-مائوتسه‌دون اندیشه است و گاهی از مشی دفاع می‌کند که می‌خواهد «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و با پوشش اسلامی که دین مردم» افغانستان است مدغم نماید. شاید بنا به اصطلاح معروفی که در زمان شاه در ایران به "سازمان مجاهدین خلق ایران" اطلاق گردید، یعنی "مارکسیست‌های اسلامی"، بتوان او را یک "مارکسیست اسلامی" خواند. منظور از مارکسیزم اسلامی ایدیولوژی التقاطی‌ای از مارکسیزم و اسلام است. چنین طرز تفکر التقاطی در "حزب مردم پاکستان" تحت رهبری ذوالفقار علی بوتو نیز وجود داشت. حزب مذکور در آن زمان شعار معروفی به صورت ذیل داشت: «دین ما اسلام، اقتصاد ما سوسیالیزم و سیاست ما دموکراسی است!»

قسمت هشتم

"ش. آهن گر" در قسمت هشتم صحبتش ساختمان جبهه انجیران را این گونه بیان می‌دارد:

«هسته اولیه پرسونل این جبهه در هرات، تعداد معدودی از رفقای تنظیم شده به وسیله کار پیگیر و فعال رفقای مسئول تشکیل شهر هرات می‌باشند، که شمار شان به ده نفر می‌رسید؛ و تعدادی هم هواخواه، ایشان را همراهی می‌کردند، و در آن زمان هنوز نام مشخصی نداشتند. تشکیل این هسته مصادف است با میزان (۱۳۵۸ ش). طی مدت زمانی، کمیت موجود کیفیت هائی را آفرید و نیروهای صدیقی را به دورش جمع کرد و بعد از این که یک سلسله روابط ملی ای را نصیب شد و متکای نسبتاً پایداری پیدا کرد؛ بنا به طرح رفقای حوزه، خواست زیر نام "شورای جانبازان افغانستان" (شجا) برآمد کند. گفتنی است که گزارش اساس گذاری آن به مرکز سازمان ارائه گردید که ضمن تأیید، مجوز ادامه نشر ارگان نشراتی آن را نیز به نام "حوت خونین" صادر کردند، که در یک قطعنامه سازمان درج است.» (صفحه 21 و 22 سند)

ما بحث "شورای جانبازان افغانستان" و جعل کاری "ش. آهن گر" را در قسمت‌های قبل به صورت مفصل مورد بررسی و تحلیل قرار داده ایم، نیازی به بحث مفصل دوباره را ندارد. اما در مورد «هسته اولیه» که «به وسیله کار پیگیر فعال رفقای تشکیل شهر هرات» تنظیم گردیده بود، باید گفت که تشکیل این گروه ده نفری نه در میزان 1358 خورشیدی، بل که در سال 1359 خورشیدی است که توسط تشکیلات سیاسی جبهه تنظیم گردیده و بنام چریک‌های شهری معروف می‌گردند که زیر نام "شورای جانبازان" فعالیت می‌کنند. وظیفه این چریک‌ها ترور شخصیت‌های از "جمعیت اسلامی" و بعضی "خلقی" هاست." شرح حال این گروه ده نفری را در قسمت هفتم بیان نمودیم نیاز به بحث دوباره در این جا نیست.

اینک بحث دیگر "ش. آهن گر" را مرور می‌نمائیم:

«شورای جانبازان» بعد از دستگیری یکی از اعضای مسئول و فعال نظامی آن، که بعد از بازگشت از سفر ایران در مسیر راه به دست دولت افتاد، در ساحت نظامی دچار سرگشته گی شد و بدون رهبری پذیرفته شده نظامی ماند. بعد از مدتی شخص موصوف (سیدآغا) روی بعضی سازش کاری های سری (که ما از آن بیخبر بودیم) رها شد و واپس بر مقامش تکیه زد.

در این زمان و در این منطقه، یکی از قوماندان های تنظیم «حرکت انقلاب» و قوماندان تنظیم «جمعیت اسلامی»، که از مدت ها قبل اختلافات شخصی لومین مآبانه داشتند، با تکیه زدن بر موضع قدرت تفنگ شان و تشدید تصادم منافع حزبی شان توسط اخوانی ها، باهم برخورد هائی به سطح جنگ رویاروی می کردند. این هردو گروه، بر رفقای ما فشار می آوردند که باید به نفع یکی موضع گیری کنند، ولی رفقای ما علی رغم تهدید و فشار، به چنین کاری تن نمی دادند.

رهائی «سیدآغا» از زندان و سازشکاری او و تعهدش به وفاداری با جناح «حرکت...»، به توصیه دولت، این پروسه را تسریع نمود و رفقای جانباز ما را در مسیری کشید که هرگز تصورش نمی رفت.» (صفحه 22 سند - تأکیدات از ماست)

در این جا "ش. آهن گر" به خوبی مهر تائید بر گفته ما زده که مؤجد "شورای جانبازان" معلم سیدآقا است نه "ساما" و یا "محفل هرات" همان طوری که بیان داشتیم معلم سیدآقا قبل از این که به "ساما" به پیوندد در سال 1359 خورشیدی "شورای جانبازان" را با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست نشانده بنیان گذاری نمود و بعد به ایران رفت. در طبقات با بعضی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین تماس می گیرد و خواهان هم کاری زیر نام "شورای جانبازان" می گردد که جواب رد می شنود، (شاهدان زنده اند) همین که مشهد می رسد "ش. آهن گر" او را به دام می اندازد و سیدآقا هم راه با تشکیل "شورای جانبازان" به "ساما" می پیوندد. او هنوز کاملاً روحیه ضد اشغال و رژیم دست نشانده را با خود حمل می کند. بعد از چندی "ش. آهن گر" معلم سیدآقا و گروهش را از طریق جمعیت العلمای مولوی محمد نبی مسلح می نماید و به هرات می فرستد. همین که از مرز می گذرد به کمین می افتد و دست گیر می شود، دست گیری سیدآقا در بحث فوق الذکر "ش. آهن گر" نیز مورد

تایید قرار گرفته است. جریان این بازداشت را به‌تر است از زبان یک شاهد زنده "م" که در آن زمان عضو فعال "ساما" بوده است بشنویم.

"م." جریان بازداشت سیدآقا را از زبان شخص سیدآقا این طور بیان می‌دارد:

«بعد از این که جبهه علناً تسلیم شد و تانک‌های دولتی هر سو پرسه می‌زد در یک خانه انجنیر "اتم" تفنگ را به سمت سیدآقا گرفت و گفت که چه گپ است. سیدآقا برایش گفت بازی بچه‌گانه نیست تفنگ را کنار بکش قصه را بشنو. من خواهان آمدن به جبهه و جنگ با اشغال‌گران شدم، "رهبری مشهد" گروه متعلق به من را از طریق جمعیت‌العلماء مسلح نمود. از ایران به پای‌گاه شرشری و کاکری آمدیم، همین‌که از منطقه عبور نمودیم متوجه شدیم که به کمین افتادیم و از چهار سمت محاصره هستیم. افراد سلاح شان را گذاشتند. تمامی ما دست‌گیر شدیم. بعد از دست‌گیری فقط من و چهار نفر را انتخاب نمودند و بقیه را رها ساختند. تا خاد رسیدیم دو نفر دیگر را نیز آزاد نمودند و سه نفر ما را به خاد آوردند. تمام اسناد و مهر جمعیت‌العلماء نزد من بود. دو روز بعد سروکلۀ یک جوان پیدا شد که او را نمی‌شناختم. او خود را برایم معرفی نمود و گفت که "صدیق هری" است و یک تن از اعضای "ساما" است بعد از صحبت‌های زیاد او مرا قانع ساخت که روابط ما تاکتیکی است. برایم گفت که تو هم به خاد تعهد بسیار که هم‌راه شان نمی‌جنگید. بعد از آزاد شدن طبق دستور سازمان کار مان را پیش می‌بریم. من قبول نمودم، او مرا از خاد به جبهه آورد. همین‌که جبهه رسیدم دیدم تشکیلات جبهه درست است و فکر نمودم که رفقای رهبری کار شان را دقیق پیش می‌برند. من همه کار را از طریق "رهبری مشهد" پیش برده‌ام، تمام روابط ما از طریق مشهد و "نعیم‌ازهر" رهبری می‌گردید. قضیه تماماً همین است»

طبق گفته این شاهد زنده معلوم می‌شود که "رهبری مشهد" در یک روابط تنگاتنگ با "صدیق هری" آگاهانه مسیر حرکت سیدآقا را به خاد داده اند تا آن‌که در جبهه کدام درد سری را برای شان ایجاد ننماید و طبق برنامه "رهبری مشهد" حرکت کند. این‌که "ش. آهن‌گر" می‌نویسد که «ما از این سازش‌کاری‌ها بی‌خبر بودیم» دقیقاً دروغ می‌گوید. در حالی که او از جبهه و تشکیلات منظم و منضبط جبهه تعریف و ستایش می‌کند و کار

فعالیت شان را تأیید می نماید چه گونه می تواند از تسلیمی و تسلیم طلبی های جبهه "بی خبر" باشد. او تشکیلات جبهه انجینران را این طور معرفی می کند:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود :

- شورای رهبری جبهه
- قوماندانی نظامی جبهه
- کمیته فرهنگی
- کمیته مالی
- شعبه صحی

1 - شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.»

کدام عقل سلیم می پذیرد که با چنین تشکیلاتی "رهبری" از تسلیم شدن جبهه بی خبر بماند. "ش. آهن گر" از عمل کرد "شورای جان بازان" و "چریک های شهری" ستایش می کند، و تشکیلات جبهه را توصیف می کند، اما از عمل کرد تسلیم طلبانه شان بی خبر است؟! برای روشن فکران و تمامی نیروهای انقلابی هرات به مثل آفتاب روشن است که "رهبری مشهد" مسئول تمامی تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات است، نه اشخاص منفرد.

شاید "ش. آهن گر" از تسلیمی رفقاییش به "شورای نظار" و جبهه عوض نمودن شان به طرف دوستم و مرگ 32 تن، به شمول نیزک، از رفقاییش در طیاره اظهار بی خبری نماید؟

به احتمال "قوی" که از تسلیمی و تسلیم طلبی خود و رفقاییش به اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا نیز بی خبر باشد؟ و شاید از راجستریشن حزب شان در وزارت عدلیه رژیم پوشالی نیز اظهار بی خبری نماید؟ و از همه مهم تر از نوشتن کتاب تسلیم طلبانه "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" نیز اظهار بی خبری نماید؟!

"ش. آهن گر" و شرکاء نه تنها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" تن به تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی دادند، بل که بعد از پیروزی احزاب جهادی مانند "سازمان رهایی افغانستان" تسلیم طلبی طبقاتی را پیشه نمودند و پس از تسلیم دهی

مسالمت‌آمیز قدرت توسط بقایای رژیم مزدور نجیب به دارودسته‌های جهادی، و آغاز جنگ‌های خان‌ومان‌سوز داخلی میان آن‌ها و ملیشه‌های تازه پیوسته به آن‌ها، تسلیم‌طلبان به بخشی از آن‌ها و جنگ‌های شان مبدل گردیدند، سلاح‌ها و مهمات وافر به احزاب جهادی تسلیم دادند و با تسلیم‌شدن گاهی به این و گاهی به آن، صدمات و تلفات سنگینی را متحمل گردیدند. مرگ 32 تن به شمول نیزک در تنگی تاشقرغان نمونه بارز این تسلیمی و تسلیم‌طلبی است و تا کنون بدون هیچ شرم و عاری از این کشته شدگان تجلیل می‌نمایند.

زمانی که سروکله طالبان پیدا شد بازهم آن‌ها بخشی ازین جنگ در طرف جهادی‌ها - ملیشه‌ها بودند و به بازی میان نیروهای ارتجاعی ادامه دادند. پس از حادثه 11 سپتامبر سال 2001 در امریکا و راه افتادن جنگ تجاوزکارانه سپاهیان اشغال‌گر امریکایی و متحدین شان، به بخشی از قوای پیاده اشغال‌گران تبدیل گردیده و نقش قوای پیاده اشغال‌گران کشور توسط آن‌ها را بر عهده گرفتند. در شکل‌دهی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست نیز سهم فعال گرفتند. با خزیدن در درون رژیم دست‌نشانده چوکی‌های تا سطح وزارت، وکالت و ولایت از آن خود ساختند و به این طریق در خدمت اشغال‌گران امپریالیست در آمدند. آن‌ها به این کار بسنده نکردند، بل که در کمپاین‌های انتخاباتی ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراهای ولایتی و لویه جرگه‌های فرمایشی سهم فعال گرفتند. به همین علت بود که شاه شجاع سوم (حامدکرزی) با افتخار از حضور تمامی نیروهای سیاسی جامعه، از جمله این تسلیم‌شده‌های سابقاً منسوب به "شعله‌یی"ها، نیز یاد نمود و رژیمش را رژیمی دارای پایه‌های وسیع اجتماعی خواند.

خیزیدن در زیر بیرق این وضعیت‌اسفبار بود که تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان روز به روز به اصطلاح پایه‌های توده‌یی خود را از دست دادند و پیوسته کاهش یافتند.

آن‌ها درین مرحله نیز سعی کردند درفش استقلال "جریان" را کاملاً زیر خاک مدفون نگه دارند و در زیر بیرق جریان بیگانه "جهادی‌ها"، علیه "طالبان" به اصطلاح "مقاومت" کردند. و سپس زیر بیرق اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا نیز کم‌خدمت را بستند.

جای این که "ش. آهن گر" علت اصلی این همه تسلیمی و تسلیم طلبی‌های گذشته و کنونی را در وجود "مشی تدوین شده اسلامسیتی - تازه اندیشی" خود و شرکاء جستجو نماید، برعکس آن را در وجود اشخاص منفرد بررسی می‌نماید.

چرا "ش. آهن گر" نمی‌خواهد با موضع‌گیری صریح و روشن از تسلیمی و تسلیم‌طلبی گذشته و حال به انتقاد پردازد؟ دلیلش واضح و روشن است و آن اینست که با این کار عمق و گسترش این روند اسارت‌بار بیش‌تر روشن می‌گردد و چنین موضع‌گیری دامن خودش را نیز خواهد گرفت. اما او این مطلب را درک نکرده که با انتقاد صریح به مسئله تسلیمی و تسلیم‌طلبی و با بیان حقایق می‌تواند دامن خود را از آلودگی پاک نماید و مسیر درست و اصولی را برگزیند. تا زمانی که "ش. آهن گر" فردی از خود راضی بوده و به مسایل برخورد لیبرال منسازانه نماید هرگز نمی‌تواند خود را از چنگال تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند.

به بحث دیگر "ش. آهن گر" توجه نمایید:

«اواسط سال (۱۳۵۹ ش) گروهی سی نفری از رفقای ما که از خارج از کشور (در نتیجه کار رفقا در ایران) آماده شده و در "جبهه نیمروز" تدارک تسلیحاتی می‌بینند، با سی نفر متحدين خود، بعد از یک راه پیمائی پیاده طولانی (از نیمروز تا هرات و از بین کوه‌ها و دره‌ها) که در جبهات سر راه نیز تاثیرات شگرف گذاشتند، و برخوردی شدید با دولت، که در راه شان کمین گرفته و با تانک و توپ و چندین فروند هلیکوپتر و طیارات مگ بر سرشان ریخت، با تحمل تلفاتی سنگین (۲۱ نفر شهید) مسافه ای مرز نیمروز و پاکستان تا هرات را پیاده طی می‌کنند و به گروه رفقا در شرق هرات می‌پیوندند.

به زودی با آمدن گروه تازه دم رفقا، جبهه، به عنوان یک جبهه مستقل، زیر پوشش "جمعیت علما"، که با اثرگذاری رفقای ما در دفترش، مورد حمایت دفتر حوزه غرب "حرکت ... قرار گرفت؛ در جهت جلب و جذب روشنفکر به صفوف جنگ آزادیبخش و راه گشایی عمل انقلابی مردم، جانی دوباره یافت و نام "جبهه انجینران" گرفت. این جبهه نوپا طی چندین عمل از قبل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می‌شد - بر روس‌ها و کوبائی‌ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جبهه انجینران" سرزبان‌ها افتاد.» (صفحه 22 و 23 سند - تاکیدات از ماست)

این بحث که جبههٔ «زیر پوشش» جمعیت‌العلماء» یک «جبهه مستقل» خوانده می‌شود کاملاً مسخره و خنده آور است. کدام عقل سلیم می‌پذیرد که جبههٔ «زیر پوشش» جمعیت العلماء» یک «جبهه مستقل» باشد؟ چرا "ش. آهن‌گر" این جبهه را "مستقل" می‌نامد. دلیلش واضح است. زیرا "مشی تدوین شده آیژک" یک وجه مشترک کامل با جمعیت العلماء دارد و آن "شعار جمهوری اسلامی" است. (خواننده می‌تواند در مورد جبهه نیمروز در قسمت هجدهم این سند تحت عنوان "چگونه نیمروزی ها تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی در آمدند؟" مراجعه نماید - ویراستار)

هرگاه آمدن "گروه سی نفری خارج از کشور" در اواسط سال 1359 خورشیدی به جبهه «در جهت جلب و جذب روشن فکریه صفوف جنگ آزادی‌بخش و راه گشای عمل انقلابی مردم، جانی دوباره یافت» پس چرا این جبهه چند ماه بعد یعنی در اوایل سال 1360 خورشید دچار بحران گردید؟ یک چیز از بحث "ش. آهن‌گر" مشخص می‌گردد، زمانی که او قلم بردارد هیچ هدفی جز توصیف خود و وارونه جلوه دادن حقایق را ندارد. چنانچه می‌گوید که:

«این جبهه نوپا طی چندین عمل از قبیل تنظیم شده، ضربات چشمگیری - که در آن زمان و در آن محل نظیرش کمتر سراغ می‌شد - بر روس‌ها و کوبائی‌ها و نوکران شان وارد ساخت و نام "جبهه انجینران" سرزبان‌ها افتاد.»

در سال 1359 خورشیدی جبهه انجینران مصروف جنگ با جمعیت اسلامی بود نه روس‌ها و کوبائی‌ها. این یک حقیقت است که "ساما"ئی‌ها در جبههٔ "بزن بهادر مشهور" (کاکا فیض‌الدین) در غرب سرک در قریه جغرتان ولسوالی انجیل ولایت هرات شجاعانه علیه روس‌ها و کوبائی‌ها جنگیدند نه در شرق سرک. بعد از این عملیات بود که "بزن بهادر مشهور" روابط دولتی پیدا نمود. و در حقیقت جبهه‌های پوششی "ساما"ئی‌ها در شرق و غرب سرک کاملاً در دام تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی قرار گرفت. چرا "ش. آهن‌گر" این همه حقایق را وارونه جلوه می‌دهد؟ علت آنست که او می‌خواهد تا تسلیمی و تسلیم‌طلبی خود و شرکاء (رهبری) را «جنگ آزادی‌بخش و عمل انقلابی» جا بزند. واقعاً بعد از همهٔ این تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌ها به کار برد کلماتی مانند "انقلابی" و "جنگ آزادی‌بخش" وقاحت

تسلیم طلبانه می خواهد. به نظرم که انقلابیون کشور این استدلال را با نیشخند پاسخ می دهند و این صدا فقط برای گوینده اش خوش آیند است. این موضوع را قبلا هم روشن ساختیم که "محفل" و یا "سازمانی" که یک سرش به جمعیت العلماء و سر دیگرش به سوسیال امپریالیزم اشغال گر "شوروی" بند باشد، مبارزاتش نه انقلابی است و نه هم آزادی بخش. مبارزات انقلابی و جنگ های آزادی بخش به مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیاز مند است نه مشی اسلامی - رویونیستی که «اندیشه پرولتاریا را با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» ادغام نماید و شعار "جمهوری اسلامی" را سر لوحه کار مبارزاتی اش قرار دهد.

قسمت نهم

قسمت نهم بحث "ش. آهن گر" مربوط به ساخت ارتباطی جبهه است:

«جبهه در شکل اولیه اش اصولاً در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات بمثابه پشتگاه معتبر و در دسترس جبهه وبخشی از کارآن تشکیل بوده است که فرآورده های سیاسی - نظامی وحتى تشکیلاتی خوبی دارد. ولی با شاخه بندی های بعدی در تشکیلات مرکز در کابل، که ناشی از عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی می شد، این رابطه ارگانیک به روابطی گونه گونه ومجزا از هم بدل شد. پلورالیسم تشکیلاتی سخت دامنگیرش شد وجبهه را از مرکزیت واحد به دور کشید. (داکتر صدیق که هیچگاهی ربطی به محفل و تشکیلات هرات نداشته و یک جاسوس حرفه ای بود با استفاده از این جو به واحد کابل نفوذ کرد و از آن طریق به هرات رفت).

تشکیل شهر هرات هم با نفوذ همین عنصر جاسوس راه یافته از چینل مرکز (کابل)، که خود را نماینده مرکزیت سازمان معرفی می کرد، دوپارچه شد، و با تشدید نفوذ خائنین به جنبش مردم و مبارزه سخت، ولی کم ثمر، رفقای سالم هرات با آن ها، که درین راه جان دادند، برای مدتی به انحصار خود فروختگان درآمد. داکتر صدیق سخت می کوشید از پیوند رفقا به رهبری حوزه غرب در ایران، جلو بگیرد؛ علیرغم این فتنه گری، رفقای که تاب تحمل چنین وضعی را نداشتند، و از طرفی استبداد جواسیس آن ها را تحدید و به زائیده خویش بدل می نمود، راهی ایران شدند، که رهبری حوزه غرب در آن جا مستقر و یگانه امید شان مانده بود. با پاشیدن تشکیل واحد و اصولی شهر هرات وعدم توان مرکز سازمان (کابل) در برقراری مجدد ارتباط، رابطه سازمانی تشکیل هم به انقطاع کشید. هر چند قسمت سالم جبهه تلاش هائی در زمینه نمود و در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مشتى نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با

آن که تا مدت ها از این مسایل بی خبر گذاشته شده بود، با تلاش های پیگیرش روابطی با جبهه، ولواندک، توانست برقرار کند و در نهایت به کمکش بشتابد.

جبهه بانفوذ جواسیس، به دویخش سالم و اصولی، و ناسالم و غیراصولی منقسم شد. قسمت سالم آن که از رابطه گیری به مرکز سازمان عقیم مانده بود، و از طرفی تشکیل ضربت دیده شهر هرات را پشتگاهی برای خود نمی دانست، در رابطه مستقیم با رهبری حوزه غرب در ایران شد، تا از آن طریق حل مسئله کند. قسمت ناسالم جبهه همواره بر فیصله های مندرآوردی خویش مهر مرکزیت سازمان، و گاهی به طور هنرمندانه ای دستخط رهبری حوزه غرب در خارج از کشور را می چسباند تا بحریرفان غلبه کند. رابطه دو قسمت جبهه به رابطه زیرکانه و سیاست مدارانه، به جای ضوابط تشکیلاتی، تبدیل شد.

آن قسمت از اکثریت جبهه که سالمش می نامیم، شامل رفقائی بود که خود را وارث بالقوه و بالفعل شهدای پاکباز و صادق خویش می دانست، که تعدادی از رفقای مؤسس جبهه، رفقای اعزامی از خارج کشور (ایران) و تعدادی از رفقائی که از بخش مرکز کابل بدان پیوسته بودند و چون تنی واحد به دور هم حلقه زده بودند، ترکیب این قسمت رامی ساختند. قسمت ناسالم جبهه شامل "سیدآغا" و روابط شبکوی او و قسمتی از اقوام وی می شدند. این قسمت به رهبری جاسوس حرفه ای دشمن، "داکتر صدیق"، خائنانه و دو رویانه بخشی از روابط ناپخته جبهه ای را با خود به گمراهی کشانند، که از همان آوان با مقاومت و رویارویی سخت و پیگیر رفقای سالم جبهه مواجه شدند. جریان رابطه این بخش گمراه با دشمن، هیچ ربطی به تشکیلات اصلی هرات و رفقای جانباز جبهات هرات ندارد و توسط همان جاسوس شناخته شده از کابل شکل گرفته و انجام شده است.» (صفحات 25-26 - سند - تأکیدات از ماست)

طوری که بیان نمودیم رابطه گیری "تشکیل هرات" با جبهه بعد از تشکیل "ساما" است. این رهبری هم از طریق "خ. ر." که خیلی با شیرآقا چونگر نزدیک است و هم از طریق ابوبکر کفتر (کیوتر) فروش که هم رابطه با شیرآقا دارد و هم رابطه با "ش. آهن گر" برقرار می کند، و چند نفر از "ساما"یی ها را روانه جبهه می نماید، این ارتباط گیری ابتدایی دقیقاً

«در رابطه ارگانیک با تشکیل هرات» (رهبری مشهد) قرار دارد. زمانی که جبهه انجینران ساخته می‌شود، "ساما" تشکیلاتش را در درون جبهه به شکل زیر می‌سازد:

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود:

- شورای رهبری جبهه
- قوماندانی نظامی جبهه
- کمیته فرهنگی
- کمیته مالی
- شعبه صحی

1 - شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.

2 - قوماندانی نظامی جبهه شامل اجزای زیر بود:

مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاونین قوماندان عمومی، که یکی از آن‌ها مسئول آموزش تئوری‌های نظامی بوده، و فرماندهان گروه‌های نظامی.

3 - کمیته فرهنگی از مسئول فرهنگی و کادرهایی چند ترکیب گردیده بود. این کمیته ضمن تهیه اوراق و اعلامیه‌ها، مسئول تهیه و تدریس مواد آموزشی به اعضای جبهه و تشکیل حلقات سواد آموزی به مردم قریه‌های تحت پوشش کاری جبهه بود. (قسمت هشتم - ساختمان جبهه - صفحه 24 سند)

بعد از ساخت این تشکیلات گروه‌های دیگر منسوب به جریان دموکراتیک نوین که عضویت کدام سازمانی را ندارند به این جبهه می‌پیوندند. به طور مثال "ا. ح" از گلران و "ب" از غرب سرک با گروه‌های شان به سمت شرق سرک هرات به "ساما"یی‌ها ملحق می‌شوند. جبهه انجینران در حقیقت نه بر محور وحدت ایدئولوژیک، بل که بر محور وحدت سیاسی تشکیل گردیده بود. البته رهبری جبهه توسط تشکیلات فوق‌الذکر که از "رهبری مشهد" دستور می‌گرفت پیش برده می‌شد. "رهبری مشهد" و در رأس آن "ش. آهن‌گر" این جبهه را فقط در محور یک قتل‌گاه جمع نموده بود، از این قتل‌گاه فقط اشغال‌گران

سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشاندهٔ شان سود بردند، نه "رهبران" تسلیم‌شده در مشهد.

جبههٔ انجینران واقعاً از شجاعت خوبی برخوردار بود، این جبهه دارای کادرهای نظامی خوبی بود و از خودگذشتگی شان بی‌نظیر بود. تمام گروپ‌های متحدشده با روحیهٔ ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده به این جبهه پیوستند. آن‌ها در ابتدا از نیات شوم تسلیم‌طلبانهٔ "تشکیلات ساما" و رهبری نشسته در مشهد اطلاعی نداشتند و بعد از پیوستن به جبهه متاسفانه غیرآگاهانه در دام تسلیم‌طلبی افتادند، تعدادی از رزمندگان سلحشور این جبهه در مبارزه به کام مرگ رفتند. ما «دست‌آوردهای سیاسی - نظامی و حتی تشکیلاتی خوبی» سراغ نداریم. و اگر چنین دست‌آوردی وجود می‌داشت "ش. آهن‌گر" با افتخار آن را بیان می‌نمود.

ما بارها بیان نمودیم که "ساما" بدون حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی و به طور میکانیکی تشکیل گردید. در تشکیل "ساما" چهار گروپ متحده ("تازه اندیشان") که "محفل هرات" و در رأس آن "نعیم ازهر" و "ش. آهن‌گر" قرار داشتند و بخشی از آن بودند، نقش موثری داشتند. بعد از کنگرهٔ اول "ساما" رهبری عملاً به دوش "تازه اندیشان" افتاد که مشی اسلامیستی - رویزیونیستی خویش را به عنوان برآمد بیرونی زیر نام "اعلام مواضع ساما" به جنبش ارائه نمودند. از زمان پخش "اعلام مواضع ساما" این سازمان عملاً به سمت تسلیم‌طلبی و تسلیمی افتاد.

مبارزهٔ سختی در درون "ساما" بین طرفداران برنامهٔ "ساما" و طرفداران "اعلام مواضع ساما" ("تازه اندیشان") به وقوع پیوست. زمانی که "اعلام مواضع ساما" منتشر می‌گردد، طرفداران برنامهٔ "ساما" علیه "تازه اندیشان" به مبارزهٔ سختی دست می‌زنند.

چنانچه "ش. آهن‌گر" بر این گفتهٔ ما مهر تأیید می‌زند و می‌گوید که در تشکیلات مرکزی «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» وجود داشت، اما او هیچ‌گاه نمی‌خواهد که «عدم مرکزیت واحد تشکیلاتی» را ناشی از خط ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی "تازه اندیشان" که توسط "محفل هرات" و در رأس آن "نعیم ازهر" و "ش. آهن‌گر" قرار داشت بررسی نماید، بل که می‌خواهد در وجود اشخاص منفرد بررسی نماید. "ش. آهن‌گر" تمام

تسلیمی و تسلیم‌طلبی را مربوط به "داکتر صدیق" به عنوان «یک جاسوس حرفه‌ای» می‌نگرد. "ش. آهن‌گر" می‌گوید که با نفوذ "داکتر صدیق" به جبههٔ انجینران این جبهه عملاً «دوپارچه می‌شود» و این دو پارچه را به افراد سالم و ناسالم تقسیم می‌کند. "ش. آهن‌گر" تسلیمی با این عمق و پهنا را فقط مربوط "داکتر صدیق" و "معلم سیدآقا" می‌داند. او تلاش دارد تا خود و شرکاء (رهبری مشهد) را از این تسلیمی و تسلیم‌طلبی برائت داده و خود را از تسلیم‌طلبی با این عمق و پهنا «بی‌خبر» وانمود سازد.

"ش. آهن‌گر" با محدود نمودن تسلیمی و تسلیم‌طلبی به اشخاص منفرد یک هدف را دنبال می‌کند و آن این‌که «خود و رفقای مدبری [را] که تدوین‌کنندهٔ مشی ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی» اند برائت دهد. انقلابیون کشور به خوبی آگاهند که عمق و پهناى این تسلیمی و تسلیم‌طلبی مربوط به مشی ارتجاعی اسلامیستی - رویزیونیستی است که «توسط رفقای مدبر و کار کشته» "ش. آهن‌گر" تدوین گردید و به نام "آیزک" معروف گردید، می‌باشد، نه اشخاص منفرد. کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" گویای این تسلیمی و تسلیم‌طلبی و ادامهٔ مشی اسلامیستی "آیزک" است.

"ش. آهن‌گر" هرگز حاضر نیست که عمق این انحراف ایدیولوژیک - سیاسی را در مشی تدوین شده ارتجاعی اسلامیستی "محلی هرات" ببیند، به همین علت وانمود می‌سازد که بعضی "گرایشات ناسالم" قاطعیت سیاسی رهبری جبههٔ انجینران را در هرات از بین برده و استحکام تشکیلاتی آنرا برهم زده است. در حالی که نه "ساما" و نه "محفل هرات" هیچ‌گاه از قاطعیت سیاسی برخوردار نبوده و همیشه تلاش داشتند تا با استفاده از "هر وسیله ممکنه" قدرت را به دست گیرند. چنان‌چه قبل از اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیزم "شوروی" "ساما" دنبال کودتا بازی رفت و "محفل هرات" برای این‌که بتواند به نیروی بدل شود به دنبال امکانات (پول و سلاح) ابتدا سرتعظیم به درگاه جمعیت‌العلماء مولوی محمد نبی فرود آورد و بعد به آستان سوسیال‌امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده بوسه زد. بر "ساما" و "رهبری مشهد و جبههٔ انجینران" نه گرایشات ناسالم، بل که مشی رویزیونیستی "تازه اندیشی" مسلط بوده و تمام فعالیت‌های علنی‌اش در جبهات تحت درفش "اعلام مواضع" با "شعار جمهوری اسلامی" و "شعار" "الله اکبر" صورت گرفته و هیچ‌گاهی از قاطعیت سیاسی انقلابی برخوردار نبوده است.

ما به خوبی آگاهیم که "محفل هرات" و "ساما" نه تنها نتوانست بحران تیوریک و تشنت تشکیلاتی در درون "ساما" را حل کند، بل که بحران تیوریک و تشنت تشکیلاتی را بیش تر از پیش دامن زد. همین دامن زدن به بحران تیوریک و تشنت تشکیلاتی باعث گردید تا مشی ارتجاعی - اسلامیستی بر "ساما" مسلط گردیده و سبب تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی "محفل هرات" و "ساما" گردد. همین بحران ایدیولوژیک و تشنت تشکیلاتی در "ساما" باعث گردید که "ش. آهن گر" و شرکاء نتوانستند خود را از تسلیمی و تسلیم طلبی ملی کنونی در قبال اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی نجات دهند.

"ش. آهن گر" با چشم پوشی از این انحرافات عمیق ایدیولوژیک - سیاسی می خواهد تسلیم طلبی ملی خود و شرکاء را تا سطح گرایشات ناسالم فکری اشخاص پایین آورد، و آن را متعلق به یکی دو فرد "ناسالم" جا بزند؛ در حالی که اصل تثبیت شده این است که در یک تشکیل سیاسی خط تعیین کننده است نه اشخاص منفرد در درون تشکیل.

آقای "ش. آهن گر" این را به خوبی می داند که طرح مشی اسلامیستی شان با خواست و "شعار جمهوری اسلامی" هیچ فرقی با خواست نیروهای ارتجاعی مذهبی در منطقه نداشته و ندارد. اما "تجاهل عارفانه" می نماید و خود را به ناهمی می زند.

بعد از کودتای ننگین هفت ثور 1357 خورشیدی نیروهای ارتجاعی فیودالی زمینه مساعدی برای خواست نیروهای ارتجاعی - مذهبی شان را یافتند. آن ها به طور واضح و روشن خواست ها و شعارهای طبقاتی شان را برای برقراری جمهوری اسلامی با شعار انقلاب اسلامی مطرح کردند و به این ترتیب چهره ضد کمونیستی خویش را عریان نمودند. "محفل هرات" نیز به دنبال این خواست دوید و شعارهای ارتجاعی - مذهبی را مطرح نمود و بدین ترتیب آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت اهداف ضد کمونیستی ارتجاع فیودالی و امپریالیزم غرب قرار گرفت. این نصفی از مصیبت بود. این وقتی به مصیبت بزرگ تبدیل گردید که "محفل هرات" به طور خاص و "ساما" به طور عام با بیرون نمودن اعلام مواضع با مسلمان نمایی های صادقانه و یا کاذبانه نتوانست نیروهای تحت رهبری اش را حتی از وحشی گری های نیروهای ارتجاعی فیودالی نجات دهد، و عملاً خود را در دام تسلیمی و تسلیم طلبی ملی انداخت.

تشکیل محفل هرات و جبهه تحت رهبری اش در هرات در حقیقت یکی از چهار بخش تشکیل دهنده "تازه اندیشان" "ساما" می باشد. فعالیت این بخش گرچه به طور مشخص و علنی به نام "ساما" مسمی نگردید، اما با پیاده نمودن مشی اسلامیستی خویش به طور آشکار چهره ضد کمونیستی را به خود گرفته بود.

خواننده زمانی که به عمق این فاجعه توجه نماید به خوبی درک می کند که علت اصلی تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی "ساما" ناشی از همین مشی انحرافی است که توسط "محفل هرات" ارائه شده و توسط چهار گروه متحده (تازه اندیشان) تأیید و در «برنامه ساما از آن بهره گرفته» شده، می باشد، نه گرایش ناسالم اشخاص منفرد. در مورد جبهه انجینران و رابطه گرفتن آن با مرکز در سند چنین گفته شده است:

«در بحرانی ترین لحظات رفیقی را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بلکه در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست مستی نادان و عقده ای، که خود را سازمانی می پنداشتند، مظلومانه کشته شد. فقط تشکیل حوزه غرب (رهبری آن مستقر در ایران)، با آن که تا مدت ها از این مسایل بی خبر گذاشته شده بود، با تلاش های پیگیرش روابطی باجبهه، ولواندک، توانست برقرار کند و در نهایت به کمکش بشتابد.» (صفحه 25 سند - تأکیدات از ماست)

برای معرفی نمودن به تر «قاصد حوزه» به "ح. ص." یکی از اعضای کنونی یک بخش "ساما" و رفیق عزیز "ش. آهن گر" که قبلاً "ش. آهن گر" را آدم خودسر معرفی می کرد و اکنون نظر به کدام دلایل خاصی، که دقیقاً نمی دانیم، با این "خودسر" رابطه پیدا نموده و اسنادش را در منطقه پرنه و تکثیر می نماید مراجعه نموده و قصه این قاصد را که از نزدیکانش می باشد می شنویم.

«من احمد را در کابل محکم گرفتم و با وی زیاد در مورد تسلیم شدن "ساما" در هرات و کوه دامن صحبت کردم. برایش گفتم که این رهبران شما را به قتل گاه می فرستند. هرگاه در این جبهات کشته شوید تاریخ به عنوان خاین ملی شما را محکوم می نماید. بیا با هم ایران برویم تا از این تسلیمی نجات پیدا کنید. بالاخره باهم به تفاهم رسیدیم که با هم از کابل هرات رفته و از آن جا به ایران برویم. روز موعود وقتی به میدان هوایی کابل رفتم دیدم

داکتر صدیق آن جاست. برایم گفت هرات می‌روی، گفتم بلی. وقتی طیاره نشستیم که دیدم که تقریباً به تعداد 40 نفر با احمد همراه بودند. زمانی که میدان هوایی هرات رسیدیم تانک‌ها ما را تا هرات همراهی نمود. زیرا در آن وقت بدون تانک امکان رد شدن از کوچه هندوان نبود. وقتی هرات رسیدیم آن افراد را خانه آوردم و احمد رفت. من به افراد گفتم خودتان به چشم سر دیدید که تانک‌های دولتی ما را تا شهر هرات همراهی نمود و تا جبهه هم به همین طریق است. به خود بیایید که این مردم همه به اشغال‌گران تسلیم‌اند. از شما می‌خواهم که به این ذلت و خفت تن ندهید، من و احمد قرار داریم که ایران برویم، پس همه باهم ایران می‌رویم. همین که احمد آمد همه با احمد طرف جبهه رفتند. بعد از بردن آن‌ها احمد آمد و خواست تا مرا نیز جبهه ببرد من نرفتم و هر قدر با او در مورد تسلیمی رهبران به اشغال‌گران و رژیم صحبت نمودم فایده نکرد او جبهه رفت و من دوباره با مشکلات کابل رفتم. چینی که کابل رسیدم سر وظیفه عسکری رفتم. از آن زمان به بعد احمد را دیگر ندیدم. تا این که خبر مرگش را شنیدم. بعضی‌ها می‌گفتند که او را رفقاییش کشته‌اند و بعضی می‌گفتند که او را دولت کشته است.»

این است قضیه اصلی آمدن "احمد" به هرات که بعداً به عنوان قاصد از طرف "ش. آهن‌گر" به کابل فرستاده می‌شود. "ح. ص." چون حجرالاسود را بوسیده (!! دروغ نمی‌گوید، از وی سوال می‌کنیم که خدمت به اشغال‌گران و رژیم پوشالی زیر عنوان عسکری خیانت‌ملی محسوب نمی‌گردد؟ او به جبهه نرفت که تسلیم‌طلبی و خیانت ملی است، اما سه سال "وظیفه مقدس عسکری" را به دروازه خانه نظر محمد خان شیندندی وزیر داخله رژیم پوشالی گذراند! او این مقام را توسط یکی از دگروالان خلقی که از نزدیکان وی می‌باشد به دست آورد!! باز هم از "ح. ص." سوال می‌کنیم که این خیانت ملی نیست؟

احمد (قاصد) کیست؟

احمد قبل از این که توسط رژیم دست‌نشانده به اصطلاح دست‌گیر شود از طرف "نعیم ازهر" به عنوان مسئول چریک‌های شهری کابل گمارده می‌شود. قبل از آن "نعیم ازهر"، به عنوان عضو دفتر، و "داکتر صدیق" به عنوان نفوذی "ساما" در "خاد" و مرتبط به پرچمی‌ها و "نجیب گاو"، مخفیانه یک گروه به اصطلاح چریکی از روابط خودشان در کابل از سایر

اعضای دفتر سیاسی "ساما" ایجاد می‌کنند. این گروه ترور بعضی از حریفان "خلقی" پرچمی‌ها را در کابل برعهده می‌گیرد و در برابر هر ترور یک مقدار اسلحه و مهمات از پرچمی‌ها دریافت می‌نماید. سپس این سلاح‌ها و مهمات از طریق طیاره و به نام اموال "خاد" به شهر هرات فرستاده می‌شود و از "خاد هرات" به "جبهه" فرستاده می‌شود. ترور والی سابق هرات در کارتهٔ سخی کابل باعث معروفیت این گروه می‌گردد و موقعی که مسئول سابق چریک‌های شهر کابل در جریان یکی از عملیات‌های چریکی داخل شهر کابل جاننش را از دست می‌دهد، "احمد" به عنوان کسی که مسئولیت ترور والی سابق هرات را برعهده داشته است، از طرف "نعیم ازهر" به عنوان مسئول چریک‌ها پیش‌نهاد می‌گردد و پیش‌نهادش مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

تعدادی از چریک‌های شهری کابل او را به عنوان مسئول قبول ندارند و میان‌شان تشنج ایجاد می‌گردد، به همین دلیل "نعیم اظهر" و "داکتر صدیق" او را همراه تعدادی به هرات روان می‌کنند. احمد نه تنها روابط تنگانتگ با "نعیم اظهر" و "داکتر صدیق" دارد، بل که روابط عمیق و مستحکمی با "ش. آهن‌گر" نیز دارد. چینی که او کابل می‌رود، یک سال از ضربه خوردن "دفتر سیاسی" "ساما" می‌گذرد. احمد یک‌جا با "نعیم اظهر" و "داکتر صدیق" در سال 1361 خورشیدی دست‌گیر می‌گردند. علت دست‌گیری‌شان این است که در اتاق آن‌ها در هتل کابل از طرف "خاد" وسایل استراق‌سمع جابه‌جا می‌شود و "خاد" از گفت‌وگوی آن‌ها در مورد تاکتیکی بودن ارتباط‌شان با رژیم مزدور اطلاع حاصل می‌نماید و آن‌ها را به طور مستند دست‌گیر می‌سازد.

از جملهٔ این سه نفر دو نفر شان (داکتر صدیق و احمد) "موفق" به فرار از زندان می‌گردند؟! "داکتر صدیق" بعد از فرار خود را به پشاور می‌رساند و با رهبری "ساما" در تماس می‌شود. طبق هدایت رهبری او به ایران می‌رود و با "ش. آهن‌گر" در تماس می‌شود. "ش. آهن‌گر" او را به جبهه گل‌ران می‌فرستد و مخفیانه دستور قتلش را به عنوان جاسوس صادر می‌نماید. "داکتر صدیق" بدون تحقیق به قتل می‌رسد.

احمد هم بعد از فرار با افراد "ساما" در منطقهٔ کوتاه‌سنگی تماس می‌گیرد. او توسط یک تن از اعضا و یک تن از هواداران "ساما" مورد تحقیق قرار می‌گیرد. بعد از تحقیق، آن‌ها به

این نتیجه می‌رسند که او از طرف دولت رها شده و جاسوس است. بناءً نه تنها او را اعدام می‌کنند، بل که یک تن دیگر را که عضو "سازمان رهایی" است و یک‌جا با احمد "فرار" نموده بود نیز اعدام می‌نمایند. "ش. آهن‌گر" در مورد قاصدش چنین می‌گوید:

«دربحرانی ترین لحظات رفیقای را به مرکز فرستاد؛ ولی نه تنها موفق به تأمین ارتباط با مقامات مسئول نگشت، بل که در نتیجه اختلافات درونی مرکز، قاصد حوزه به دست افراد نادان و عقده‌ای، که خود را سازمانی می‌پنداشتند، مظلومانه کشته شد.»

قاصد "ش. آهن‌گر" موفق به تماس با رهبری سازمان (نعیم "زهر" که مسئول دفتر سیاسی است) می‌گردد، اما همراه نعیم "زهر" و "صدیق‌هری" دست‌گیر می‌گردد. زمانی که همراه "صدیق‌هری" به اصطلاح فرار می‌کند توسط اعضای "ساما" به عنوان جاسوس اعدام می‌گردد. کسانی که این جاسوس را اعدام نموده به نظر "ش. آهن‌گر" مردمان «نادان و عقده‌ای» است، اما "ش. آهن‌گر" و افراد تحت رهبری اش که "صدیق‌هری" را بدون تحقیق به قتل می‌رسانند «نادان و عقده‌ای» نه بل که "انقلابی و مبارز" اند!!

"ش. آهن‌گر" برای تبرئه خود و شرکاء دیدار خود را با رهبری "ساما" چنین بیان می‌دارد:

«رفقای ارجمند!

آنچنان که در این اواخر هیئت اعزامی ما به مرکز، در دیدار با رهبری توضیح داد و رهبری سازمان نیز پذیرفتند، نباید بین پدیده شوم "تسلیم طلبی" در پروان و کوهدامن با هرات یکسان سازی شود؛ این‌ها از اساس باهم متفاوتند. آنچنان که در تحلیل و گزارش خود رهبری سازمان به هیئت اعزامی ما گفتند: "در پروان" یاسین" و رفیقش "محصل نصاری" و در کوهدامن "انجنیر ذکریا" و "سردار" که در زمره کادرهای رهبری محل بودند، با استدلال‌های غلط شان به "تسلیم طلبی" درغلتیدند و دیگران را هم به گمراهی کشاندند، که محاکمه تاریخ را در پی دارند."» (پروتوکول صحبت هیئت اعزامی ما با رهبری سازمان).

«ولی در هرات مسئله چنین نیست، ما هیچ یک از این افراد را ندیده ایم و نمی‌شناسیم که از آن‌ها اثر برداشته باشیم و رفقای تشکیلات هرات و جبهه انجینران هم هرگز چنین تمایل و گرایش به این پدیده شوم، در فکر و در عمل شان نداشتند. تشکیل هرات مورد نفوذ

و دستبرد جاسوس قرار گرفت و اندیشهٔ رابطه گیری، و در تکاملش "تسلیم طلبی"، توسط جاسوس از بیرون به جبهه برده شد و رفقای هرات از همان بدو پیدایش این تومور خبیثه، نه تنها به آن تن ندادند، بلکه علیه آن به اشکال مختلف به مبارزه برخاستند. در جلسهٔ هیئت رهبری حوزهٔ غرب در ایران نیز که اولین بار از نفوذ چنین پدیدهٔ شومی در هرات گزارش و اطلاع حاصل شد، آن را خیانت به خلق خواندند و حکم بر مبارزهٔ سخت و آشتی ناپذیر با آن و عوامل و مجریانش به عنوان بخشی از مبارزه با دشمن متجاوز دادند، و سپس هم خودشان، بدون کمک کسی، تا نابودی کامل آن ها از تشکیل و جبههٔ هرات استوار مبارزه کردند. بناءً نسبت دادن "تسلیم طلبی" به رفقای صادق، رزمنده، پاکباز و جانباز جبهات و تشکیلات هرات، که هیچ ارتباطی با آن ندارند و خون شان در مبارزه با آن ریخته شده، توطئه و خیانت بزرگیست که عدهٔ توطئه گر و پروپاگاندچی مرتکب شدند و با این خیانت کوشیدند به یکی از پاکیزه ترین بخش های جنبش انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند. ولی با عملکرد پاکبازانهٔ رفقای هرات، تحت رهبری حوزهٔ غرب، در ضربت زدن بی بدیل به تومور خبیثهٔ "تسلیم طلبی" و طرد و نفی کامل عوامل آن، و شناخت مردم از پاکیزگی و رزمندگی رفقای هرات که در طول بیش از یک دهه مبارزهٔ صادقانه و بی ریا به دست آمده بود، چهرهٔ توطئه گران و خائنان دندوره چی نیز افشاء شد و مردم ما حرف های دروغ و بی پایهٔ شان را نپذیرفتند.» (صفحهٔ 26 سند - تأکیدات از ماست)

"ش. آهن گر" مدعی است که: «در دیدار هیئت اعزامی» شان با "رهبری" مسئله تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات حل و فصل گردیده و رهبری هم پذیرفته که «پدیده شوم تسلیم طلبی در کوه دامن و پروان با هرات یک سان نیست»

اولاً گزارشی را که "ش. آهن گر" به تاریخ 10 دلو 1361 خورشیدی به مرکز "ساما" ارائه نموده بود در قسمت دوم مورد بررسی قرار دادیم و نشان دادیم که کاملاً غلط و وارونه است. و ثانیاً این که "هیئت اعزامی" در کنفرانس سرتاسری این طور گزارش ارائه می کند:

«دو تن "سید آقا" و "داکتر صدیق" از جملهٔ تسلیمی ها بودند که از طریق "رهبری هرات" اعدام گردیدند و "رهبری هرات" به تسلیمی خاتمه داده است.»

مرکز که از چون و چند قضیه بی خبر است این را می پذیرد. این ادعا به چند دلیل بی پایه است:

اول این که نه تنها جبهه شرق سرک تسلیم گردید، بل که جبهه غرب سرک که توسط «بن بهادر مشهور و جذبی رفیق ولید در زندان» رهبری می گردید نیز به رژیم پوشالی تسلیم گردید که این رابطه تا اخیر با وی حفظ ماند.

دوم - "رهبری هرات" در داخل جبهه از یک تشکیلات که دارای «شورای رهبری، قوماندانی نظامی، کمیته فرهنگی، کمیته مالی و شعبه صحی» برخوردار بود که هرکدام این تشکیلات توسط چند نفر رهبری می گردید. با چنین رهبری در جبهه که توسط "رهبری مشهد" نظاره می شود حتی یک طفل دبستانی هم قبول نمی کند که تسلیمی و تسلیم طلبی از بیرون چنین تشکیلی «مورد نفوذ و دستبرد جاسوس قرار» گرفته باشد. در حقیقت تسلیمی و تسلیم طلبی در هرات ناشی از خط مشی "تازه اندیشی" است که در رأس آن "رهبری هرات" و "ش. آهن گر" قرار دارد. وقتی "ش. آهن گر" به کنفرانس سرتاسری "ساما" می رود او یک تن از افرادی را که با خاد رابطه دارد (سکندر) را به کنفرانس سرتاسری می برد. او حتی در قسمت چهاردهم بحثش عکس او را همراه خود و یک روحانی (حاجی خلیفه فقیر احمد) چاپ می کند.

طبق معلوماتی که از نزدیکان "سکندر" به دست آورده ایم چون "سکندر" به تصوف روی آورده از "ش. آهن گر" خواسته تا عکسش را از نوشته بردارد، "ش. آهن گر" عکسش را برداشته، اما نامش پابرجا مانده است. در بالای عکس "ولید و روحانی" چنین تحریر گردیده است:

«رفقا ولید (در وسط) و سکندر (طرف چپ) در جبهه، نفر طرف راست یکی از متحدان ما»

سوم - فرمانده جبهه گلران از روابط نزدیک "ش. آهن گر" به دولت تسلیم می گردد و کندک قومی می سازد او به این کار بسنده نمی کند فرزندش را به خاد روان می کند تا عضویت "پرافتخار" خاد را حاصل نماید. در چنین حالتی فامیلش در ایران تحت سرپرستی "رهبری مشهد" قرار دارد.

چهارم - سید آقا نه توسط "رهبری مشهد" بل که توسط شیرآقا چونگر همراه ماما غلام محمد و چند تن دیگر کشته می‌شود. این قتل دسته‌جمعی زمانی صورت می‌گیرد که "رهبری جبهه" مجبور می‌شود به خواست قوماندانانی که با ایشان پیوند سیاسی داشتند تن دهند که با شیرآقا قطع رابطه نموده و او را به بهانه ختم قرآن به قتل رسانده و نیروهایش را خلع سلاح نمایند. وقتی شیرآقا از این تصمیم اطلاع می‌یابد او "رهبری جبهه" را به دام می‌اندازد. در حالی که در همان روز دو نفر شان (گلاب و ماما عظیم) توسط شیخ طلاب یک گروه تسلیم شده حزب الله و وابسته به شیرآقا کشته می‌شوند. در چنین حالتی "رهبری جبهه" هیچ اعتنایی به هوش‌دار فرماندهان جبهه نمی‌کند و افرادش را به کام مرگ می‌فرستد.

پنجم - در رأس این تسلیمی و تسلیم طلبی "نعیم ازهر" که یکی از کادرهای عالی دفتر سیاسی "ساما" می‌باشد، قرار دارد. او از رهبران برجسته "نازه‌اندیشان" است و "داکتر صدیق" و "احمد" از جمله افراد تحت رهبری‌اش می‌باشند. "نعیم ازهر" روابط تنگاتنگ با "ش. آهن‌گر" دارد.

اگر به گزارشات رهبری "ساما" و گزارشات "ولید" به رهبری "ساما" توجه نماییم به خوبی روشن می‌گردد که هر دو طرف به هم‌دیگر گزارشات دروغین داده‌اند. رهبری "ساما" چهره‌های اصلی تسلیم‌شده‌ها در کوه‌دامن را "انجنیر زکریا" و "سردار" وانمود می‌سازد، در حالی که آن‌ها "سخی" و "پیکار" بوده‌اند. "سردار" بعد از تسلیم شدن "سخی" و "پیکار" به دولت مزدور توسط کمیته مرکزی "ساما" به عنوان نماینده رسمی سازمان تعیین می‌گردد. "انجنیر زکریا" مستقلانه با دولت تماس گرفته و تماسش را مستقلانه پیش می‌برد. از طرف دیگر "ش. آهن‌گر" نیز گزارش دروغین به رهبری "ساما" ارائه می‌نماید. او وانمود می‌سازد که تسلیم‌طلبان را نمی‌شناخته و هیچ گونه پیوندی با آن‌ها نداشته است؛ در حالی که سردهسته تسلیم‌طلبان سامایی‌های هراتی "نعیم ازهر" بوده است. برعلاوه او "سکندر" را با خود به کنفرانس سرتاسری می‌آورد و نه تنها در کنفرانس مدام از "نعیم ازهر" تعریف و تمجید می‌نماید، بل که به تعریف و تمجید او در نوشته کنونی اش نیز ادامه داده است. بنابراین در هرات "ش. آهن‌گر" همراه با "تشکیل هرات" در پیوند با "نعیم ازهر"

در رأس این تسلیمی و تسلیم‌طلبی قرار داشتند و "تشکیل هرات" نه تنها با این تومور خبیثه مبارزه نکرد، بل که «به آن تن داد».

جالب این است که "ش. آهن‌گر" مدعی است که "رهبری حوزه غرب" از وجود این تسلیمی و تسلیم‌طلبی بی‌خبر است. در حالی که از کابل سلاح و مهمات توسط طیاره به میدان هوایی هرات و از آن‌جا توسط تانک‌ها به رهبری جبهه تسلیم می‌گردید. آیا ممکن است که در چنین حالتی، با آن‌که از "تشکیلات منضبط" در درون جبهه برخوردار اند رهبری حوزه غرب از چنین وضعیتی بی‌خبر باشد. "ش. آهن‌گر" خودش مدعی است که «به خاطر نبود امکانات (پول و سلاح) از زوایای چند دست به کار» شدند. یکی از این زوایا، به دست آوردن «امکانات» از طریق تسلیم‌شدن به جمعیت‌العلمای مولوی محمد نبی بود و دیگری برای به دست آوردن «امکانات» تسلیمی به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی. چشم پوشی از این حقیقت خیانت بزرگی است که "ش. آهن‌گر" عمداً آن را مرتکب گردیده است.

"ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«عده توطئه‌گر و پرو پاگندچی» کوشش دارند تا به «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق ما لطمه وارد کنند»

ما به صراحت اعلان می‌کنیم که بعد از همه این تسلیمی و تسلیم‌طلبی صحبت از «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» وقاحت تسلیم‌طلبانه می‌خواهد. فقط فردی مانند "ش. آهن‌گر" می‌تواند تسلیم‌شدن به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست را «پاکیزه‌ترین بخش‌های جنبش انقلابی خلق» وانمود سازد.

ما از "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که آیا یک نمونه از «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» را در میان روابطش می‌تواند مثال بیاورد؟ جواب منفی است. طوری که قبلاً بیان داشتیم جبهات شرق و غرب سرک در هرات بالاخره تن به تسلیمی دادند. اگر این وضعیت «پاکیزه‌ترین بخش جنبش انقلابی خلق» است مبارک تان باد!

جنبش انقلابی خلق جنبشی است که توسط رهبری اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توده‌ها را به ضرورت تفکر مستقل سیاسی و اقدام مستقل سیاسی حتی در جایی که طبقه کارگر عملاً وجود نداشته باشد، آشنا سازند و آن‌ها را سمت و سوی شورای دهقانی دهند. "ش. آهن‌گر" جای این که توده‌ها را به ضرورت استقلال سیاسی و عمل مستقل سیاسی ره‌نمایی نماید، آن‌ها را در دام جمعیت‌العلماء و رژیم پوشالی دست‌نشانده سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر "شوروی" انداخت. کسانی که این خیانت را افشاء می‌نمایند، آن‌ها را «توطئه‌گر و پروپاگاندچی» می‌خواند. نیروهای انقلابی از چنین اتهاماتی نمی‌هراسند و با تمام قدرت علیه این خیانت ملی به مبارزه برمی‌خیزند و آن را افشاء می‌کنند.

قسمت دهم

ش. آهن گر " قسمت دهم بحثش را این گونه آغاز می نماید:

«جبهه انجینران در هرات در شرایط سخت، آنجا که دست مکار سوسیال امپریالیسم روس جلاد وار لبه تیز جنایتش را بدان متوجه ساخته بود، و آنگاه که عاملین امپریالیسم غرب با ردای ظاهر فریب اسلامی از پشتوانه عقاید وسنن مردم، باتسلط فرهنگ منحط گذشته برخوردار بودند، کمرهمت بست و درجنگ با تمام مظاهر استعمار دست و پنجه نرم کرد و باری بس گران در کوره راهی تنگ و تاریک بردوش کشید.

جبهه درکار تشکیلاتی درونی پیگیر، مصمم ولی کم تجربه و جوان بود. با آن هم فضای موجود در جبهه براساس ضوابط تشکیلاتی مبتنی براساسات علمی و روابط اصولی و رفیقانه مختص به خود فراهم گردیده بود. به حدی که جبهات مرتبط و متحد آن برنظم و استحکام آن رشک می بردند و بر نزدیکی خویش با آن مباحثات می کردند....

جبهه قبل از درگیری با گروه لومپن "جمعیت اسلامی"، درس هائی دندان شکن به روس ها - کوبائی ها داد که تاجان به تن دارند لرزه از آن جدا نیست.» (صفحه 27 سند - تأکیدات از ماست)

ما به صراحت اعلام می کنیم که نه تنها "ساما" در جبهه انجینران «در جنگ با تمام مظاهر استعمار دست و پنجه نرم» نکرد، بل که هم نوا با رژیم دست نشانده اشغال گران سوسیال امپریالیست با "جمعیت اسلامی" درگیر جنگ بود. ما در طول دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم اشغال گر و رژیم دست نشانده شان جبهه ای در هرات سراغ نداریم که «در جنگ با تمام مظاهر استعمار» جنگیده باشد. تمامی جبهاتی که در جنگ مقاومت ضد اشغال سوسیال امپریالیسم در هرات ایجاد گشت تحت رهبری احزاب جهادی قرار داشت که بعضی از این جبهات به اشغال گران سوسیال امپریالیست و رژیم پوشالی مانند جبهات "ساما" تحت رهبری "تشکیلات مشهد" تسلیم گردید که هم نوا با سوسیال امپریالیسم اشغال گر علیه باندهای وابسته به امپریالیسم غرب جنگید. بقیه جبهات تحت رهبری احزاب

ارتجاعی جهادی در جهت تأمین منافع امپریالیزم غرب در حرکت بود. تاریخ افغانستان در ظرف 4 دهه گذشته به خوبی این حقیقت را بیان می‌نماید.

"ش. آهن‌گر" می‌گوید که «جبهه در کار تشکیلاتی درونی پی‌گیر، مصمم» بود و «بر اساس ضوابط تشکیلاتی مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» تشکیل گردیده بود. ما شاهدیم که «تشکیلات درونی» جبهه در ارتباط گیری با خاد رژیم پوشالی کاملاً «پی‌گیر و مصمم» بود، اما ضوابط تشکیلاتی آن به هیچ‌وجه «مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» نبود. تشکیلی «مبتنی بر اساسات علمی و روابط اصولی» است که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم رهنمای اندیشه و عملش باشد، نه مشی ارتجاعی اسلامیستی.

"ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«جبهه قبل از درگیری با گروه لومپن "جمعیت اسلامی"، درس هائی دندان شکن به روس‌ها - کوبایی‌ها داد که تاجان به تن دارند لرزه از آن جدا نیست»

اصلاً چنین چیزی حقیقت ندارد، مردم هرات کاملاً شاهد و گواه آنند که جنگ با روس‌ها - کوبایی‌ها در غرب سرک هرات رخ داد نه در شرق سرک. در زمان جنگ روس‌ها - کوبایی‌ها "ساما"یی‌ها در شرق سرک در حالت تسلیمی به سر می‌بردند. فقط تعدادی از "ساما"یی‌ها در غرب سرک همراه با گروه فیض‌الدین در قریه جغرتان ولسوالی انجیل هرات همراه روس‌ها - کوبایی‌ها جنگیدند. این جنگ شان واقعاً قابل تقدیر است. اما بعد از این جنگ بود که "ساما" برای فیض‌الدین هم تمایلات تسلیم طلبانه ایجاد نمود و فیض‌الدین را به دام تسلیمی انداخت.

"ش. آهن‌گر" در مورد جنگ و درگیری‌ها با "جمعیت اسلامی" می‌خواهد خود را برائت دهد و تمام گناه جنگ و درگیری را به گردن "جمعیت اسلامی" و تسلیمی و تسلیم طلبی ملی را به گردن داکتر صدیق، شیرآقا، و سید آقا بیندازد. به این چرنديات توجه نمایید:

«"جمعیت اسلامی" که هرگز در هرات در رأس جبهاتش کادر اخوانی نداشت، توانسته بود لومپن‌های "نامدار" را سرهم‌بندی کند

و با امکانات وسیع سلاح و پول خود، آن ها را مسلح نماید، یگانه نیروی پر قدرت نظامی در هرات به شمار می رفت و ولایت هرات را همچون بدخشان یکسره مربوط به خود می دانست و سایر احزاب را، از هر نام و نشانی که بودند، با استفاده از قدرت سلاح خود تحت فشار قرار می داد و حق حیات را از آن ها سلب می کرد. سند تحقق این امر، جنگ هائی است که "جمعیت..." تا اواخر سال ۱۳۵۹ ش وسیعاً با سایر احزاب در هرات (حزب اسلامی، حرکت انقلاب، حرکت اسلامی و محاذ ملی) انجام داده بود (قبل از درگیری با جبهه ما).

درگیری بین "جمعیت اسلامی" و "حرکت انقلاب..." در سمت شرق سرک (مربوط ولسوالی انجیل هرات) حتی قبل از ایجاد "شجا"، که بعداً به "جبهه انجیران" مسمی گشت، به وجود آمده بود که به علل آن قبلاً اشارهٔ مجمل شد. "شجا" (شورای جان بازان افغانستان) در قسمت شرق سرک قرارداد داشت.

درگیری و در جنگ فی مابین "حرکت انقلاب" و "جمعیت..." و فشار روز افزون جمعیت اسلامی، جناح حرکت انقلاب به وسیلهٔ یکی از خویشاوندان قوماندان آن، و به دستورش، با دولت رابطه برقرار می کند تا خود را، که در مقابل با سیل سلاح "جمعیت اسلامی" ناتوان می دید، تقویه نماید. روس ها و دست نشانندگان شان، با رابطه گیری نامبرده بعداً توانستند دام شان را وسیع تر سازند و دامنگیر سایر گروه ها و احزاب در هرات نمایند و به اصطلاح وقت آن رسیده بود تا از آب گل آلود ماهی بگیرند. این پروسهٔ رابطه گیری روس ها و دولت دست نشانده (که از عوامل مهم آن انحصارگرایی و لومپنیزم احزاب اسلامیست)، با خیلی مهارت و کهنه کاری انجام می شد و خیلی اسرار آمیز بود....

چگونگی رهائی سیدآغا برای "شجا" مورد سؤال بود، که با محمل گذاشتن عملیات "سازمان" و گرفتن گروگان در بدل رهائی وی، توجیه می شود. به جنگ نیز محمل های تئوریک مؤقت و گذرا با دست آوردهای نظامی و سیاسی ضد روسی گذاشته می شود. گردانندگان این سناریو، هیچ یک از این موارد را به رهبری حوزهٔ غرب درایران گزارش نداده و خودسرانه هر چه می خواستند، انجام می دادند و آن را به اعضای جبهه، دستور مرکزیت کابل وانمود می کردند.

جبهه در ابتدای لحظات جنگ با "جمعیت"، با آن که طرف مقابل، نیروی نسبتاً قوی داشت، عملیات ضد روسی را فراموش نمی کرد و عملاً بدان مبادرت می ورزید. ولی بعد ها که جنگ وارد مراحل بحرانی خود شد، برای جبهه دست و پا گیر شده و جنگ در بست از نظر نظامی به جنگی صرف ضد "جمعیت" بدل گشت. سید آغا و داکتر صدیق مؤفق می شوند تا سلاح هائی را از طریق دولت به اختیار جبهه بگذارند و بر آن مهر کمک مرکزیت "سازمان" بچسبانند؛ و این زمانی است که اکثریت رفقای نامدار و با عظمت جبهه به شهادت رسیده اند، که بعد با ازای آن ها گروهی هشت نفری از رفقای خارج کشور (ایران) تازه به جبهه پیوستند (رهبری حوزه غرب تا هنوز هم از روابط ناسالم جبهه خبر ندارد و به آن نیرو می فرستد). رابطه سید آغا و مسئله سلاح ها در سطوحی در جبهه افشاء می گردد و جبهه با شدت علیه آن موضع گیری می کند، حتی مسئله ترک منطقه را طرح می کند. اما گویا با گزارشات رسیده از مرکز کابل (در آن زمان که رابطه بخش سالم جبهه با مرکز سازمان قطع شده بود، اما به وسیله شبکه جاسوسی داکتر صدیق همچنان قایم و برقرار تلقی و تبلیغ می شد) آن ها اعلام ختم جنگ گروهی را به زودی، با دستاوردی عظیم (گفته می شد که آخرین عملیات جنگی ماعلیه "جمعیت" در حالی به پایان می رسد که آن روز اولین عملیات پربار ضد روسی را به همراه دارد) نوید می دادند. ناگفته نماند که تاحال رفقای از کابل هم به جبهه پیوسته اند که عدّه شان به پانزده نفر می رسید. رفقای سالم جبهه، شامل رفقای هرات و رفقای که از ایران و کابل آمده اند، با هم نزدیک می شوند و تشکیلات تقریباً مخفی و نیمه علنی را به وجود می آورند تا در مقابله با جناح غیر سالم مؤفق بدر آیند. بخش سالم می کوشند که با رهبری حوزه غرب رابطه برقرار کنند و وقایع را به اطلاع برسانند و خواستار کمک شوند.» (صفحات 28 و 29 سند)

ما به این ترفندهای زیرکانه و خاینانه "ش. آهن گر" به خوبی آگاهیم. زمانی که اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا به حملات نظامی در افغانستان پرداختند و این کشور را به اشغال خود در آوردند، "ش. آهن گر" و شرکاء این تجاوز و اشغال گری را به فال نیک گرفتند، حزب شان را در وزارت عدلیه رژیم پوشالی راجستر نمودند و به بازی های پارلمان تارستی روی آوردند و در این باره کتاب و مقالات متعددی نوشتند تا تسلیمی شان را به اشغال گران و رژیم پوشالی توجیه نمایند. ده سال تمام همه

با هم به تبلیغ و ترویج این افکار و عقاید منحط تسلیم طلبانه پرداختند. بعد از ده سال روی هر دلیلی که بود، تسلیمی‌ها به دو بخش تسلیم‌شدگان و "ادامه‌دهندگان ساما" تقسیم گردید که "ش. آهن‌گر" مربوط به بخش ادامه‌دهندگان بود. زمانی که اعلامیه "ادامه‌دهندگان ساما" پخش گردید تمام گناه تسلیمی و تسلیم‌طلبی را به گردن مرکز انداختند و حتی یک کلمه در مورد این که ده سال تمام با اشغال‌گران هم‌نوا بودند و کتاب تسلیم‌طلبانه "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" و چندین مقالات تسلیم‌طلبانه پارلمان‌تاریستی را به رشته تحریر در آورده بودند نگفتند و هیچ‌گونه انتقادی از خود نکردند. بحث درگیری و جنگ با "جمعیت اسلامی" و تسلیم نمودن جبهات هرات به اشغال‌گران نیز چنین است.

"ش. آهن‌گر" می‌نویسد که:

«جمعیت اسلامی" هرگز در هرات در رأس جبهاتش کادر اخوانی نداشت.»

او به این طریق می‌خواهد تا گناه جنگ داخلی را به گردن «لومپن‌های نامدار» "جمعیت اسلامی" بیندازد. اما حقیقت از چه قرار بوده است؟

روز 22 حوت 1357 خورشیدی مردم ولسوالی پشتون زرغون تحت رهبری ملا غلام حیدر آخوند، از جمله اخوانی‌های مشهور، قیام نمودند و در روز 23 حوت 1357 خورشیدی مردم ولسوالی غوریان و ولسوالی شیندند هرات قیام نمودند. در این مدت اخوان خود را زیر نام جمعیت‌العلماء جمع و جور نموده بود و به کمک "جمهوری اسلامی ایران" چهار گروه مسلح تحت رهبری "گل احمد تیزان، کمال قلبه گز، شیرآقا چونگر و گل احمد مشهور به گلک کور" به روز 24 حوت 1357 خورشیدی به هرات می‌فرستند که صبح روز پنج‌شنبه 24 حوت جنگ را از درب قندهار شروع می‌نمایند که تا ساعت ده صبح به قیام عمومی مردم هرات منجر می‌شود. هم‌زمان با این قیام عکس‌های گلبدین، ربانی و مولوی محمد نبی زیر نام "جمعیت‌العلماء" به دیوار قریه‌جات نصب می‌گردد. بعد از مدتی "جمعیت اسلامی" و "حزب اسلامی" جدا می‌شوند و "جمعیت‌العلماء" برای مولوی محمد نبی می‌ماند.

زمانی که "جمعیت اسلامی" به نام مستقل خود (اوایل 1358 خورشیدی) شروع به فعالیت می‌کند یکی از کادرهای برجسته اش "استاد عبدالله فرهاد" در رأس "شورای شهری هرات" قرار می‌گیرد. او نه تنها "رئیس شورای شهری هرات" بود بل که گروه مستقل خود را نیز داشت. "جمعیت اسلامی" گروه‌های لومپن را نیز از طریق "شورای شهری هرات" رهبری می‌نمود، البته گروه‌های لومپنش تا حدودی استقلالیت خود را داشتند و بعضی کارها را خود سرانه انجام می‌دادند. در طول سال 1358 خورشیدی لومپن‌های تمام احزاب جهادی با هم رفاقت لومپانه‌شان را پیش می‌بردند و در جنگ با رژیم بین شان یک هم‌آهنگی وجود داشت. بعد از لشکر کشی سوسیال‌امپریالیزم به افغانستان بین شان نیز این هم‌آهنگی برقرار بود. اواسط سال 1358 خورشیدی "صفی الله افضلی" کادر برجسته دیگر اخوان با گروهش وارد هرات می‌گردد. بعد از کشته شدن عبدالله فرهاد، "جمعیت اسلامی" در یک جلسه رهبری "شورای شهری هرات" را به قاری عزیزالله مشهور به حاجی قاری می‌سپارد که تا پیروزی مجاهدین در رأس این رهبری قرار دارد. در سال 1358 خورشیدی قبل از درگیری میان "جمعیت اسلامی" و "جمعیت‌العلماء" گروه‌های نظامی "جمعیت اسلامی" به رهبری اسماعیل خان، علاء الدین، انجینر ضیاء، انجینر میراحمد غوریانی، سلام حیدری، عبدالله حوض کرباسی و قتالی‌ها در هرات جا به جا می‌شوند که همه شان کادرهای برجسته اخوانی اند و در داخل این گروه‌ها نیز کادرهای اخوانی مانند مولوی غلام محمد مصئون، سید احمد معلم غوریانی، معلم نورالدین اوبه‌بی، صلاح الدین جویان، حاجی میر، مولوی عزیز، مولوی عبدالرحمن، قاضی نذیر حنیفی، معلم مجید... بودند که علاوه بر کار نظامی کارهای تبلیغاتی را نیز عهده دار بودند. در همین سال گروه‌های نظامی "حزب اسلامی" نیز در هرات جاگزین می‌گردند و تورن رسول به صفت امیر عمومی حزب اسلامی در هرات مقرر می‌شود که همه از کادرهای برجسته حزب اسلامی اند. "حرکت اسلامی" از همان ابتدای جبهه‌سازی دارای کادرهای برجسته اخوانی بود و چند گروه دیگر مربوط به ایران مانند سپاه پاسداران و ... که از سال 1359 در هرات دست به تحرکات نظامی زدند از طرف ایران رهبری می‌گردید.

تمامی این گروه‌ها با یک‌دیگر هم‌کاری داشتند. زمانی که "ساما" در شرق سرک از طریق "تشکیلات مشهد" و در رأس آن "ش. آهن‌گر" جای پا می‌یابد، آهسته آهسته خط

و مشی تسلیم طلبانه ملی برای «به دست آوردن امکانات (پول و سلاح) از طریق "تشکیلات مشهد" روی دست گرفته می‌شود. با رابطه‌گیری "تشکیلات مشهد" با "خاد" جنگ‌های ضد رژیم که توسط شیرآقا صورت می‌گرفت به جنگ با "جمعیت اسلامی" کشیده شد (این رابطه‌گیری با خاد و جنگ با "جمعیت اسلامی" قبل از آمدن سیدآقا و "شجا" به جبهه است). "شورای جان‌بازان" یا "شجا"، همان طوری که در قسمت‌های قبلی بیان نمودیم در سال 1359 خورشیدی توسط سیدآقا با روحیه ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده بنیان‌گذاری گردید، حتی غفار کل از روابط توده‌بی سیدآقا است. زمانی که سیدآقا ایران می‌رود و با "ش. آهن‌گر" تماس می‌گیرد "شجا" را با "ساما" ادغام می‌نماید. این زمانی است که "تشکیلات مشهد" روابط با خاد گرفته و رفت آمد بین نماینده "تشکیلات مشهد" و خاد صورت گرفته و شیرآقا نیز با "خاد" رابطه داده شده است.

زمانی که سیدآقا با گروه مسلحش به سمت هرات می‌آید تا در منطقه‌اش مستقر گردیده و با اشغال گران و رژیم پوشالی وارد جنگ گردد، پلان شده او را به خاد تسلیم می‌کنند. بعد از چند روز او را با این تعهد که با شیرآقا یک‌جا در جنگ با جمعیت شرکت نماید از خاد بیرون می‌نمایند و به جبهه می‌فرستند. غفار کل حینی که از این رابطه با خبر می‌شود با صفی الله افضلی کادر بلند پایه "جمعیت اسلامی" رابطه برقرار می‌کند و با سیدآقا قطع رابطه می‌نماید. از این زمان به بعد جنگ بین جبهه انجینران و "جمعیت اسلامی" شروع می‌گردد. حینی که جنگ شروع می‌شود فقط "محمد آخند زاده" و بعد استاد واجد و انجینر کریم علیه اشغال موضع دارند، که هر سه نفر شان به شکل مرموز و توطئه‌گرانه کشته می‌شوند. "ا.ح." (کسی که از جبهه گلران به شرق سرک آمده و پیوند تشکیلاتی با "ساما" ندارد) می‌گوید که "محمد آخند زاده" برایم می‌گفت که از جبهه بوی تسلیمی می‌آید. "محمد آخند زاده" و استاد واجد تا زمانی که زنده بودند جبهه به صورت مخفی با خاد روابطش را ادامه می‌دهد. طبق گفته "ا.ح." "تشکیلات درون" جبهه تحت رهبری "تشکیلات مشهد" هر دو نفر را آگاهانه به سمت مرگ می‌فرستند. "محمد آخند زاده" را بعد از زخمی شدن به شفاخانه حوزوی هرات روان می‌کنند، در حالی که "ش. آهن‌گر" مدعی است که:

«شعبه صحتی دارای سه داکتر و چهار معاون داکتر بوده است. شعبه صحتی در رسیدگی امور صحتی به مردم شب و روز نمی شناخت و پرسونل طبی اش همیشه مصروف مداوای مردم بودند.» (صفحه 24 سند)

سوال اینجاست که با این تشکیلات صحتی چرا "محمد آخند زاده" به شفاخانه حوزوی هرات فرستاده می شود تا به دست جنرالان روس کشته شود؟ و چرا استاد واجد با آن که قوماندانان جبهه به روان نمودنش به منطقه جنگی خطرناک مخالفت می کنند به آن منطقه روان می شود؟ و چرا افرادی که توسط جبهه برای استاد واجد داده می شود توسط شیرآقا تعویض می گردد؟ بعد از مرگ این دو نفر جبهه کاملاً به طور علنی تسلیم می شود و تانک های اشغال گران و رژیم پوشالی به منطقه می آید و "تشکیلات جبهه" سر از پا نمی شناسد و به استقبال تانک ها رفته و روی آن ها سوار می شوند که با انتقاد شدید نیروهای که با "ساما" پیوند ایدیولوژیک نداشته بل که پیوند سیاسی و جبهه یی دارند روبرو می شوند. طبق گفته شواهد عینی در همین زمان یک انجینر پشتو زبان نزد سیدآقا می آید و برایش می گوید که مرا ایران روان کن. سیدآقا معذرت می خواهد. او دوباره می گوید که:

«من تحمل این همه جنایت را ندارم. اگر مرا ایران روان نکنید هم تو و هم خود را می کشم.»

سیدآقا دستور می دهد که او را ایران روان کنند. بقیه تا زمان فروپاشی جبهه با این تسلیمی هم نوا پیش رفتند.

این که "ش. آهن گر" می گوید که:

«چگونگی رهایی سیدآقا برای "شجا" مورد سوال بود، که با محمل گذاشتن عملیات "سازمان" و گرفتن گروگان در بدل رهایی وی، توجیه می شود.»

یک حقیقت انکار ناپذیر است. زیرا همان طوری که گفتیم "شجا" با روحیه ضد اشغال بنیان گذاری گردیده بود. زمانی که سیدآقا تحت رهبری "تشکیلات مشهد" از خاد بیرون می گردد، برای "شجا" سوال برانگیز بود که چه طور مسئول شان با یک پشتاره اسناد از خاد

رها گردیده است؟ اما این "تشکیلات مشهد" و در رأس آن "ش. آهن گر بود که: «با محمل گذاشتن عملیات "سازمان" و گرفتن گروگان در بدل رهایی وی...» آن را توجیه نمودند.

در زمان درگیری "جمعیت اسلامی" با جبهه "ساما" در شرق سرک هرات، "جمعیت اسلامی" با هیچ یک از احزاب دیگر "مانند حزب اسلامی، حرکت اسلامی و حتی مانند گروپ فیض الدین مربوط "جمعیت العلماء" درگیری نداشت. در این زمان دو گروپ بزرگ نظامی در هرات وجود دارد یکی "جمعیت اسلامی" و دیگری "حزب اسلامی". درگیری "جمعیت اسلامی" با فیض الدین هم زمانی شروع شد که فیض الدین تحت رهبری خردمندانه "رفیق ولید" به رژیم پوشالی تسلیم گردید. درگیری نظامی "جمعیت اسلامی" با "حزب اسلامی" هم زمانی شروع گردید که تورن رسول برای رابطه گیری با دولت به خاد رفت.

جریان این درگیری از چه قرار بود؟ طبق گفته یکی از شواهد زنده مربوط به جریان دموکراتیک نوین که در زندان با یکی از استادان ادیب فراه و منسوب به جریان دموکراتیک نوین که عضویت حزب اسلامی را دارا بود، آشنا گردیده بود، بعد از رهایی از زندان او را در مشهد می بیند، او مکتوب حزب اسلامی به امضاء گلبدین را به وی نشان می دهد. این فرد می گوید که در نامه به امضاء گلبدین نوشته شده بود که:

«شما برای پاک سازی منطقه از وجود همه گروپ ها تلاش نمایید و اگر کدام گروپی سدی سر راه تان می شود با هم کاری دولت او را از سر راه تان بردارید.»

بعد از این مکتوب، تورن رسول و بقیه قوماندانان مانند جمعه گل پهلوان در تونیون، حاجی رحیم کوابیان، کریم صغیر در کورت، کریم زینل در کرخ... با خاد تماس می گیرند که با کمک خاد "جمعیت اسلامی" را از سر راه خود بردارند. در این زمان "جمعیت اسلامی" از رفتن تورن رسول به خاد اطلاع می یابد و بالفعل در غرب سرک بالای گروپ هایش حمله می کند. تمام روابط توده یی که از چند و چون قضیه خبر نیستند از رابطه تورن رسول به خاد شکفت زده شده بودند به "جمعیت اسلامی" تسلیم می شوند به استثنای تعداد اندکی از اعضای حزب که مقاومت نموده و بعد سلاح های شان را به جمعیتی ها تسلیم نموده و به ایران می روند. این اتفاق فقط در غرب سرک رخ می دهد، در شرق سرک گروپ های جمعه

گل پهلوان در تونیون، گروپ حاجی رحیم در کوابیان، گروپ ارباب کریم زینل در کرخ و گروپ کریم صغیر در کورت با آن که به رژیم تسلیم شده بودند دست ناخورده باقی ماند، زیرا در شرق سرک "جمعیت اسلامی" توان مقابله با آن‌ها را نداشت. "جمعیت اسلامی" حتی در گل‌ران بالای گروپ جمعیت‌العلماء که مربوط "ساما" بود حمله نکرد. بالای گروپ معلم فضل‌احمد بالته در غوریان که منسوب به جریان دموکراتیک نوین بود، و حتی صفی‌الله‌افضلی را اخطار داده بود که دیگر غوریان را ترک کند، حمله نکرد. زمانی که معلم فضل‌احمد بالته زخمی می‌گردد و جهت تداوی ایران می‌رود و یک تن از معلمین مربوط به جریان دموکراتیک نوین با او ایران می‌رود، رهبری جبهه به برادرانش می‌ماند، برادرانش به دزدی می‌پردازند و مردم به "جمعیتی‌ها" از آن‌ها شاک می‌شوند. در آن زمان زمینه مناسب به دست جمعیت برای حمله بالای گروپ معلم فضل‌احمد می‌افتد و آماده‌گی می‌گیرند طبق دستور اسماعیل خان بالای گروهش حمله می‌کنند و گروهش خلع سلاح می‌گردد. تا زمانی که "ساما" در هرات به رژیم پوشالی تسلیم نگردید، چندین گروپ مسلح از نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین در هرات در مناطق مختلف فعال بودند و علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌جنگیدند. هیچ یک از احزاب جهادی با آن‌ها کاری نداشتند. اولاً این که گروپ‌های کوچکی بودند و ثانیاً زیر نام یکی از احزاب جهادی فعالیت می‌نمودند. حینی که تسلیمی "ساما"یی‌ها به رژیم پوشالی علنی شد، زمینه فعالیت برای بقیه گروپ‌های "شعله‌یی" تنگ گردید. حتی گل‌احمد معلم را در زنده‌جان در یک کمین زدند و بالای گروپ نظامی رستم که بی‌سواد بود، اما با "شعله‌یی"ها رابطه خوب داشت حمله نمودند و او را کشتند و گروهش را خلع سلاح نمودند. "ش. آهن‌گر" با چشم‌پوشی از حقایق چنین می‌گوید:

«(رهبری حوزه غرب تا هنوز هم از روابط ناسالم جبهه خبرنگار دارد و به آن نیرو می‌فرستد).
رابطه سیدآغا و مسئله سلاح‌ها در سطوحی درجبهه افشاء می‌گردد و جبهه باشدت علیه آن موضع گیری می‌کند، حتی مسئله ترک منطقه را طرح می‌کند.»

آیا واقعا چنین است؟ اگر چنین است پس آن «تشکیلات منضبط» که "ش. آهن‌گر" از آن در درون جبهه نام می‌برد چه کاره بود؟ هنوز روابط "ساما" با خاد آشکار نیست که "ج. ن" (شاهد زنده) از این روابط باخبر می‌گردد، بالفعل جبهه را ترک نموده و عازم ایران

می‌شود. او به افشاء این تسلیم‌طلبی می‌پردازد، حقایق و چشم دید خود را بیان می‌کند. "ج. ن." از طرف "ش. آهن‌گر" و دار و دسته‌اش تهدید به مرگ می‌گردد و آن‌ها سخت در تلاش کشتنش برمی‌آیند که خوش‌بختانه موفق نمی‌شوند. بعد از چندین ماه یعنی بعد از مرگ "محمد آخند زاده" و "استاد واجد" تسلیمی جبهه علنی می‌گردد. در زمان علنی شدن تا زمان فروپاشی جبهه، "ش. آهن‌گر" و شرکاء از جبهه حمایت به عمل می‌آورند. وقتی که تسلیمی "سامایی"‌ها به رژیم پوشالی کاملاً علنی می‌گردد، به مخالفت و مبارزات سخت تعدادی از فرماندهانی که "سامایی" نیستند روبرو می‌شوند. آن‌ها روی "تشکیلات جبهه" فشار وارد می‌کنند که این رابطه به کلی باید قطع گردد، وقتی "تشکیلات جبهه" از پایین زیر فشار قرار می‌گیرد، از "رهبری مشهد" هدایت می‌خواهد، "رهبری مشهد" جبهه را از قطع رابطه با دولت منع می‌کند. ما در این زمینه در قسمت‌های قبلی مفصلاً بحث نمودیم نیازی به بحث بیش‌تر نیست.

دیده درای هم‌چو "ش. آهن‌گر" می‌خواهد تا مسئله‌ای را که هم‌چو آفتاب روشن است انکار نماید. "ش. آهن‌گر" باید بی‌درنگ به انحرافات عمیق ایدیولوژیک سیاسی که مرتکب شده بود توجه می‌نمود و در جهت سازمان‌دهی به‌تر به انتقاد از مشی نادرست و ضد انقلابی که استقلال ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را از آن‌ها سلب نموده بود و آن‌ها را در زیر درفش خون‌چکان دشمنان عمده و غیرعمده بسیج نموده بود می‌پرداخت. اما او به خود نمایی بی‌محتوا پرداخته است.

لنین می‌گوید:

«نباید به خودنمایی بی‌محتوا بپردازیم، بل که باید بی‌درنگ با توجه به اشتباهاتی که مرتکب شده ایم، طرز به‌تر سازمان دادن مبارزه را یاد بگیریم، ما نباید اشتباهات مان را از دشمن پنهان کنیم. هر کسی از گفتن اشتباهات بترسد انقلابی نیست. برعکس، اگر آشکارا به کارگران بگوییم که "بله، ما اشتباه کرده ایم" بدین معنا خواهد بود که این اشتباهات دیگر تکرار نخواهد شد و ما به‌تر خواهیم توانست لحظه مناسب را انتخاب کنیم.» (لنین - مجموع سخن‌رانی‌ها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) - صفحه 135 - تأکید روی کلمه از ماست)

«اشتباه "چپ روی" فقط اشتباه است، بزرگ نیست و به راحتی می‌توان اصلاحش کرد. اما اگر اشتباه به تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود، در این صورت، به هیچ‌وجه اشتباه کوچکی نیست، خیانت است. این اشتباهات را نمی‌توان باهم مقایسه نمود.» (لنین - مجموعه سخن‌رانی‌ها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی - ترجمه م. ت. پرتو - صفحه 166 - تأکیدات از ماست)

لنین به صراحت می‌گوید و اصرار می‌ورزد که نباید اشتباهات خود را از دشمن پنهان کنیم، اما "ش. آهن‌گر" نه تنها آن را پنهان می‌کند، بل که دوستان خود را نیز می‌خواهد فریب دهد و به آن‌ها دروغ می‌گوید. لنین می‌گوید:

«اگر اشتباه برای تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود» خیانت است. خواننده به خوبی درک می‌کند که مشی تدوین شده توسط "محفل هرات" که بعداً خط و مشی "ساما" گردید نه حتی اشتباه بزرگ، بل که یک خط ارتجاعی - اسلامیستی است. "ش. آهن‌گر" نه تنها جرئت انتقاد از این گذشته را ندارد، بل که آن را تقدیس نموده و می‌خواهد به درجه فضیلت ارتقاء دهد. این حرکت و عمل کرد را چه می‌توان نامید جز خیانت (طبق گفته لنین)؟

وقتی ما می‌گوئیم که "ش. آهن‌گر" می‌خواهد خط ارتجاعی ضد انقلابی را که در عمل پیاده نموده به درجه فضیلت ارتقاء دهد، شاید برای خواننده سخن عجیب و نامفهوم به نظر آید، ولی در حقیقت این نمونه‌ای از تنزل مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به نوعی از پیش‌پا افتادگی در دفاع از منافع اشغال‌گران و رژیم پوشالی است. بی‌فرهنگی از نوع افغانستانی‌اش لازم می‌شود تا این "نظریه" به میدان آید که «اندیشه پرولتری با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» را می‌توان با هم ادغام نمود. این گونه رهبران را لنین «بدترین مرتجعانی» نامیده که یک تشکیل سیاسی را رهبری می‌کنند. امروز ما هم در افغانستان با بدترین مرتجعانی روبرو هستیم که کار شان سراپا با روح بورژوازی اشغال‌گر سازگار است.

قسمت یازدهم

"ش. آهنگر" قسمت یازدهم بحثش را این طور آغاز می‌نماید:

«قسمت سالم جبهه مؤفق می‌شود جلسات همگانی اضطراری را فراخواند که در آن‌ها عمدتاً روی حل مسئله جنگ با "جمعیت ... " واحیای مجدد جنگ روسی جروب‌ها را به راه انداخته، و چون اکثریت با سالمین بود، توانستند فیصله‌های لازم و ضروری را به عمل آورند، که در آن‌ها ابتدا در جهت محدود ساختن جنگ گام‌های سیاسی و نظامی برداشته شده و به تحقق پیوست و بعداً قسمت سالم توانست فیصله‌های در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد. قسمت ناسالم جبهه، که به اقلیت بود، مجبوراً و ظاهراً به فیصله‌ها تن می‌داد، ولی از نظر عملی ماهرانه فیصله‌ها را می‌شکست.» (صفحه 29 سند)

ما در قسمت سالم و ناسالم جبهه قبلاً صحبت نمودیم در اینجا نیاز به بحث بیشتر ندارد. ما در آن‌جا گفتیم که "ش. آهنگر" تسلیمی و تسلیم طلبی را نه در مشی تدوین شده رویزیونیستی "تازه اندیشی" بل که در نهاد افراد و اشخاص جستجو می‌کند. در حقیقت این مشی انحرافی و رویزیونیستی "تازه اندیشان" بود که جبهات را بطرف تسلیمی و تسلیم طلبی کشاند، نه ذهنیت افراد و اشخاص.

"ش. آهنگر" همان طوری که هیچ شرمی از نوشتن کتاب قطور تسلیم طلبانه خود در برابر اشغال‌گران امریکایی نکرد و از فروش کتاب پول‌های زیادی به جیب زد و به تبلیغ و ترویج انقیاد طلبی و مبارزات پارلمانی پرداخت و بدون هیچ شرمی تمامی گناه ده سال تسلیمی مطلق در برابر اشغال‌گران امپریالیست را به گردن دیگران انداخت حال هم می‌خواهد که چنین کند و "رهبری مشهد" و در راس آن خودش را از این تسلیم طلبی بیرون کشیده گناه به گردن دیگران بیندازد. او هیچ‌گاه نمی‌خواهد که مشی تسلیم طلبانه ارتجاعی - اسلامیستی خویش را نقد نماید و تمامی انحرافات را ناشی از این مشی ببیند، بل که تلاش می‌ورزد که تمام تسلیمی و تسلیم طلبی را بگردن یک یا دوفرد بیندازد. طبق ادعای "ش. آهنگر" جبهه دارای ساخت تشکیلاتی منظم می‌باشد که دارای «شورای رهبری، قوماندانی نظامی جبهه، کمیته فرهنگی، کمیته مالی و شعبه صحی» می‌باشد، مگر ممکن است یک

یا دو فرد چنین انحراف بزرگی را مرتکب شوند و "رهبری" بی خبر بماند؟ این عمل اشتباه نیست که از یک و یا دو فرد سرزند و رهبری در "بی خبری" به سربرد، بل که یک انحراف عمیق و ارتداد است. و وقتی انتقال سلاح و تجهیزات ذریعه طیاره توسط رژیم پوشالی از کابل به هرات و از آنجا به جبهه انتقال داده می شود، چگونه از نظر "تشکیل منظم" دور می ماند. این حماقت محض خواهد بود که چنین ارتباط وسیع را «بی خبری رهبری» بدانیم. حتی گروهها و افرادی که از روی خوشبینی به جبهه می روند این وضعیت اسفبار را فوراً درک می کنند، اما "رهبری" از آن بی خبر است!؟

ما موضوع را از قول دو تن (یکی شخص منفرد و دیگر فرمانده گروه) شاهد زنده بیان می داریم.

یک تن از شاهدان عینی روی خوشبینی ای که به جب هه دارد برای جنگیدن به جبهه می رود، حینی که از وضعیت اسفبار جبهه خبر میشود، هیچ گاه حاضر به گرفتن تفنگ نمی شود، او از مبارزه در درون جب هه چنین می گوید:

«روزی معلم سیدآقا مرا خواست و نامه ای که از طرف "رهبری مشهد" رسیده بود برایم نشان داد و برایم گفت: "ببین ... از داخل جبهه رویم فشار می آورند تا روابط خود را با شیرآقا قطع کنیم، اما سازمان برایم دستور می دهد که این رابطه را مستحکم نگه دار، من مجبورم که از دستور سازمان اطاعت کنم» در نامه تاکید گردیده بود که به هیچ وجه روابطش را با "اکس" قطع نکنید. هدف از "اکس" شیرآقا بود. نامه از طریق رهبری مشهد نوشته شده بود. «فرماندهانی که به تشکیلات جبهه عضویت نداشتند و فقط پیوند جبهه ای داشتند، سیدآقا و "تشکیلات جبهه" را برای قطع رابطه با شیرآقا و خاد زیر فشار قرار دادند. این جنجال بالاخره با "تشکیلات جبهه" به حدی می رسد که "تشکیلات" مجبور به دایر نمودن جلسه می گردد. در جلسه هر قدر که "ساما"یی ها تلاش نمودند تا فرماندهانی که با آنها پیوند جبهه ای داشتند اقناع سازند که همین روند را پیش برند، تلاش شان بی ثمر می ماند. بالاخره به فیصله قطع رابطه با شیرآقا تن می دهند و در این رابطه جلسه را فرا می خوانند.

"ح" فیصله جلسه را این طور بیان می کند:

«در جلسه "تشکیلات جبهه" تا جای که امکان داشت پافشاری نمودند تا رابطه قطع نگردد، آن‌ها استدلال می نمودند که ما چون از نظر امکانات ناتوان هستیم و از لحاظ تاکتیکی می خواهیم که این امکانات را بدست آوریم و از این طریق اول دشمن هار را از سر راه برداریم و بعد روابط را با خاد قطع نمائیم، چون مورد قبول واقع نشد بالاخره قطع رابطه با شیرآقا و خاد را پذیرفتند. در جلسه فیصله گردید که بلادرنگ باید شیر آقا را از سر راه برداریم و افرادش را خلع سلاح نمائیم. در جلسه مطرح گردید که شیرآقا را به ب‌هانه ختم قرآن دعوت می کنیم، زمانی که آمد او را همراه چند نفر که به او نزدیک اند از بین می بریم، وقتی او کشته شود بقیه افرادش جرئت مقابله با ما را ندارند و فوراً آن‌ها را خلع سلاح نموده و جب‌هه را مستقل اعلان می کنیم. بعد از اعلان استقلال به تمام گروه‌ها پیش نهاد صلح و هم کاری را می کنیم. طبق این فیصله کارت دعوت ختم قرآن به شیرآقا و افرادش روان می کنیم، قبل از این که کارت دعوت ختم قرآن از طرف ما به شیرآقا برسد از درون جبهه توسط زین الدین برادر خیرالدین یک تن از شعله‌یی‌های فخرالمدارس [جذب شده "ش. آهنگر"] شیرآقا را از فیصله باخبر می سازند. بعد از این که او از پلان مطلع می شود پلانی برای از بین بردن جبهه می سنجد حینی که نفر ما کارت دعوت را برایش می دهد او نامه‌یی عنوانی سیدآقا بدست نفر ما می دهد و از یک عملیات نظامی عاجل یادآوری نموده، از سیدآقا می خواهد که همراه افرادش جهت مشوره دادن نزدش بروند. وقتی که نامه شیر آقا رسید ما مخالفت کردیم و گفتیم که کسی او را از پلان ما با خبر نموده است. اما تشکیلات جبهه این حرف را قبول نداشت و اصرار داشتند تا نزد شیرآقا برویم. که با مخالفت شدیدی روبرو گردید و بالاخره تشکیلات سیدآقا را وظیفه داد تا تن‌ها نزد شیرآقا برود و جریان را جويا شود. ما با این کار مخالف بودیم. همین که سیدآقا نزد شیرآقا می رود او را خلع سلاح نموده او تحت اجبار نامه برای ما می نویسد و در نامه تذکر می دهد که حرف‌های شیرآقا درست است و از بقیه رفقا می طلبد تا نزدش بروند. زمانی که نامه سیدآقا به دست ما رسید من و "اب" مخالفت نمودیم و گفتیم که نامه را سید آقا حتماً تحت اجبار نوشته است، اما بقیه بشمول ماما غلام محمد (مسئول سیاسی تشکیلات جبهه) قبول نداشتند که نامه اجباری است. در همین حال خبر رسید که توسط افراد شیخ طلاب دو نفر از رفقای ما (ماما عظیم و گلاب) کشته شده اند. شیخ طلاب از افراد قاری یکدست مربوط حزب الله بود که در منطقه شیرآقا هم کاری نظامی با او داشت و از جمله تسلیم شدگان بود. با این

خبر ما جداً با فشاری نمودیم که نامه جبری است و حتما شیرآقا به تمام افراد زیر فرمانش دستور قتل رفقای ما را صادر نموده است باید آمادگی در برابر این حيله و نیرنگ گرفته شود. اما کسانی در راس رهبری تشکیلاتی قرار داشتند تا آخر پافشاری داشتند که باید نزد سیدآقا و شیرآقا برویم. برای شان گفتیم که خودتان بروید، بالاخره رهبری ماماغلام محمد را همراه چند نفر نزد سیدآقا روان می‌کند که در بین راه به کمین افراد شیرآقا افتادند گرچه افراد همراه ماما غلام محمد خود را در پشت دیوارها انداختند و سنگر گرفته و جنگ را شروع نمودند، اما ماما غلام محمد از سنگر بلند می‌شود و دستمال را می‌چرخاند و برای افرادش دستور می‌دهد که از سنگر بیرون آیند و می‌گوید که ما برای مشوره عملیه نظامی می‌رویم نه برای جنگیدن. زمانی که افراد از سنگر بیرون می‌شوند تعدادی از افراد شیرآقا می‌آیند آن‌ها را خلع سلاح نموده و بعداً دست‌های شان را بسته می‌کنند و نزد شیرآقا می‌برند. شیرآقا تمامی شان را به شمول سیدآقا اعدام می‌کند. جبهه کاملاً در محاصر □ شیرآقا درآمد. چند روز در محاصره ماندیم، افراد شیرآقا جرأت حمله به ما را نداشتند، در قریه (توبریون) یک نفر که با شعله‌یی‌ها سمپاتی داشت و گروهش مربوط شیرآقا بود برای ما خبر روان نمود که امشب می‌توانید از منطقه ما بیرون شوید. برای بسیاری این پیش‌نهاد قابل قبول نبود و می‌گفتند که این هم حيله است برای بدام انداختن ما. "ا. ب" گفت چاره‌ای جز این نداریم، به هر صورت باید برای جنگ آمادگی بگیریم و اگر حرکتی نکنیم همه نابود می‌شویم. مسئولیت را "ا. ب" پذیرفت. ما هم قبول نمودیم که رهبری گروه را به "ا. ب" سپرده شود. شبانه خود را به منطقه داکتر رساندیم. داکتر را دیدیم ما را راهنمایی نمود، از منطقه خود را کشیده و به منطقه کاکا فیض الدین رساندیم. فیض الدین از رفقا و هم پیمانان شیرآقا در جمعیت العلما بود. به فیض الدین گفتیم که می‌خواهیم ایران برویم. فیض الدین که از جریان خبر نداشت خواست تا ما یکی دو روز نزدش بمانیم، ما نپذیرفتیم و شبانه حرکت کردیم و از منطقه خود را کشیدیم. صبح که شیرآقا اطلاع حاصل می‌کند که منطقه خالی است، بطور عاجل چند نفر را نزد فیض الدین روان می‌کند تا به کمک فیض الدین ما را بر گرداند. زمانی که افراد آن‌جا می‌رسد ما منطقه را ترک نموده بودیم.» این است آن واقعیتی که در جب هرات اتفاق افتاد. و افراد به ابتکار خود توانستند خود را از تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند نه آن چیزی که "ش. آهنگر" در بالا تذکر داده است. طبق گفته "ش. آهنگر" افراد ناسالم فقط و فقط "تشکیلات جبهه" تحت "رهبری مشهد"

است که تا آخر روی ادامه رابطه با خاد و شیر آقا پا فشاری داشتند. همین پا فشاری انحرافی بود که تعدادی از افرادش را به قتل‌گاه فرستاد. در حقیقت تسلیم طلبی قبل از هر جای دیگری ابتدا از هرات شروع گردیده و توسط "نعیم ازهر" به کابل کشیده شد.

اصل واقعیتی که در جبهه گذشته همان است که شاهدان عینی بیان نموده، اما "ش. آهن‌گر" با پر روئی می‌گوید که دو شیوه برای بیرون رفت جبهه از تسلیم طلبی روی دست گرفته شد. به این گفته او توجه کنید:

«یکی طرح هماهنگی به وسیله خود جبهه و تلاش در جهت اجرای آن، که هیچ یک از احزاب و گروه‌های دیگر بدان وقعی نگذاشتند، و حتی آن را طوری دیگر جلوه دادند.

دیگری تاسیس "شورای صلح" است که طرح و برنامه آن توسط رهبری حوزه غرب در ایران تهیه و گروه مسلحی به همین منظور به همیاری رفقا به هرات اعزام شد. این طرح به وسیله یکی از رفقای رزمنده ما که از طرف رهبری حوزه غرب موظف شده بود (تفصیل این طرح در صفحات بعد نگاشته می‌شود) در جبهه سمت غرب هرات، عملی شد و گام هائی در جهت صلح برداشته شد؛ که متأسفانه به وسیله توطئه های دولت، که در جناح دولتی شده "حرکت انقلاب" متجلی می‌گشت، و مکتبی های اخوان اخلاص می‌شد.

در قسمتی از طرح و تطبیق کلیه مواد فوق رفقای مقیم خارج کشور (ایران) هم سهم بسزائی ادا نمودند:

گفتنیست که به مجرد اطلاع رهبری حوزه غرب از وقایع اسفبار اتفاق افتاده در جبهه، رهبری حوزه غرب، بلادرنگ عمل خائنانه منحرفین را تسلیم طلبی خوانده و شب و روز در نجات رفقای سالم از آن ورطه می‌کوشد و در این راستا برنامه و عملکرد وسیعی را در دست اجرا می‌گیرد. از جمله در "شورای هماهنگی احزاب اسلامی" در ایران، به وسیله نمایندگان ما در "جمعیت علما"، مسئله جنگ "حرکت انقلاب" و "جمعیت اسلامی" وسیعاً مورد مذاقه قرار گرفت و در نتیجه "جمعیت اسلامی" از "شورای هماهنگی" طرد شد و با استدلال محکم رفقای ما، اکثریت قاطع سازمان های شرکت کننده در "شورای هماهنگی" بر حقانیت ما صحه گذاشتند و طرح صلح رفقای ما را پذیرا شدند. همزمان طرح اعزام گروه مسلح نجات

نیز روی دست رهبری حوزه غرب قرار گرفته و عملی می شود.» (صفحه 30 و 31 سند - تاکیدات از ماست)

طوری که بیان شد اصلا در «جبهه هم‌آهنگی» وجود نداشت، طبق گزارش فوق بخوبی دیده می‌شود که "تشکیلات جبهه" تا آخر روی بر قراری رابطه پا فشاری می‌کند و فقط نیروهای بیرون از "تشکیلات" با قطع رابطه پا فشاری دارند. و حتی "تشکیلات جبهه" تا آخر به گرفتن رابطه خوشبین اند به همین دلیل هم هست که تعدادی از نیروهایش را به قتل‌گاه فرستاد. بعد از این که دیگر امیدی به "تشکیلات جبهه" نماند مسئولیت رهبری را به یکی از فرماندهان می‌سپارد تا آن‌ها را از مرگ حتمی برهاند. اگر "هم‌آهنگی" میان جبهه وجود می‌داشت اول این که شیرآقا از طرح پلان جبهه انجینران با خبر نمی‌شد و دوم این که تعدادی از افراد مربوط به "تشکیلات جبهه" قربانی نمی‌گردید. چون "رهبری" نشسته در مشهد با طرح مشی انحرافی شان تا آخر پافشاری روی ارتباط گیری با خاد و شیرآقا را داشتند، "تشکیلات جبهه" مجبور به پیاده نمودن دستورات بود، باید چنین اتفاقی روی میداد و تعداد به قتل‌گاه می‌رفت تا بقیه می‌توانستند دلیلی به قطع ارتباط داشته باشند. در قسمت بعدی این را به‌تر خواهیم شگافت. و اما در مورد "شورای صلح" ما که در جریان این وقایع قرار داریم و شاهدان عینی و زنده جبهه هم موجود اند اصلا از طرف «رهبری حوزه غرب در ایران تهیه» نگردید، بل که بالعکس برای روحیه دادن "تشکیلات جبهه" افراد مسلحی روان می‌گردید تا ارتباط با خاد و شیر آقا بیش‌تر از پیش مستحکم باقی بماند. چنان‌چه جناب "ش. آهن‌گر" در قسمت‌های گذشته این را بارها تکرار نموده و از روان نمودن یک گروه 30 نفری به شرق سرک هرات با آب و تاب یاد می‌کند. (در قسمت بعدی روی این موضوع بیش‌تر صحبت خواهیم نمود).

طوری که بیان گردید که گام‌های عملی در جهت قطع رابطه نه از طرف "رهبری مشهد" و نه هم از طرف "رهبری جبهه" برداشته می‌شود، بل که از طرف نیروهای گرفته می‌شود که هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با "ساما" ندارند. همین تصمیم‌گیری آن‌هاست که حداقل 30 نفر باقی‌مانده را از مرگ حتمی نجات داد.

«رفقای مقیم خارج کشور (ایران) هم سهم بسزایی» در تطبیق مواد پروتوکل شده با خاد ادا نمود، نه در جهت قطع رابطه با تسلیمی. "ش. آهن‌گر" می‌گوید که «به مجرد اطلاع رهبری حوزه غرب از وقایع اسفبار اتفاق افتاده در جبهه، رهبری حوزه غرب، بلادرنگ عمل خائنانه منحرین را تسلیم طلبی خوانده و شب و روز در نجات رفقای سالم از آن ورطه می‌کوشد»

طوری که قبلاً سوال نمودیم باز هم پرسان می‌کنیم که چرا "ش. آهن‌گر" افراد سالم و ناسالم جبهه را مشخص نمی‌کند؟ چرا بطور مشخص روی افراد ناسالم انگشت نمی‌گذارد و به کلیات بافی می‌پردازد؟ هرگاه چنین کاری بکند یقیناً پای خودش به طور مشخص به تسلیمی و تسلیم طلبی کشیده می‌شود. او می‌خواهد که با کلیات گویی دامن خود را پاک جلوه دهد. چنانچه "ش. آهن‌گر" بخوبی آگاه است که یک تن از تسلیمی‌ها را (سکندر) همراهش به کنفرانس سرتاسری "ساما" برد. اگر بطور مشخص صحبت نماید باید این سوال جواب گوید که چرا چنین تسلیم طلبی را با خود به کنفرانس سرتاسری برده است؟

تمام انقلابیون هرات و بخصوص کسانی که در جبهه شرق سرک بودند دقیقاً میدانند که این یک حرف پوچ و میان تهی است، زیرا علاوه بر این که هیچ تلاشی از طرف «رهبری حوزه غرب در ایران» برای قطع رابطه صورت نگرفته و طوری که گفتیم این تلاش بیش‌تر در جهت تحکیم روابط با خاد بوده است. هرگاه اعلامیه‌ای در این زمینه داده می‌شد باید در همان وقت بدست‌رس جنبش قرار داده می‌شد. طوری که بیان داشتیم که در راس کمیته‌های مشهد، تهران، اصفهان، کرمان، شیراز و زاهدان "سامایی"ها قرار داشتند و تمامی آن‌ها با سپاه پاسداران ایران هم‌کاری می‌کردند. چرا "ش. آهن‌گر" جلو این هم‌کاری را نگرفت.

ما بخوبی واقفیم که "ش. آهن‌گر" و شرکا تلاش نمودند تا نیروی رزمنده توده‌های ستم‌دیده و نسل جوان کشور را تحت تاثیر نیروهای ارتجاعی و بنیادگرایان اسلامی قرار داده و سمت و سوی مبارزات و مقاومت ملی مردمی و انقلابی را با طرح مشی ارتجاعی - اسلامیستی خود از آن‌ها بگیرند. این کار نه تنها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال

امپریالیزم "شوروی" صورت گرفت، بل که در زمان قدرت احزاب ارتجاعی جهادی و حتی زمان اشغال کشور توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا نیز صورت گرفته است. او با نوشتن کتاب قطور خویش قانون‌گرایی، رفرمیسم و پارلمانتاریزم را ترویج نموده است.

ما باید سعی نمائیم تا نیروی رزمنده توده‌های ستم‌دیده و نسل جوان کشور را از تاثیرات نیروهای ارتجاعی بنیاد‌گرایان اسلامی (پان‌اسلامیستی)، ریفرمیستی، اکونومیسم، قانون‌گرایی و شئونیزم امپریالیستی بیرون کشیده و سمت و سوی مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی دهیم، و راه را برای یک مبارزه راستین بخاطر بیرون راندن قهری اشغال‌گران امپریالیست، داعش و سر‌نگونی رژیم پوشالی و بنا نهادن رژیم دموکراتیک نوین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق هم‌وار سازیم.

قسمت دوازدهم

«درهنگامی که جبهه هیچ نوع رابطه ای باتشکیلات، چه در داخل و چه در خارج از کشور، نداشت، تلاش هائی که در جهت تامین رابطه می کرد عقیم می ماند. اما آنچنان که گفتیم تشکیل خارج از کشور، یا رهبری حوزه غرب سازمان، به مجرد اطلاع از حوادث ناگوار، با متانت تمام روی بن بست جبهه و راه حل آن تلاش می کند و بعد از تحلیل همه جانبه موضوع بر آن می شود تاجبیه را فراخواند و از منطقه بیرون کند. بدین منظور رفیقی (آصف مدیر) را با قبول خطرات احتمالی (90٪) وظیفه می دهد تا وارد هرات شده وبا مسئولین مطمئن جبهه دیدار به عمل آورده و فیصله رهبری حوزه را ابلاغ نماید وتدارک آمدن هیئت اعزامی شش نفری از ایران را جهت حل عملی مسئله به بیند. رفیق خود گذر و پرتلاش ما، بعد از ایفای وظیفه وتامین ارتباط، به دست دولت گرفتار می شود و با رفتنش ازتوان مامی کاهد. اما گزارش جبهه را برای بار اول به رهبری حوزه غرب می فرستد که برهمان مبنا کار تشکیل خارج ازکشور(ایران) درکشیدن جبهه از منطقه، عیار می شود و گروپ شش نفری را با دساتیر قاطع ترک منطقه وتدابیر انتقال، به جبهه می فرستد.» (صفحه 32 سند)

هیچ گاه رابطه "تشکیلات جبهه" با تشکیلات داخل و خارج قطع نگردیده بود و مرتب از طریق "تشکیلات جبهه" گزارشات به "رهبری مشهد" ارائه و رهنمود خواسته می شد. "تشکیلات جبهه" طبق رهنمون عمل می کرد. فقط این ارتباط زمانی قطع گردید که پلان عملیاتی جبهه بالای شیرآقا فاش گردید و شیرآقا پلان را خنثی نمود و "تشکیلات جبهه" را بدام خود انداخت. جبهه انجینران برای مدت چند روز در محاصره بودند. در مدت این چند روز هیچ گونه رابطه با جبهه گرفته نشد. و «تشکیل خارج از کشور» هیچ گونه ارتباطی در ظرف چند روز گرفته نتوانست و نمی توانست بگیرد، زیرا جبهه از چهار سمت محاصره بود هیچ فردی نه توان بیرون شدن از حلقه محاصره را داشت و نه داخل شدن در منطقه. طوری که در قسمت های قبلی بیان نمودیم، انجینران با ابتکار عمل خود توانستند خود را از مهلکه نجات دهند.

«تشکیل خارج از کشور» (ایران) زمانی "آصف مدیر" را هرات می فرستد که از پائین روی "تشکیلات جبهه" برای قطع رابطه با تسلیمی فشار وارد گردیده و "تشکیلات جبهه" گزارش را به "تشکیلات مشهد" ارائه نموده بود و دستورالعملی که از ایران برای "تشکیلات جبهه" داده شده بود جنبه عملی بخود نگرفته بود. "آصف مدیر" «با مسئولین مطمئن جبهه [تشکیلات جبهه] دیدار به عمل آورده و فیصله رهبری حوزه را» برای "تشکیلات جبهه" ابلاغ نمود، تا "تشکیلات جبهه" «تدارک آمدن هیئت اعزامی شش نفری از ایران را جهت حل عملی مسئله» بگیرد. "تشکیلات خارج از کشور" (ایران) بعد «از تحلیل همه جانبه» اوضاع جبهه تصمیم بر آن می گیرد که چون «از لحاظ امکانات (پول و سلاح) ناتوانیم» لذا قطع رابطه به نفع ما نیست به همین دلیل برای تقویت روحیه تسلیم طلبی «گروپ شش نفری را با دساتیر قاطع» استحکام ارتباط نه «ترک منطقه و تدابیر انتقال به جبهه می فرستد» هرگاه «گروپ شش نفری از رفقای با تجربه و رزمنده» با «دساتیر قاطع ترک منطقه و انتقال جبهه» به جبهه فرستاده شده بود، چرا سید آقا و بعد ماما غلام محمد همراه چند نفر رزمنده به قتل گاه شیرآقا فرستاده شده و تمام شان از دم تیغ شیرآقا گذشتند. "ش. آهن گر" برای برائت خود و شرکا می نویسد که :

«همزمان با رسیدن گروپ شش نفری از رفقای با تجربه و رزمنده ما از ایران، تضادها به تصادم منجر می گردد و عملاً بین جبهه وسایرین مرکزکشیده می شود و دشمن تدارک همه جانبه می بیند.» (صفحه 32 سند)

اصلاً با رسیدن این «گروپ شش نفره» جدل بین "تشکیلات جبهه و شش نفر از یک طرف و فرماندهان جبهه که پیوند تشکیلاتی با "ساما" نداشتند از طرف دیگر بالا گرفت که بالاخره جبهه همراه با شش نفر چاره‌ای جز پذیرفتن خلع سلاح شیرآقا و گروپش را ندارند. وقتی شیرآقا از این پلان مطلع می گردد، او "تشکیلات جبهه" را همراه افرادش به بهانه عملیات نظامی نزد خود می طلبد. این "تشکیلات جبهه" و شش نفر اند که با خوشبینی حاضر اند تا نزد شیرآقا بروند. ابتدا سید آقا را روان می کنند و به تعقیب آن ماما غلام محمد را با چند نفر رزمنده می فرستند. چرا چنین می شود؟ علت آنست که «فیصله قطعی» رهبری مشهد به "تشکیلات جبهه" عدم قطع رابطه است. سید آقا بر مبنای همین فیصله نزد شیر آقا می رود و ماما غلام محمد در حالی که دو نفر (گلاب و ماما عظیم) توسط افراد شیخ

طلاب در همان روز کشته می‌شوند و این موضوع را افراد خارج از "تشکیلات جبهه" به عنوان زنگ خطر برای جبهه و جنگ علیه جبهه اعلام می‌کنند، اما "تشکیلات جبهه" و «شش نفر از رفقای با تجربه و رزمنده» برای این که بتوانند «دستورات قاطع تشکیل خارج از کشور» را در عمل پیاده کنند ماما غلام محمد را با چند نفر به قتل‌گاه روان می‌کنند. بعد خود شان از چهار سمت در محاصره قرار می‌گیرند. اگر جرئت و شهامت "ا. ب" در جبهه نمی‌بود دقیقا 30 نفر باقی‌مانده نیز قتل عام می‌شدند. فیصله غلط و تسلیم طلبانه «تشکیل خارج از کشور» بود که تعدادی از نیروها را به قتل‌گاه روان نمود.

"ش. آهن‌گر" در مورد «گروپ شش نفره از رفقای رزمنده و با تجربه» در مورد اجرای فیصله قاطع تشکیلات خارج از کشور (ایران) چنین می‌نویسد:

«گروپ رفقای تازه رسیده از ایران با خود فیصله های قاطع رهبری حوزه غرب را مبنی بر ترک منطقه همراه دارد؛ ولی با گزارشاتی که از جبهه به دست می‌آورد دل خوش می‌کند. بناءً مسئله را درجبهه به فراندم می‌گذارد، که آن هم نتیجه نمی‌دهد و مقداری وقت را می‌گیرد. درهمین گیر و دار است که دشمن دست و پا می‌کند و طرح های مستشاران نظامی روس را به منصفه اجرا می‌گذارد و با توطئه های غافلگیر کننده، تعدادی از رفقای متعهد، رزمنده، شجاع و وفادار به مردم به شهادت می‌رسند و عرصه بر جبهه تنگ می‌شود.» (صفحه 32 سند)

این شش نفر چگونه «رفقای با تجربه و رزمنده» بودند، به جای این که «فیصله قاطع» "تشکیلات ایران" را عملی کنند، خود شان به «گزارشاتی که از جبهه بدست می‌آورند دل خوش می‌کنند» که با این عمل جبهه را بکام مرگ می‌فرستند؟ دقیقا بحث همان است که در مورد «گروپ شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه نمودیم» یعنی پیاده نمودن «فیصله قاطع» "تشکیلات ایران مبنی بر استحکام رابطه نه چیز دیگر. نویسنده در قسمت یازدهم سندش و قبل از رسیدن «گروپ شش نفر از رفقای رزمنده» چنین می‌گوید:

«قسمت سالم جبهه مؤفق می‌شود جلسات همگانی اضطراری را فراخواند که در آن ها عمدتاً روی حل مسئله جنگ با «جمعیت ...» و احیای مجدد جنگ روسی جروب‌ها بی‌راه انداخته، و چون اکثریت با سالمین بود، توانستند فیصله های لازم و ضروری را به عمل آورند،

که در آن ها ابتدا درجهت محدود ساختن جنگ گام های سیاسی و نظامی برداشته شده و به تحقق پیوست و بعد ها قسمت سالم توانست فیصله هائی در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد. قسمت ناسالم جبهه، که به اقلیت بود، مجبوراً و ظاهراً به فیصله ها تن می داد، ولی از نظر عملی ماهرانه فیصله ها را می شکست در قطعنامه ای که جبهه با اتکاء به بخش سالم خود توانست به تصویب برساند و بیرون دهد نکات آتی به چشم می خورد:»

در این قسمت بخوبی دیده می شود که "ش. آهن گر" می گوید که «قسمت سالم توانست فیصله هائی در قسمت قطع کامل جنگ در جلسات همگانی به عمل آورد» او حتی از تصویب قطع نامه صحبت می نماید که دارای 5 ماده است و تمام موادش توسط جبهه و "رهبری ایران" عملی گردیده است. حال چطور می شود که با آمدن «شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه" با در دست داشتن «فیصله قطعی» "رهبری ایران" جلسه دو باره دایر و «به رفراندوم گذاشته» می شود.

این تناقض گویی بخوبی بیان گر و تثبیت کننده حرف ماست که وقتی جدل بین فرماندهان و "تشکیلات جبهه" به اوج خود می رسد و "تشکیلات جبهه" گزارش را به "تشکیلات ایران" می دهد تشکیلات ایران فوراً دست بکار می شود تا فیصله جبهه جنبه عملی بخود نگیرد. ابتدا "آصف مدیر" را «با 90 فیصد خطر احتمالی» به هرات اعزام می کنند و «فیصله قاطع» "رهبری ایران" را به "رهبری جبهه" می رساند و زمینه «ورود شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه» را به جبهه باز می کند. با رسیدن «شش نفر از رفقای رزمنده و با تجربه» تسلیم طلبان تحت "رهبری تشکیلات ایران" قوی تر می گردد و دوباره موضوع قطع رابطه با خاد مطرح می شود. به نظر ما قسمت ناسالم و تسلیم طلب فقط "رهبری ایران و رهبری تشکیلات" جبهه است. بدین دلیل زمانی که جبهه انجینران موفق می شوند تا فیصله قطعی بر قطع روابط با خاد و شیر آقا، یعنی در قدم اول برداشتن شیرآقا از سر راه و خلع سلاح گروهش و ثانیاً اعلان نمودن جبهه بعنوان یک جبهه مستقل، بر "تشکیلات جبهه" بقبولانند، باز هم فقط "رهبری تشکیلات جبهه" است که از این امر سر پیچی می کند و تعدادی از نیروهایش را به کام مرگ می فرستد.

ماما غلام محمد از سخنرانان معروف دهه چهل خورشیدی و «مسئول سیاسی جبهه و یکی از موسسین نامدار حوزه»، در حالی که انجینران پافشاری دارند که نامه سیدآقا تحت فشار نوشته شده و هم‌زمان با آن گلاب و ماما عظیم توسط افراد شیخ طلاب کشته می‌شوند و جبهه آن را بعنوان زنگ خطر و اعلام جنگ شیرآقا با جبهه اعلان می‌کند، آن قدر احمق بود که این موضوع را درک نکند و به قربان‌گاه برود؟ خیر! او برای تطبیق «فیصله قطعی» "رهبری ایران" به امید واری این‌که بتواند با شیرآقا کنار آید بطرف قتل‌گاه می‌رود. "ش. آهن‌گر" در مورد حادثه اسفناک جبهه و قتل رفقای شان به دست شیر آقا چنین می‌نویسد:

«اینست آنچه جواسیس، بالاثر وضع حاکم درجبهه می‌توانند مسیری را به کژ راه بکشاند و نیروی پرتوان و با عظمت ما را با گرفتن چهار رفیق نامدار و جمعی از یاران شان بشکنند. رفقائی همچون انجینرکریم اسطوره رزم و پیکره نستوه از مسئولین باعظمت نظامی "جبهه‌انجینران" و قوماندان عمومی جبهه، محمد آخندزاده، انقلابی رزمنده کامل عیار (از موسسین جبهه "شجا" و مسئول فرهنگی جبهه)، ماما غلام محمد، رزمنده پرتلاش و با ایمان به توده‌ها (مسئول سیاسی جبهه و یکی از موسسین نامدارحوزه)، استاد واجد، رساله شرف و عصارة مقاومت (معاون مسئول سیاسی جبهه و فرمانده یکی از گروه‌ها) و هم‌زمان و یاران دلیری که گل‌های آزاد نوشگفته‌ای بودند که تند باد حوادث ایشان را پر پر نمود، از ما بگیرد و ما را درسوگ شان درحزنی عمیق فروبرد» (صفحه 32 سند)

هر گاه خواننده تمامی سند ارائه شده "ش. آهن‌گر" را ورق زند بخوبی می‌بیند که "ش. آهن‌گر" انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی را نه در مشی انحرافی ارتجاعی - اسلامیستی، بل که در نهاد فلان "جاسوس" می‌بیند. در حالی که اگر یک خط درست باشد حتی سربازی نداشته باشد سربازانی پیدا خواهد کرد و بالاخره قدرت سیاسی را بدست می‌گیرد و هر گاه خط نادرست باشد اگر قدرت سیاسی را در دست داشته باشد قدرت را از دست می‌دهد. روسیه و چین و حتی گرفتن قدرت سیاسی از طرف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مثال ارزنده است که بما می‌فهماند که بدون یک خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نمی‌توان مسیر درست و اصولی را پیمود و دقیقاً تن به سازش‌های ملی و طبقاتی نداد.

انجینر کریم، محمد آخندزاده و استاد واجد هیچ‌گاه توسط شیرآقا کشته نشدند و فقط ماماغلام محمد «مسئول سیاسی و یکی از مسئولین نامدار حوزه» برای پیاده نمودن «دساتیر قاطع تشکیلات مشهد» با چند نفر به قربان‌گاه رفت.

"ش. آهن‌گر" می‌نویسد که «ماماغلام محمد مسئول سیاسی و یکی از مسئولین نام‌دار حوزه» است، با این هم می‌نویسد که از آن‌چه که در «جبهه می‌گذرد بی‌خبریم» کسی که الفبای مبارزه را بداند می‌فهمد که مسئول سیاسی به هیچ‌عنوان خود سرانه عمل نمی‌کند، بل که مو به مو دستورات مرکزی را اجرا می‌کند. همین دستورات «قاطع» "ش. آهن‌گر" و شرکا بود که سید آقا و ما ماماغلام محمد را با چند تن از یاران شان را به کام مرگ فرستاد.

مرگ سه نفر (انجینر کریم، محمد آخند زاده و استاد واجد) با مرگ ماماغلام محمد بسیار فرق دارد. این سه تن روحیه ضد اشغال داشتند و بطور مرموزی توسط "تشکیلات جبهه" از سر راه برداشته می‌شوند. اما ماماغلام محمد برای پیاده نمودن دستورات قاطع تسلیم طلبانه "تشکیلات ایران" بکام مرگ رفت. به‌تر است که مسئله مرگ‌های مرموز در درون "ساما" را از زبان افرادی که "سامایی" بودند و علیه تسلیم طلبی‌های "ساما" به مبارزه پرداخته بودند بشنویم:

الف: قتل مرموز تعداد افراد در هرات:

«حرکت عملی بسوی تسلیم طلبی در "ساما" ابتدا از هرات آغاز گردید. درگیری‌هایی که در اواخر سال 1359 و اوایل سال 1360 با اخوان در منطقه بوجود آمد، زمینه مساعدی برای داکتر صدیق و آذر بوجود آورد و آنها جبهه هرات را با خاد هرات در حالی ارتباط دادند که خود نیز سلاح و مهمات اخذ شده از دولت را برای جبهه ارسال می‌نمودند، ولی در دوران جبهه یک جناح مخالف ارتباط‌گیری با دولت وجود داشت که از قدرت خوبی نیز برخوردار بود. در جریان درگیری با اخوان و در حالیکه جناح داکتر صدیق و آذر [تشکیلات جبهه] با دولت تماس دارند و کمک دریافت مینمایند و حتی عملیات مشترک علیه اخوان صورت می‌دهند، تعداد زیادی از افراد جناح مخالف ارتباط‌گیری با دولت به صورت‌های مرموزی به قتل میرسند. بطور مثال یکی ازین افراد مخالف بنام "کریم تیمار" کادر برجسته

و قومندان نظامی که در عین حال وجهه و حیثیت خوبی نیز در جبهه دارد، در حالیکه در درون یک خانه نشسته مرمی ای به وی اصابت می نماید و به حیاتش خاتمه داده میشود. بدنبال این قتل، قتل های دیگری نیز بوقوع می پیوندند و افراد زیادی از جناح مخالف از پشت سر تیر میخورند و به شهادت میرسند.»

ب: قتل مرموز فرید و همایون در کوهدامن:

موقعیکه در خزان سال 1360 پیکار و انجینیر زکریا به دستور سخی و آذر با دولت ارتباط می گیرند، جناح مخالف این ارتباط گیری در مرکزیت "ساما" و در بین کادرهای این سازمان بوجود می آید که جناب "سردار" نیز در ابتدا در همین جناح مخالف جای دارد. موقعیکه ارتباط گیری پیکار و زکریا با دولت در سطح مرکزیت و کادرها علنی میگردد (؟) جناح مخالف اقداماتش را بخاطر جلوگیری از تسلیم شدن گروپ ها به دولت آغاز کرده و به بعضی از دسته های نظامی دستوراتی مطابق به مواضع شان می دهند. در یکی از همین روزهایی که بین دوجناح کشمکش در جریان است فرید و همایون که به جناح مخالف ارتباط گیری با دولت تعلق دارند یکجا با جناب "سردار" از ولسوالی سرای خواجه بطرف ولسوالی شکرده حرکت می نمایند. در جریان راه فرید و همایون به شهادت میرسند و جناب "سردار" جان سالم بدر می برد که داستان های زیادی درین مورد بافته شده است. ولی آنچه مسلم است این است که جناب سردار با گروهی از افراد مخالف ارتباط گیری با دولت که در صدد عقب نشینی بخارج از کشور بودند حرکت مینماید، ولی در بین راه به بهانه ای از خارج شدن از کشور امتناع ورزیده داخل کابل میگردد و بعداً در جلسه مرکزیت "ساما" به نفع امضای پروتوکول تسلیمی به دولت رأی میدهد و بحیث نماینده رسمی مرکزیت با دولت در ارتباط میشود و پروتوکول رسمی با دولت امضاء مینماید.

ج: قتل مرموز شهید پردل:

در جریان عملیات مصادره سلاح حسین کوت یکی از کادرهای محلی "ساما" بنام معلم ستار به شهادت می رسد. با وجودی که قاتل شهید از جانب رفقا شناسائی گردیده و نه تنها به مرکزیت "ساما" بلکه به فرمانده و مسئول شکرده نیز در زمینه معلومات داده میشود،

ولی در کوهدامن تبلیغات مرموزی آغاز می‌گردد که معلم ستار توسط پردل به قتل رسیده است. چند ماه بعد از عملیات حسین کوت در حالیکه عملیات مهم دیگری بالای لوی گلپهار در دست اجرا است رفیق پردل بصورت مرموزی مفقود می‌گردد. بدنبال مفقودی پردل تعداد زیادی از طرفداران پردل از "ساما" کناره‌گیری مینمایند زیرا که فکر می‌کنند پردل بدست برادران معلم ستار به همکاری حکیم، سخی و پیکار به قتل رسیده است. این وضعیت ضربت سختی بر "ساما" در کوهدامن وارد مینماید و در تشکیلات کوهدامن پراگندگی زیادی بار می‌آورد. برداشت هائی در مورد این قتل موجود است که حتی پای جناب "رهبر" نیز در آن کشانده میشود، تا آن حدی که وی دستور دهنده قتل به حساب می‌آید.

بعد از مفقودی و شهادت پردل رهبری سیاسی و نظامی کوهدامن بدست سخی و رفقاییش می‌افتد و در پولینوم دوم مرکزیت "ساما" بنا به پیشنهاد سخی، "رهبر" صاحب که نه عضو مرکزیت است و نه حتی یکی از اعضای شرکت کننده در کنگره "ساما" بحیث عضو دفتر سیاسی "ساما" پذیرفته می‌شود. رهبری سیاسی و نظامی ای که بعد از شهادت پردل در کوهدامن بوجود می‌آید در سال 1360 با دولت ارتباط می‌گیرد و با تأیید مرکزیت پروتوکول تسلیمی با دولت را امضاء می‌نماید.» (مجموعه اسناد تاریخی - صفحه 207 - تاکیدات از ماست)

طوری که قبلاً بیان نمودیم محمدآخند زاده از پشت مرمی خورده بود "تشکیلات جبهه" او را به شفاخانه حوزه وی هرات فرستاد که طبق دستور روس‌ها با یک امپول به حیاتش خاتمه داده می‌شود. و استاد واجد را آگاهانه در منطقه‌ای می‌فرستند که مرگش حتمی است. گرچه فرماندهان جبهه به‌ترین افراد جنگی را برایش می‌دهند اما "از طریق جبهه برای شیرآقا دستور داده می‌شود تا افرادش را تعویض کند. که چنین می‌شود و زمانی که جنگ شروع می‌شود تمام افراد سنگر را رها می‌کنند و او تنها می‌ماند و اخوان او را در سنگرش می‌کشد. بعد از کشته شدن این افراد است که جبهه علناً به خاد تسلیم می‌شود و آمد و شد بطور علنی بین شان صورت می‌گیرد. این مسئله بیان‌گر آنست که برداشتن افراد سالم (ضد تسلیمی و تسلیم طلبی) به شکل زنجیره‌ای در "ساما" سازمان داده شده است. بخاطر بدست آوردن «امکانات (پول و سلاح)» باید به‌ترین نیروهای ضد اشغال و رژیم

دست‌نشانده از میان برداشته شود تا زمینه بدست آوردن (سلاح و پول) برای تسلیم طلبان مساعد گردد. ش. آهن‌گر" بعد از فروپاشی جبهه انجینران در توصیف جبهه چنین می‌نویسد :

«واما همانطور که در وجود جبهه انجینران، هرات رونقی دیگر داشت، باعدم آن رنگی دیگر گرفت.

1- جبهه انجینران با بجای گذاشتن شهدای پاکبازی که عاشقانه سر در رهی توده ها گذاشتند و درس عشق را آموختند، خصم بودنش را با خصم مردم، با خون بهترین عزیزانش ثبت تاریخ خونین توده ها نمود و از این لحاظ پرستیژسیاسی شایانی کسب کرد.

2- آن عده دغل بازان سیاسی که چشم بسته و به ناحق علل درگیری فی مابین احزاب را وجود "جبهه انجینران" قلمداد می کردند، بازار دروغ بافی های شان کساد شده و خود به جای پنداشته خویش قرار گرفتند. اینک پس از خروج جبهه از منطقه زد و خورد های گروه های تنظیم های اسلامی همچنان ادامه دارد.

3 - تعداد زیادی از گروه های داخل هرات که به نحوی از انحا در زیر جو کارسیاسی - نظامی "جبهه انجینران" قرار داشتند، در عدم موجودیت این جبهه، روس مکار توانست علناً آن ها را بچاپد و در بست مَهر خود را بر آن ها به چسباند.

4 - در نبود "جبهه انجینران" در محل، تضاد های عینی درون احزاب اسلامی که در موجودیت گروه ما نهان مانده بود، یک دم شگوفا شد و به پارچه شدن پر قدرت ترین گروه های ارتجاعی داخل هرات انجامید.

5 - روس ها که از بازگشت انجینران با توانی بیشتر، هراس داشتند و دارند، تمام نیروهائی را که در جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب برای زدن انجینران مخفیانه کمک می کردند، علناً در یک شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دوجبهه خصم را نیز آشتی دادند.» (صفحه 32 سند)

"ش. آهن‌گر" در ماده اول می‌گوید که «جبهه انجینران با بجای گذاشتن شهدای پاکبازی... از این لحاظ پرستیژ سیاسی شایانی کسب کرد.»

ما به آن جان‌باختگانی که در جبهه با قلب پاک علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست مبارزه نمودند مانند انجینر کریم، محمد آخند زاده و استاد واجد سر تعظیم فرود می‌آوریم، اما با صراحت می‌گوئیم خونی که به خاطر تسلیمی و تسلیم طلبی ریخته شده نه تنها «از لحاظ سیاسی پرستیژ شایانی کسب» نکرده، بل که "پرستژ سیاسی و حیثیت جمعیت العلما" را به خاک یک‌سان نمود و بعنوان خیانت ملی ثبت تاریخ گردیده است. اگر تسلیم شدن و تسلیم طلبی «از لحاظ سیاسی پرستیژ شایانی کسب» می‌کند پس خیانت ملی چیست؟ طبق همین فورمول است که کتاب قطور تسلیم طلبی را به رشته تحریر در آورده و پارلمان تاریزم را ترویج نموده است.

او در ماده دوم می‌گوید: «آن عده دغل بازان سیاسی که چشم بسته و به ناحق علل درگیری فی مابین احزاب را وجود "جبهه انجینران" قلمداد می‌کردند، بازار دروغ بافی های شان کساد شده و خود به جای پنداشته خویش قرار گرفتند. اینک پس از خروج جبهه از منطقه زد و خوردهای گروه های تنظیم های اسلامی همچنان ادامه دارد.»

اولا این که نقل قول فوق الذکر از لحاظ ادبی مشکل دارد، زیرا موضوع بحثی تقریباً به 38 سال گذشته ارتباط دارد، «اینک و ادامه دارد» به حال مرتبط می‌باشد. «اینک» یک کلمه زاید است و قسمت آخر جمله باید این‌گونه نوشته می‌شد: «... پس از خروج جبهه از منطقه زد و خوردهای گروه‌های تنظیم‌های اسلامی هم‌چنان ادامه پیدا کرد» و ثانیاً در ماده پنجم بحث ماده دوم را رد نموده است به بحث ماده پنجم توجه نمایید: «روس‌ها که از بازگشت انجینران با توانی بیشتر، هراس داشتند و دارند، تمام نیروهای را که در جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب برای زدن انجینران مخفیانه کمک می‌کردند، علناً در یک شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دوجبهه خصم را نیز آشتی دادند»

بحث ماده پنجم در حقیقت بیان‌گر آنست که "دغل باز سیاسی" فقط آقای "ش. آهن‌گر" است که هیچ‌گاه حاضر نیست که حقایق را بیان نماید. اصل حقیقت همین است که نه وجود جبهه انجینران، بل که تسلیمی و "مشی تسلیم طلبانه" ارتجاعی "رهبری ایران" علل

درگیری بین "جمعیت اسلامی" و "جمعیت العلما" گردیده بود. چنانچه پس از به قتل رسیدن تعدادی از تسلیم طلبان و تن دادن "رهبری" تسلیم طلب به خروج از منطقه جنگ بین دو حزب متذکره به صلح منجر گردید و لومپنیزم "جمعیت العلما" در خدمت لومپنیزم "جمعیت اسلامی" در آمد که تا فروپاشی رژیم مزدور این رابطه میان شان وجود داشت و اصلا دیگر جنگی میان شان بوقوع نپیوست.

در ماده چهارم چنین می گوید: «درنبود "جبهه انجیران" در محل، تضاد های عینی درون احزاب اسلامی که در موجودیت گروه ما نهان مانده بود، یک دم شگوفا شد و به پارچه شدن پر قدرت ترین گروه های ارتجاعی داخل هرات انجامید.»

بوضوح دیده می شود که ماده چهارم با ماده پنجم کاملا در تناقض قرار دارد. در ماده پنجم می گوید که «روس ها ... جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب ... در یک شبکه متمرکز ساختند و به اصطلاح آن دو جبهه خصم را نیز آشتی دادند» اما در ماده چهارم از شگوفا شدن «تضادهای عینی درون احزاب اسلامی» و "پارچه شدن پر قدرت ترین گروه های ارتجاعی داخل هرات" صحبت می نماید.

"ش. آهن گر" بجای آن که روش روشن واقع بینانه را که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها آن را در پیش گرفته است اتخاذ کند، بر عکس شیوه های تحریف رویدادها و وارونه ساختن حق و باطل را که سیاست مداران بورژوازی همواره بدان متوسل می شوند، در پیش گرفته است. لنین گفته است: «روش شرافتمندانه در زمینه سیاسی تظاهر وجود قدرت است. بکار بردن فریب و نیرنگ در سیاست نشانه سستی است» مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها همیشه روش شرافتمندانه را اتخاذ کرده و همیشه به رویدادها احترام می گذارند. مائوتسه دون می گوید: «تنها کسانی که در زمینه سیاسی رو به انحطاط گذاشته اند، با اتکاء به دروغ سازی بسر می برند، رویدادها از هر چیز گویاتر و رساترند، رویدادها به ترین گواهانند، بگذار به رویدادها مراجعه کنیم.»

وقتی "ش. آهن گر" به جعل تاریخ و دروغ سازی متوسل می شود به این معناست که «در زمینه سیاسی رو به انحطاط گذاشته» است.

واقعیت رویدادهای هرات از چه قرار است؟ مشی تسلیم طلبانه "محفل هرات" علل اصلی درگیری میان "جمعیت اسلامی" و "حرکت انقلاب" در هرات گردید. این درگیری تا زمانی که مشی تسلیم طلبانه "محفل هرات" و یا به تر بگوئیم "ساما" در جبهه وجود داشت درگیری ادامه پیدا نمود. پس از خروج رهبری تسلیم طلب از منطقه نه تنها «پر قدرت‌ترین گروپ» پارچه نگردید، بل که هر دو حزب کنار هم نشسته و آشتی نمودند و این صلح میان "جمعیت اسلامی" و "حرکت انقلاب" تا زمان سقوط رژیم پوشالی و قدرت‌گیری جهادی‌ها ادامه یافت، و "جمعیت اسلامی" به پر قدرت‌ترین "نیرو در هرات تبدیل گردید.

"ش. آهن‌گر" در مورد جبهه شرق سرک هرات می‌گوید که:

«جبهه با دستاوردهای عظیمش، نواقص و کمبودهایی بس بزرگ را نیز همراه داشته که در اینجا فرازهایی از آن را می‌نگاریم:» (صفحه 33 سند)

«جبهه جوان از نظر کادرهای سیاسی آگاه و باتجربه، با ازدست دادن رفقای بزرگوار، به قلت دچار شد و همین امر از انضباط و استحکام آن کاست و تشکیلات جبهه در مجاری غیر واحد و غیر اصولی کشیده شد. نتیجه آن در آخرین تحلیل، تبارز روحیه نظامی‌گری در جبهه است که کمترین تحلیل‌های سیاسی وسیع و همه جانبه ترتیب اثر می‌نهد.

چند گانگی تشکیلات پشت جبهه و رهنمودهای گوناگون، متفاوت و متضاد، که بعضی را جواسیس می‌ساختند، به ناباوری‌ها، عدم اعتقاد و پارچه شدن بیشتر ساخت تشکیلاتی جبهه منجر می‌گردد؛ و این خود فضای مساعدی می‌شود به بهره برداری جاسوس و نفوذ بیشتر در جبهه.

عدم امکانات وسیع جهت رفع مشکلات وسیع نظامی جبهه به دست و پاگیر شدن جبهه در این ساحه منتج گردیده و جبهه را به ماجراجویی سوق می‌دهد که ما مظاهر آن را در عملکرد دیدیم.» (صفحه 34 سند)

خواننده بخوبی متوجه می‌شود که "ش. آهن‌گر" چگونه تسلیم شدن و خیانت ملی را بعنوان «دست‌آوردهای عظیم» می‌ستاید. و بعد به «نواقص و کمبودهای عظیم جبهه» اشاره می‌کند. این بدان معناست که تسلیم شدن به اشغال‌گران برای "ش. آهن‌گر" یک «دست

آورد عظیم» است. او می‌خواهد این مطلب را بیان کند که اگر این «نواقص و کمبودهای عظیم» نمی‌بود جبهه به شکست رو برو نمی‌گردید. برای "ش. آهن‌گر" خط و مشی هیچ ارزشی ندارد. او نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد این شکست فاجعه آمیز را از دید خط و مشی تسلیم طلبانه به بحث بگیرد، بناءً خود را این در و آن در می‌زنند تا راهی برای برائت خود از تسلیم نمودن نیروهای رزمنده و ریختن خون تعدادی در زیر لوای تسلیمی و تسلیم طلبی پیدا نماید. مسئول این همه خیانت‌های ملی نه افراد و اشخاص و نه کمبودات و نواقص است، بل که مشی تدوین شده "آیژک" است که می‌خواست «اندیشه پرولتاریا را برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» منطبق گردانند. گرداننده اصلی این مشی ارتجاعی - اسلام‌یستی "ش. آهن‌گر و نعیم ازهر" اند.

چرا "ش. آهن‌گر" همیشه از کمبود و نواقص صحبت مینماید، نه از انحرافات و خیانت ملی؟ تسلیمی و تسلیم طلبی یک خیانت ملی طبقاتی است که "ش. آهن‌گر" و شرکا از زمان اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران سوسیال امپریالیست تا کنون مرتکب شده اند. باید به این تومور خبیثه بعنوان یک خیانت ملی برخورد انتقادی صورت گیرد. چرا "ش. آهن‌گر" به این تومور خبیثه بعنوان خیانت ملی برخورد نمی‌کند، بل که می‌خواهد آن‌را بعنوان "کمبود و نواقص" بررسی کند؟ دلیلش روشن است، او تسلیم طلبی را در مشی ارتجاعی - اسلامی خویش پذیرفته و می‌خواهد به خواننده طوری موضوع را قابل فهم سازد که اگر این کمبودات و نواقص نمی‌بود ما این شکست را متحمل نشده، بل که به موفقیت‌های نایل می‌شدیم!! ما این موضوع را با بحث‌های قبلی "ش. آهن‌گر" مقایسه می‌نمائیم تا خواننده به تریه قلب کاری "ش. آهن‌گر" متوجه شود.

"ش. آهن‌گر" کمبودات را در چهار ماده بررسی نمود. به این بحث توجه نمائید:

1- عدم تشکیل آگاه و با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد دردرون جبهه متناسب باکار عظیمش.

2- نداشتن متکای تشکیلاتی پشت جبهه ئی به عنوان رهبری کننده آگاه، باتجربه، مستحکم و دارای اوتوریتته واحد و مرکزی تا بتواند پاسخگوی نیازهای عظیمش باشد، چه پلورالیسم حاصله چندگانگی آورده بود.

3- نداشتن امکانات وسیع جهت حل مشکلات نظامی جبهه.

4- نفوذ عناصر جاسوس در درون جبهه، بالائزناقص نامبرده فوق.

اگر در درون جبهه یک «تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» وجود نداشت اولاً چرا "ش. آهن گر" و شرکا این نیروها را به قربان گاه فرستاد و خون تعداد زیادی را در مسیر تسلیم طلبی ملی ریخت؟ و ثانياً اگر چنین تشکیلی در درون جبهه وجود نداشت پس چرا "ش. آهن گر" در قسمت هشتم سندش ساخت تشکیلاتی جبهه را این قسم بیان نموده است؟

«ساخت تشکیلاتی جبهه در این لحظه چنین بود :

- شورای رهبری جبهه
- قوماندانی نظامی جبهه
- کمیته فرهنگی
- کمیته مالی
- شعبه صحی

1 - شورای رهبری مرکب از پنج رفیق - مسئول سیاسی جبهه، مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاون اول قوماندان عمومی و مسئول فرهنگی - بوده است.

2 - قوماندانی نظامی جبهه شامل اجزای زیر بود: مسئول نظامی، قوماندان عمومی، معاونین قوماندان عمومی، که یکی از آن ها مسئول آموزش تئوری های نظامی بوده، و فرماندهان گروپ های نظامی.

3 - کمیته فرهنگی از مسئول فرهنگی و کادرهائی چند ترکیب گردیده بود. این کمیته ضمن تهیه اوراق و اعلامیه ها، مسئول تهیه و تدریس مواد آموزشی به اعضای جبهه و تشکیل حلقات سواد آموزی به مردم قریه های تحت پوشش کاری جبهه بود.

4 - کمیته مالی شامل آمر مالی و خزانه دار.

5 - شعبهٔ صحتی دارای سه داکتر و چهار معاون داکتر بوده است. شعبهٔ صحتی در رسیدگی امور صحتی به مردم شب و روز نمی شناخت و پرسونل طبی اش همیشه مصروف مداوای مردم بودند.» (قسمت هشتم صفحه 24)

"ش. آهن گر" در ماده اول نواقص و کمبودات را در «عدم تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» می بیند، اما در قسمت هشتم سندش کاملاً از یک «تشکیل آگاه با تجربه، منضبط، مستحکم و واحد» صحبت می نماید. "ش. آهن گر" از این تناقض گویی یک هدف را دنبال می کند و آن این که می خواهد روی تسلیمی و تسلیم طلبی هایش پرده استتاری بکشد و این هم غیر ممکن است، زیرا تسلیمی و تسلیم طلبی "ش. آهن گر" و شرکا هم چو آفتاب روشن است.

به تناقض گویی دیگرش در ماده دوم توجه نمائید: او در ماده دوم مدعی است که «نداشتن متکای تشکیلاتی پشت جبهه ئی به عنوان رهبری کنندهٔ آگاه، با تجربه، مستحکم و دارای اوتوریتتهٔ واحد و مرکزی تا بتواند پاسخگوی نیازهای عظیمش باشد» به همین دلیل جبهه به شکست منجر گردید

حال می بینیم که در قسمت سوم سندش در مورد خط مشی تشکیلاتی چه چیزی را بیان نموده است:

«در میزان ۱۳۵۷ اش اساسات تئوریک یک مشی حاصل آمد و ارائه شد، که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می داد (اثری به نام "از تضاد چه می دانیم و راه حلش را چه گونه می یابیم؟"). پس از آن آثاری دیگر به دست آمد، تا این که در ثور ۱۳۵۸ ش، در نتیجهٔ کار و پژوهش پراج رفقای مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم (این اثر برنامه گونه با امضای "آیژک" منتشر شد و به همین نام شهرت یافت). این طرح، مشی مستقل ملی که مشعلدارش اندیشهٔ پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی و رادیکال (به مفهوم انقلابی و نه بنیادگرایانه)، هر چند زودگذر و مقطعی، استتار می یابد. (این اثر را در پروسهٔ وحدت جنبش، به محافل دیگر هم دادیم و بعداً از آن

در تدوین برنامه "ساما" بهره گرفته شد. (قسمت سوم سند - صفحه 11 و 12- تاکیدات از ماست)

هر گاه به قسمت سوم سند "ش. آهن گر" توجه نمائید قبل از این بحث او به تمام معنی علیه خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین به مبارزه برخاسته و خصومتش را با آن به نمایش گذاشته است. او این سبک کار را یک سبک کار مضحک خوانده و ادعا نموده که آن را درهم شکسته اند و سبک جدیدی را بنیان گذاری نموده اند. و مدعی است که این سبک جدید «طرح برنامه و کار ارزنده بود» و «خط کلی این برنامه، فراگیری تیوری عمومی و تجارب تاریخی بود برای انطباق در شرایط کشور» بعد از همه توصیف می گوید که «در میزان 1357 ش اساسات تیوریک یک مشی حاصل آمد و ارائه شد، که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می گفت!» او این خط و مشی را خط مشی «مستقل ملی که مشعل دارش اندیشه پرولتاریا است و بر آمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادی بخش، در پوششی اسلامی ...» استتار می یابد. این تناقض گویی هویت اصلی "ش. آهن گر" را بخوبی بیان می کند. و نشان می دهد که واقعا به خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" پشت پا زده و آن را «در هم شکسته است»

بخوبی مشخص است که نه تنها در درون جبهه بل که بیرون از جبهه هم تشکیلی برای رهبری جبهه وجود داشته است. "ش. آهن گر" برای این که مسئولیت تسلیمی و تسلیم طلبی را از شان خود پائین گذارد به چنین تناقض گویی متوصل می شود.

بعد از همه این تسلیمی و تسلیم طلبی بکار بردن کلمه انقلابی دیگر واقعا وقاحت تسلیم طلبانه می خواهد. "ش. آهن گر" باید پی برده باشد که بیرون شدن این کلمات از دهان او و شرکایش را امروز دیگر کسی قبول نمی کند. انعکاس این صداها فقط برای خودشان خوش آیند است.

"ش. آهن گر" بخوبی می داند که طرح و تدوین مشی ارتجاعی - اسلامیستی (ادغام اندیشه پرولتری با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی) در حقیقت دست کشیدن از انقلاب است. یا بعبارت دیگر دست کشیدن از انقلاب به معنای محکوم نمودن توده ها به بردگی ابدی،

محکوم کردن آنان به تحمل مصائب و تلفات بی حد برای همیشه می‌باشد. امروز ما این مصائب و تلفات بی حد را در مشی تدوین شده "ش. آهن‌گر" بخوبی شاهد هستیم.

هر گاه گروه رهبری خط مشی غیر انقلابی (غیر مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) را در پیش گیرد و تشکل خود را به یک تشکیل تسلیم طلبانه رفرمیستی مبدل سازد، در آن صورت این تشکیل هژمونی خود را از دست داده، و منجر بدان می‌شود که نیروهای تحت رهبری اش دچار تلفات سنگین و بیهوده گردند.

چنانچه تشکلی نتواند اشتباهات و انحرافات خود را انتقاد و اصلاح نماید در سرایشی اپورتونیزم لغزیده و به زائیده امپریالیزم و بورژوازی ارتجاعی مبدل خواهد شد. ما این لغزش را در وجود "ش. آهن‌گر" در مدت 41 سال و بخصوص 18 سال گذشته بخوبی مشاهده نمودیم. او مدت‌های مدیدی در تسلیمی غرق بود و بعد زیر نام "ادامه دهندگان ساما" به تسلیم طلبی روی آورد و به تعقیبش "عقاب" را بعنوان ارگان مرکزی "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به چاپ رساند. و بعدا بعنوان فردی مستقل خود را متبازر نمود و حالا از مشی مرده ارتجاعی - اسلامی بدفاع برخاسته است. این چرخیدن‌ها خصوصیات اساسی اپورتونیزم می‌باشد.

"ش. آهن‌گر" بخوبی می‌داند که از مارکس تا مائو بر این امر تاکید ورزیده اند که «مهم‌ترین تجربه جنبش بین المللی کمونیستی اینست که پیشرفت و پیروزی انقلاب وابسته به وجود یک حزب انقلابی پرولتری است. ضروریست که یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. ضروریست که یک حزب انقلابی مبتنی بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینیزم وجود داشته باشد و دارای سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی باشد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که بتواند حقیقت عمومی مارکسیزم - لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلابی کشور خود تطبیق دهد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که بتواند بین رهبری و توده‌های وسیع مردم پیوند فشرده‌ای برقرار سازد. ضروریست که حزب انقلابی وجود داشته باشد که قادر باشد از حقیقت با قاطعیت پیروی کرده و اشتباهات را تصحیح نماید و انتقاد و انتقاد از خود را بکار برد.» (نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در پاسخ به نامه مورخ 30 مارس سال 1363 کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد

شوروی) هرگاه چنین حزبی وجود داشته باشد هیچ جاسوسی را مجال آن نیست که خط مشی اصولی را کاملاً منحرف نماید، بل که حزب انقلابی بر مبنای اصولی علمی و دقیق مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خویش مواظب همه چیز بوده و جاسوس را می‌تواند شناسایی نموده و با آن برخورد انقلابی نماید. هر گاه مشی ضد انقلابی که می‌خواهد «اندیشه پرولتری را با برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی» برای رهبری جنبش توده‌ها ارائه نماید چنین تشکیلی معجون کاملی از هر چه بخواهی هست و هیچ‌گاه قادر به رهبری مبارزه انقلابی توده‌ها وسیع مردم نبوده و قادر نیست به رسالت خطیر تاریخی پرولتاریا را جامه عمل بپوشاند.

قسمت سیزدهم

"ش. آهن‌گر" قسمت سیزدهم بحث خود را با جبهه سازی غرب سرک این‌طور آغاز می‌کند:

« c - جبهه غرب سرک:

1 - جبهه اول (میزان ۱۳۵۸ - حوت ۱۳۵۸ ش)

2 - جبهه دوم (حمل ۱۳۵۹ - حوت ۱۳۶۰ ش)

جبهه اول - آن سان که تذکر رفت، یک هدف سفر و کار رفقا درایران، راه یافتن به جبهات نبرد یا به اصطلاحی که وقت رفقا می‌گفتند "یافتن جای پائی درجبهات جنگ" بود، که برقراری روابط با دفتر "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب" اولین دریچه ایست به منظور آن راه یابی. انجام چنین امری نیاز به شناخت عمیق از چگونگی روابط بین جبهات و کمیته‌ها، چگونگی ترکیب و کیفیت جبهات و چگونگی موقعیت جبهات در مناطق و چگونه بودن عملکرد مجاهدین داشت؛ تابتواند چگونه وارد شدن به جبهات را دریابد. طبیعیست که بسر رساندن این وظیفه برای روشنفکر انقلابی کاری پر از انواع خطرها، منجمله خطر جانی است. با اینحال برای رسیدن به این شناخت، "ولید" به مثابه اولین روشنفکرانقلابی در این حوزه، وظیفه می‌گیرد که از طریق "جمعیت‌العلماء" امکانات آن رهسپار کنار مرز شود،» (قسمت سیزدهم صفحه 34 سند - تاکیدات از ماست)

"ش. آهن‌گر" می‌گوید که «برقراری روابط با دفتر "جمعیت‌العمای حرکت انقلاب" اولین دریچه ایست به منظور» راه یابی به جبهه! برقراری این روابط در حقیقت تسلیم طلبی طبقاتی است. ما فکر می‌کردیم که حد اقل "ش. آهن‌گر" به این نکته آگاهی دارد و روی این تسلیمی و تسلیم طلبی طبقاتی انگشت انتقاد بگذارد و ضربات وارده را ناشی از این تسلیم طلبی بررسی نماید، اما علاوه بر این که او این کار را نمی‌کند، بل که آن را مورد تأیید قرار داده است و به این تسلیم طلبی افتخار می‌کند. تسلیم طلبی طبقاتی توده‌های ستمدیده را به رفرمیسم می‌کشاند. هرگاه نتوانیم بر تسلیم طلبی طبقاتی غلبه کنیم غیر ممکن است

که بتوانیم جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را علیه اشغال‌گران را با کامیابی به پیش بریم، بدین ملحوظ دفاع از میهن غیر ممکن می‌گردد.

در این قسمت سوال این طور مطرح می‌شود که آیا باید توده‌های ستم‌دیده را در مقاومت علیه اشغال‌گران تا سطح مقاومت همگانی که احزاب و سازمان‌های انقلابی آن‌را توصیه می‌کنند ارتقاء دهیم و یا این‌که احزاب و سازمان‌های انقلابی راتا سطح توده‌های عوام و احزاب ارتجاعی تنزل دهیم؟

طوری که معلوم می‌گردد که "ش. آهن‌گر" مورد دومی را انتخاب نموده است. مگر او نمی‌داند که تسلیم طلبی طبقاتی نیروی ذخیره تسلیم طلبی ملی است؟ علت تسلیم طلبی ملی "ش. آهن‌گر" و شرکا دقیقاً در تسلیم طلبی طبقاتی آن‌ها نهفته بود. مائوتسه دون در این زمینه می‌گوید:

«تسلیم طلبی طبقاتی در واقع نیروی ذخیره تسلیم طلبی ملی است و زیان‌مندترین گرایش است که به اردوگاه جناح راست کمک می‌رساند و جنگ را به شکست می‌کشاند، برای تامین آزادی ملت چین و توده‌های زحمت‌کش و برای تقویت مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی ما باید به مبارزه با گرایش تسلیم طلبی طبقاتی در درون حزب کمونیست و در صفوف پرولتاریا بر خیزیم و این مبارزه را در تمام شئون کار خود گسترش دهیم.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 99)

"ش. آهن‌گر" به این تسلیم طلبی افتخار نموده و می‌گوید که «"ولید"، به مثابه اولین روشنفکرانقلابی در این حوزه، وظیفه می‌گیرد که از طریق "جمعیت العلما" امکانات آن رهسپارکنارمرزشود،»

این بحث بخوبی بیان‌گر آنست که اولین شخصی که تن به تسلیمی و تسلیم طلبی طبقاتی داده "ولید" و شرکا بوده‌اند. آن‌ها برای بدست آوردن "امکانات" کاملاً در "جمعیت العلما" منحل گردیدند. چنین شخصی و اشخاصی را نه تنها نمی‌توان انقلابی نامید، بل که عناصر ضد انقلابی اند که به طبقه زحمت‌کش کشور خیانت ورزیده است.

"ش. آهن‌گر" شروع جبهه در غرب سرک هرات را اول «میزان 1358 - حوت 1358 ش» می‌گوید. طوری که در قسمت‌های قبلی بیان نمودیم، باز هم می‌گوئیم که این تاریخ سازی جعلی است. زیرا "ش. آهن‌گر" در همین قسمت (سیزدهم سندش) از رفتن نیزک به جبهه غرب سرک یاد می‌کند، در این بحث "ش. آهن‌گر" توجه نمائید:

«واینست اولین جبهه ای که به وسیله ما در "جمعیت علمای حرکت انقلاب" تاسیس می‌شود. وبه دورفیک (ولید و نیزک) از طرف حوزه وظیفه و رهنمود داده می‌شود تا به عنوان اعضای این جبهه راهی منطقه شوند، که چنین می‌شود، اما بعدش چه؟» (صفحه 35 سند)

طوری که قبلا بیان نمودیم که نیزک اصلا به محفل هرات سرکاری نداشت، او در ابتدا همراه اقوامش با داکتر هادی بختیاری غباری بود و بعد از آن به عضویت "سازمان مردم" در آمد و اواخر دلو و اوایل حوت سال 1358 خورشیدی به ایران رفت و تا اوایل سال 1359 خورشیدی همین عضویت را داراست و از اوایل سال 1359 خورشیدی توسط "ش. آهن‌گر" به "ساما" جذب گردید. اما "ش. آهن‌گر" مدعی است که او و نیزک در میزان 1358 خورشیدی به تکاپوی جبهه داخل افغانستان آمدند!

"ش. آهن‌گر" برای تبرئه خود قیام 24 حوت 1357 خورشیدی را قیام خود بخودی می‌خواند:

«آنچه ازین تجارب حاصله می‌آموزیم اینست که: درمناطق مورد نظرم، پس از شکست جنبش خود بخودی ۲۴ حوت، با استفاده از ریخت وپاش آن، بیشتر آن عده ای که به عنوان فرمانده، سرپرست یا تشکیل دهنده و یا سازمانده جبهات سربلند کرده اند، یا قاچاقچیان مشهوراند و یا دزدان بنام، یا کاکه جوان های مغروراند ویا بند و زندان کشیده های نامدار این خیل. ونیز آن عده جوانان روستائی که خون شان برای جنگ با دولت دستنشانده از ۲۴ حوت تاکنون گرم است و درجوش؛ درپی آنند تاکجا کس نامداری را بیابند و به عضویت جبهه وی درآیند. همچنان کمیته ها (تنظیم ها ی مستقردرایران) پیوسته درتلاش جذب و جلب اینگونه شخصیت های مشهور و منشور بودند تا آنان را مسلح نمایند وامکانات خویش را دردسترس شان گذارند.

ما نیز با درک این واقعیت ناگزیر برآن شدیم تا این چنین امکانی را باید بدست آوریم و بدینگونه توانسته باشیم در قدم اول راهی را برای رسیدن به جبهه بازنمائییم. لذا رفقائی که مسئولیت کار جبهه ای داشتند وظیفه گرفتند تا جهت دست یافتن به همچو امکانی خود در جست وجو باشند واز آنچه در توان دارند استفاده کنند.

بر حسب و اساس این وظیفه و پیگیری رفقای مسئول بخش کار جبهه ای از وظایف محولهٔ شان، رفیق "ولید" مؤفق می شود تا یکی از این گونه آدم های نامی و مشهوری را که بین همقطاران خویش نیز سره بوده و گردن غیرتش بلند و هنوز پای به عرصه گاه نبرد ضد تجاوز نگذاشته است، و نیز مردم محل، نزدیکان و اطرفیانش و کمیته ها (احزاب اسلامی) از او دعوت می نمایند تا به عنوان مؤسس و فرمانده یک جبهه قدم به میدان گذارد، باشناسائی قبلی و رابطه ای که در زندان با او داشته است، جذب نماید و از طریق "جمعیت علمای حرکت انقلاب" از او دعوت می کند؛ که او این دعوت رفیق "ولید" را می پذیرد و آمادهٔ مسلح شدن و تأسیس جبهه در منطقه می شود. ازین طریق است که نخستین قدمگاه ما به سوی نبردگاه بازمی شود، تامشی انقلابی در دست داشتهٔ خویش را در پهنهٔ رزمگاه که سینهٔ پراتیک انقلابی است به آزمون گذاریم.

درین زمان کمیتهٔ که ما آن را برای استفاده برگزیده ایم در ایران قدرت تسلیحاتی ندارد تا در دسترس جبهات متشکله قرار دهد، بلکه هنوز تهیهٔ سلاح بردوش خود مجاهدین است و آنانی که از این سوی مرز راهی دیار خویش برای مقابله با تجاوز و انجام امر جهاد اند، کوله پشتی شان با کاغذ پاره هائی از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و... پر می شود. تا با کوله پشتی پر از کاغذ به جنگ کوله پشتی مملو از نارنجک بروند» (صفحه 35 سند - تاکیدات از ماست)

"ش. آهن گر" با خود بخودی خواندن قیام 24 حوت 1357 خورشیدی فکر می کند که می تواند خود و شرکا را تبرئه نماید. قیام 24 حوت 1357 خورشیدی اصلا خود بخودی نبود. طوری که بیان نمودیم که تاریخ قیام 24 حوت 1357 خورشیدی هرات از روز سه شنبه 22 حوت آغاز گردید. در روز 22 حوت قیام مردم ولسوالی پشتون زرغون تحت رهبری مولوی غلام حیدر شروع شد و در روز چهارشنبه 23 حوت قیام مردم ولسوالی

غوریان و ولسوالی شنندند آغاز گردید فقط در قیام مردم ولسوالی غوریان اخوان نقشی نداشت و نقش مولوی‌ها نیز کم‌رنگ بود، زیرا نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین (بخش مدافعین) از همان ابتدای کودتای 7 ثور علیه کودتای ننگین ثور موضع گرفتند و به تبلیغ و ترویج علیه کودتا چپان پرداختند و زمینه ساز قیام 23 حوت 1357 خورشیدی در ولسوالی غوریان نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین بودند. قابل یاد آوری است که این نیروها از جمله مدافعین جریان دموکراتیک نوین بودند و هیچ ارتباطی به انتقاد یون و یا "محفل هرات" نداشتند. در راس قیام ولسوالی غوریان دو نفر قرار داشت که یکی مربوط به جریان دموکراتیک نوین بود و دیگر از افراد با نفوذ که می‌توان گفت که از جمله دهقانان مرفه بود که از محبوبیتی خوبی بین مردم غوریان برخوردار بود.

ربانی، گلبدین و مولوی محمد نبی متحداً زیر نام "جمعیت العلما" با همکاری دولت ایران چهار گروه را زیر رهبری گل احمد تیزان، کمال قلبه گز، شیرآقا چونگر و گل احمد مشهور به گلک کور مسلح نموده و شب 24 حوت 1357 خورشیدی به هرات روان نمودند و صبح 24 حوت ساعت 7 صبح آن‌ها جنگ را از درب قندهار شروع نمودند هم‌زمان با این قیام افراد مشخصی در قریه جات عکس‌های گلبدین، ربانی و مولوی محمد نبی را به دیوارها نصب نمودند (زیر عکس هر کدام جمعیت العلما نوشته بود) و مردم را به قیام دعوت می‌نمودند، به ساعات 9 صبح قیام قریه جات حومه شهر را در بر گرفت و مردم به شهر ریختند و تا ساعت 2 بعد از ظهر قریه جات ولسوالی‌های گذره و ولسوالی انجیل هرات را در بر گرفت، و در ظرف دو روز تمامی ولسوالی‌های هرات را فراگرفت. در این قیام افرادی که سلاح داشتند با سلاح خود و آن‌های که سلاح نداشتند با بیل و کلنگ به قیام کنندگان پیوستند. بعد از شکست این قیام علاوه بر چهار گروه مسلح، بعضی گروه‌های دیگری زیر رهبری چهار گروه متذکره مسلح گردیده و در مناطق خویش فعالیت شان را شروع نمودند. دیری نپائید که گلبدین و ربانی از این اتحاد بریده و بنام‌های مستقل شان به فعالیت شروع نمودند.

اولین کمیته در تایبات توسط یکی از افسران فرقه 17 هرات و یکی از استادان ولسوالی غوریان ساخته شد. بعد از ساختن این کمیته افراد جمعیت اسلامی به سراغ شان آمد و با آن‌ها به تفاهم رسیدند. آن‌ها از این طریق اسماعیل خان و علاءالدین افسران فرقه 17

مسلح نموده و به هرات فرستادند. بعد از مدتی مناسبات بین کمیته تایبات و جمعیت به هم می خورد و کمیته با "حرکت اسلامی" می پیوندد و برای اسماعیل نامۀ روان می کنند و برای شان می گویند که بعد از این نامه ها را عنوانی "حرکت اسلامی" روان کنید. اسماعیل در جواب می نویسد که ما با کسانی که پیمان بستیم پیمان نمی شکنیم. از آن به بعد اسماعیل و علاء الدین از رفقای شان بریدند و به "جمعیت اسلامی" وفادار باقی مانده که تا امروز این وفا داری پا برجاست. هم زمان با ایجاد گروه های مسلح، "جمعیت اسلامی" تشکیلی بنام "شورای شهری" تحت رهبری استاد عبدالله فرهاد ایجاد نمود. بعد از مرگ عبدالله فرهاد در راس رهبری "شورای شهری" استاد قاری عزیزالله مشهور به حاجی قاری قرار گرفت که تا پیروزی مجاهدین در راس این "شورا" قرار داشت. در میان چهار گروه مسلح متذکره کمال قلبه گز دزد معروف و مشهور بود، شیرآقا چونگر از جمله عیاران و یاغی رژیم دادود خان که از طرف خواجه ابدال میرآب جوی انجیل پدر خواجه رسول حمایت می گردید. گل احمد تیزان از جمله افراد متنفذ و کاکه بود اما گل احمد کور فاسدالاخلاق بود. بعد از شکست قیام 24 حوت تعدادی از اربابان و متنفذین مناطق در راس گروه های مسلح قرار گرفتند که نسبت به توان و قدرت شان سوء استفاده های مانند زورگیری و قاچاق و حتی دزدی نمودند. همه شان تحت رهبری احزاب جهادی بودند و هر یک از احزاب جهادی دارای تشکل خود بود و محاکم عدلی خود را داشت. و در ضمن در راس بسیاری گروه های مسلح کادرهای اخوانی قرار داشت.

جای تعجب این جاست که "ش. آهن گر" مانند احزاب جهادی روی متنفذین و اربابان تکیه نمود، فقط با یک تغییر، و آن این که احزاب جهادی دارای تشکیلات خود بود و در راس بسیاری گروه ها کادرهای رهبری شان قرار داشت، اما "ش. آهن گر" و شرکا در غرب سرک هرات تحت رهبر "بزن بهادرهای مشهور" قرار داشتند و نتوانستند که رهبری خود را بر آن ها اعمال نمایند، فقط در گلران رهبری گروه مربوط به "ش. آهن گر" و شرکا قرار داشت که فرمان ده گروه عضویت پر افتخار "جبهه ملی پدر وطن" را نیز پذیرا گردید. در این زمینه بعداً در قسمت هفدهم بیش تر توضیح خواهیم داد.

"ش. آهن گر" می گوید که « ما نیز با درک این واقعیت ناگزیر بر آن شدیم تا این چنین امکانی را باید بدست آوریم». ما هم ناگزیریم ببینیم که "ش. آهن گر"، این چنین امکانی

را چگونه بدست» آورده است. به تر است که بدست آوردن این امکانات را از زبان خودش بشنویم:

«درین زمان کمیته که ما آن را برای استفاده برگزیده ایم درایران قدرت تسلیحاتی ندارد تا در دسترس جبهات متشکله قرار دهد، بلکه هنوز تهیه سلاح بردوش خود مجاهدین است و آنانی که از این سوی مرز راهی دیار خویش برای مقابله با تجاوز وانجام امر جهاد اند، کوله پشتی شان با کاغذ پاره هائی از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و... پر می شود. تا باکوله پشتی پر از کاغذ به جنگ کوله پشتی مملو از نارنجک بروند»

خواننده بخوبی می تواند درک نماید که "ش. آهن گر" چقدر تنزل نموده است. او با رها نمودن خط اصولی "سازمان جوانان مترقی" به سطح احزاب جهادی تنزل نموده است. نقل قول او بخوبی بیان گر آنست که او به شیوه احزاب جهادی عمل نموده و با «کوله پشتی ... از قبیل کارت عضویت، چک اعانه، مکتوب، عکس رهبران و ...» راهی جبهه می گردد، تا با تبلیغ و ترویج بتواند افرادی را برای جمعیت العلماء جلب و جذب نمایند چنانچه از جذب تعدادی افرادی و بخصوص فیض الدین بختیاری به خود می بالد و با افتخار یاد می کند. او می گوید:

«ولید» مؤفق می شود تا یکی از این گونه آدم های نامی و مشهوری را که بین همقطاران خویش نیز سره بوده و گردن غیرتش بلند ... باشناسائی قبلی و رابطه ای که در زندان با او داشته است، جذب نماید و از طریق «جمعیت علمای حرکت انقلاب» از او دعوت می کند؛ که او این دعوت رفیق «ولید» را می پذیرد و آماده مسلح شدن و تأسیس جبهه در منطقه می شود.»

باز هم ناگزیریم که اشاره ای به این «آدم نامی و مشهور» که "ش. آهن گر" او را این قدر می ستاید نمائیم و بدانیم که «گردن غیرت» این آدم مورد نظر "ش. آهن گر" چقدر «بلند» است.

این "آدم نامی و مشهور" فیض الدین بختیاری است. او یک قاتل نامی و بچه باز مشهور است که حتی در جبهه از خوابیدن هم راه بچه ابایی نداشت او به رهنمایی "ش. آهن گر"

به رژیم پوشالی تسلیم شد و تا آخرین لحظه‌ای عمرش با تسلیمی هم‌نوا بود. "ش. آهن‌گر" با افتخار برویش نگاه می‌کرد و احترامش را می‌نمود!! "ش. آهن‌گر" این حرکت و عمل کرد ارتجاعی خویش را می‌خواهد «مشی انقلابی» جا زند. او با پر رویی تمام می‌گوید که ما از این طریق توانستیم که گام‌های نخست را بسوی جبهه باز نمائیم «تامشی انقلابی در دست داشته‌ی خویش را در پهنه‌ی رزمگاه که سینه‌ی پراتیک انقلابی است به آزمون گذاریم».

بحث خود را با نقل و قول لنین ادامه می‌دهیم، لنین می‌گوید:

«ما سوسیال دموکرات‌های انقلابی از این سر فرود آوردن در برابر جریان خود بخودی، یعنی در برابر آن چیزی که "در لحظه حاضر" هست، نا راضی هستیم؛ ما خواهان تغییر تاکتیکی هستیم که در سال‌های اخیر حکم‌روایی داشته است، ما می‌گوئیم "پیش از آنکه متحد شویم و برای آن که متحد شویم ابتدا بطور قطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم" خلاصه آلمانی‌ها در مقابل آن چه که موجود است باقی مانده و تغییرات را رد می‌کنند، اما ما خواستار آنیم که آن چه موجود است تغییر یابد سر فرود آوردن در برابر آن و سازش با آن را رد می‌کنیم.

همین فرق کوچک است که رو نویس کنندگان "آزاد" قطع‌نامه‌های آلمانی متوجه آن نشده اند.» (لنین مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه 81 - تاکیدات از ماست)

در نقل و قول فوق الذکر، خود "ش. آهن‌گر" هم معترف است که او نه در مقابل جنبش خود بخودی، بل که در مقابل یک جنبش رهبری شونده از طرف ارتجاعی‌ترین احزاب سر فرود آورده است، او نه تنها خط فاصل بین خود و احزاب جهادی نکشید، بل که با هم‌نوایی با آن‌ها به تدوین خط مشی ارتجاعی - اسلامی پرداخت و شعار "انقلاب اسلامی" و جمهوری اسلامی " را بلند نمود.

آیا "ش. آهن‌گر" نمی‌داند کسانی را که این قدر بنام "آدم مشهور و نامی" می‌ستایند یا لومین اند که به تمام اعتقادات پشت پا زده و یا از روحانیون متنفدی اند که تحت تاثیر افکار اخوانی قرار دارند؟ او نمی‌داند که این‌ها افراد نادان و جاهلی اند که رژیم‌های ارتجاعی

بخوبی می‌توانند برای "باندهای سیاه" اجیر شان کنند؟ ما از سال 1357 خورشیدی تا کنون شاهد تنظیم چنین "باندهای سیاه" هستیم.

"ش. آهن‌گر" بخوبی آگاه است که مشی انقلابی در روستا روی دهقانان و بخصوص دهقانان فقیر و پیش‌رو متکی می‌گردد، نه روی متنفذین منطقه و افراد لومپن. مشی انقلابی در قدم اول به تشکیل کمیته‌های (شوراهای) دهقانی بمنظور آگاهی دادن دهقانان برای درهم شکستن نظم کهن اقدام می‌نماید. اما "ش. آهن‌گر" با پیروی از مشی ارتجاعی اسلامی خود برای جلب و جذب افراد متفد و لومپن به حزب "حرکت انقلاب اسلامی" کمر همت بست و به مسلح نمودن این افراد اقدام نمود و جبهات را با چنین افراد برای "حرکت انقلاب اسلامی" مسلح ساخت تا طرحات خرده بورژوازی تسلیم طلبانه خویش را جامه عمل ببوشد. آن چیزی که برای انقلابیون مائوئیست در زمان اشغال کشور حایز نهایت اهمیت است پیاده نمودن مشی مائوئیستی در میان توده‌های ستم‌دیده کشور، یعنی ایجاد شوراهای انقلابی کارگران و دهقانان به منظور به پیروزی رساندن انقلاب ملی علیه اشغال‌گران و در تابعیت از آن پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین تا پیروزی قطعی علیه امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بوروکرات. در این مسیر اولاً باید که جنبش دهقانان و کارگران را از هر گونه مخلوط‌های ارتجاعی پاک و منزله نگهداشت و ثانیاً باید سازمان مستقل طبقاتی ستم‌دیدگان را در هر مورد و هر شرایط ایجاد نمود. برای پاکیزه نگهداشتن جنبش انقلابی دهقانان با هر گونه امتزاج جنبش دهقانان با احزاب و جریان‌های ارتجاعی به مبارزه بر خاست. ما بیش از پیش با چنین امتزاج و مخلوط‌های برای مبارزه آماده می‌شویم. بنا بقول لنین «ما پشتیبان قیام دهقانان هستیم. ما بی‌چون و چرا با اختلاط و امتزاج عناصر طبقاتی نا هم‌گون و احزاب نا هم‌گون مخالفیم» اما "ش. آهن‌گر" نه تنها به این توصیه لنین توجه‌ای نکرده، بل که تلاش نموده تا دهقانان را هر چه بیشتر زیر لوای حزب ارتجاعی "حرکت انقلاب اسلامی" بسیج نماید.

حال از آقای "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که هر گاه با این طرحات خیالی خرده بورژوازی جای "جمعیت اسلامی" سازمان شما تحت رهبری "جمعیت العلما" به نیروی مقتدر بدل می‌شد و قدرت سیاسی را در دست می‌گرفت چه کاری می‌توانستید برای کارگران و دهقانان انجام دهید؟ جواب سوال کاملاً روشن است.

برای خواننده بطور واضح و روشن مشخص شده که "ش. آهن گر" بعد از 41 سال جای این که روی عمل کرد خود از این که توده‌های ستم‌دیده را زیر لوای ارتجاعی‌ترین احزاب بسیج نموده و کمیته‌ها را با امتزاج و مخلوط‌های احزاب جهادی ساخته بطور انتقادی برخورد نماید، او شیفته وار از این امتزاج و مخلوط‌های ارتجاعی بدفاع برخاسته و آن را می‌ستاید.

انگلس می‌گوید: «وظیفه پیشوایان عبارت خواهد بود که در تمام مسایل تیوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند و این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده‌های کارگر با جدیتی هر چه تمام‌تر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه‌ها را هر چه بیش تر فشرده و مستحکم ساخت.» (به نقل از مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه 83)

نقل و قول انگلس بخوبی "ش. آهن گر" را هدف قرار داده است. او نه تنها بعد از 41 سال نتوانسته خود را «از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق کهنه آزاد» نماید، بل که این عبارات سنتی را می‌ستاید. خوشا به حال "ش. آهن گر"! مثل کبک سر خود را زیر برف می‌کند و خیال می‌کند همه چیز در اطرافش ناپدید می‌شود.

وظیفه ماست که هر گونه نغمه‌های آشتی طلبانه‌ای که از مغز افراد و اشخاص تراوش می‌کند افشاء سازیم. خواه آن‌ها این نغمه‌ها را از روی اعتقاد صادقانه بلزوم هم‌کاری با اشغال‌گران و رژیم‌های پوشالی بسرایند و خواه از روی تمایل خوش رقصی که در مقابل اشغال‌گران دارند و یا از روی ناشی‌گیری، لذا ما موظفیم تا توده‌های ستم‌دیده را از دامی که اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای بدام انداختن شان می‌گستراند برحذر سازیم. با این نقل و قول "ش. آهن گر" متوجه خواهید شد که آقای "ش. آهن گر" چقدر با صداقت به "جمعیت العلما" خدمت نموده است.

«واینست اولین جبهه ای که به وسیله ما در "جمعیت علمای حرکت انقلاب" تاسیس می شود. وبه دورفیک (ولید و نیزک) از طرف حوزه وظیفه و رهنمود داده می شود تا به عنوان اعضای این جبهه راهی منطقه شوند، که چنین می شود، اما بعدش چه؟

این دورفیک، که یکی شان هنوز خیلی جوان است فقط می تواند دستیار رفیق دیگرش باشد، در برابر یک آزمون سخت و دشوار قرار می گیرند، که در عین حال برای کار جبهه ای تشکیلات ما تعیین کننده است. چه، اگر ازین آزمون پیروز مندانه سر بر نیاورند، به معنی این خواهد بود که راه رفتن روشنفکر به جبهه را گل آلود تر کرده اند، خمش را عمیق تر و پیچش را طویل تر. زیرا هنوز درین مناطق، روشنفکر را جائی نیست وهم مجال نفس کشیدن. بچه مکتبی و سرلوچ را، به مصداق جنایات خلقی- پرچی ها، هنوز عامل دشمن و حامل استعمار می شناسند. لذا این برعهده این دورفیک است تا با عمل انقلابی خویش و صداقت بی شائبه خود، خویشتن را به عنوان نزدیک ترین دوستان خلق تثبیت نمایند. تا بدین وسیله مرزی بین خود و روشنفکر نمایان "خلق و پرچم" ترسیم نموده واعتماد مردم، به ویژه مجاهدین حاضر و حاکم در میدان و محل را نسبت به خود حاصل نمایند.» (صفحه 35 و 36 سند)

نتیجه جنگ مقاومت بخوبی بیان گر است که "ش. آهن گر" و شرکا بر اساس مشی ارتجاعی - اسلامیستی و غیرمستقل و به عنوان نیروهای ضمیمه قطب بندی امپریالیستی - ارتجاعی ای که در سطح کشور، منطقه و جهان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، رژیم مزدور آن در افغانستان شکل گرفته بود، موضع گیری نمودند. با وجود تحمل قربانی های بیش از حد در این مبارزه و مقاومت نه تنها آنها قادر نگردیدند که استقلال ایدیولوژیک - سیاسی از دست رفته خود را دوباره به دست بیاورند، بل که از یک جانب بیش تر از پیش استقلال خود را از دست داده و در عرصه سیاسی جامعه به حاشیه کشانده شدند و از جانب دیگر در زیر آتش متقاطع دشمنان عمده و غیر عمده مورد سرکوب خونین قرار گرفتند.

آن ها جای این که از این وضعیت اسفناک درس بگیرند و مبارزات شان را سمت وسوی انقلابی دهند، با «صداقت بی شائبه خود» در جست و جوی حفظ موجودیت فزیک خود بعد از قدرت گیری جهادی ها آماده خدمت به ایشان گردیدند. بعد با جبهه عوض نمودن متحمل

تلفات سنگینی دیگری گردیدند. در زمان اشغال کشور توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا آن درس‌های مهم تاریخی را فراموش نمودند و برای «بدست آوردن امکانات (پول و سلاح)» با اشغال‌گران و رژیم پوشالی هم‌نوا گردیده و در تمام بازی‌های انتخاباتی ارتجاعی سهم فعال گرفته و در دستر خوان پر خون رژیم پوشالی شریک گردیدند.

قسمت چهاردهم

"ش. آهن گر" در قسمت چهاردهم بحثش این طور به خودستایی پوچ و بی معنا می پردازد:

«بعد از این که جبهه وارد منطقه می شود می تواند دوسه میل تفنگ تک تیر دیگری را نیز به دست آورد. در اولین روزی که جبهه به خاطر نزدیک شدن به مواضع دشمن حرکت می نماید، در یکی از قریه جات منطقه، جبهه ای از "جمعیت" در محاصره دولت است که جبهه ما بلادریغ به کمکش می شتابد، چندین گروه چریکی دیگر هم در آن قریه جهت مقابله با دشمن گرد هم آمده اند. بدین صورت جبهه ما برای اولین مرتبه در یک جنگ نسبتاً وسیعی در پهلوی دیگر جبهات موجود در منطقه، درگیری می شود. قابل تذکر است که هنوز هم دو رفیق ما در جبهه تفنگ به دست ندارند. "ولید" به "نیزک" وظیفه می دهد که در پناه گاه ما بماند و خودش با بلند گوئی که به دست دارد و شمشیری که یکی از آشنایان محلی برایش تحفه داده، به کمر، وارد میدان جنگ می شود، این افسانه سازی نیست، واقعیت است. درین جنگ رفیق بلند گوی به دست ما، از طریق بلند گوی، سنگر به سنگر نفیر و شیپور خشمگین انقلابی سر می دهد. گاهگاهی با خواندن شعر رزمی جنگاوران را نیرومندی چریک ها را چند چندان می سازد. گهی با سخنان انقلابی روحیه دشمن را تضعیف می نماید و گاه درست جای یک فرمانده نظامی می نشیند و با دستورپورش، هجوم، پیشروی ازین سمت و آن گوشه، در صفوف دشمن تزلزل و سردرگمی را ایجاد می کند که چریکها با قوت قلب بر آن ها حمله می برند. در این جنگ که از صبح تا شب ادامه پیدامی کند و به "جنگ تلاب" (نام قریه) شهرت فراوان یافته است، جبهه ما با همه ناتوانی نظامی ای که از نظر تسلیحات دارد، با استفاده از سلاح دیگران سهم فعال تر و پیشتازتری نسبت به گروه های دیگر ادا می نماید. جنگ به پیروزی چریک ها و شکست و عقب نشینی دشمن و بدست آوردن مقدار زیادی سلاح و مهمات خاتمه می یابد. از این به بعد همه ما مسلح شدیم. در پیکارشان تهیج می نماید و گاه بابیان حماسه های خونین جنگ نیاکان با انگلیس، این جنگ دستاوردهای خوبی برای جبهه ما به بار آورد. یکی این که جبهه از لحاظ نظامی وجود خویش را در منطقه تثبیت نمود و به سلاح و مهمات دست یافت و مسلح شد، دیگری این که از بُعد سیاسی، سهم تبلیغی رفیق ما درین جنگ، اولاً در درون جبهه، مجاهدین را

متوجه این چنین نقش مؤثر روشنفکرانقلابی می نماید که در نتیجه رفیق ما شخصیت انقلابی روشنفکر مبارز را در درون جبهه تثبیت می کند، و ثانیاً از آنجائی که مردم منطقه برای نخستین بار در جریان جنگ، صدای رسا و نوی، که پر از خشم است و کینه نسبت به دشمن و مملو از مهربانست و محبت نسبت به مردم، می شنوند. بازتاب این امر آن چنان گسترده است که فردای آن روز همه مردم محل می خواهند شخصی را که دیروز با بلندگو بردشمن فریاد می کشید، از نزدیک به بینند. ثالثاً تک افراد اخوانی مکتبایی که در این جبهات بودند، وجود روشنفکران انقلابی را برای اولین بار احساس می کنند که بردوش شان سنگینی می کند. (صفحه 38 سند - تاکید از ماست)

بگذار در این جا در باره خود ستایی پوچ و بی معنا چیزی نگوئیم، اولتر از همه باید بگوئیم که مشی تدوین شده توسط "ش. آهن گر" و شرکا آن ها را در این مسیر انداخته چه نوع کالایی است؟

هر گاه به مشی ارتجاعی - اسلامیستی "ش. آهن گر" و شرکا توجه شود به خوبی می توان مشاهده نمود که مشی مطروحه از طرف "ش. آهن گر" و شرکا یک برنامه سر تا پا ارتجاعی است که در درون "ساما" به رویونیوم معروف بود. این مشی تدوین شده کاملاً در مقابل خط مشی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین قرار گرفت و تا هنوز قرار دارد و با اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم مغایر است. این مشی مطروحه به تمامی مسایل مهم و اصولی مائوئیستی پشت پا زده است.

تدوین مشی ارتجاعی - اسلامی توسط "ش. آهن گر" و شرکا در حقیقت یک مشی اسلامی رادیکال است که وجوح مشترک با برنامه احزاب ارتجاعی اسلامی دارد، یا عبارت دیگر این مشی مطروحه با شعار انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی پیوند نزدیک با احزاب ارتجاعی اسلامی پیدا نمود. علت اساسی امتزاج و مخلوط سازی سازمانی "ش. آهن گر" با احزاب ارتجاعی اسلامی در برنامه مطروحه شان نهفته بوده است.

مشی ارتجاعی - اسلامیستی که با تمام معنا نقد شده و از طرف تمامی نیروهای مائوئیست و انقلابی رد شده، دیده می شود که این مشی ارتجاعی یک بار دیگر توسط "ش. آهن گر"

علم می‌گردد. لذا مبارزه جدی، پی‌گیر و اصولی علیه این خط تسلیم طلبانه ضروری و الزامی است. ما حسب این ضرورت خود را مکلف دانستیم تا به آن برخورد انتقادی نمائیم.

ضرورت به این ندارد که باز هم توضیح دهیم که "ش. آهن‌گر" به جعل تاریخ پرداخته است، زیرا بارها بیان نمودیم که در میزان 1380 الی حمل 1359 نیزک افتخار عضویت "سازمان مردم" را دارا بود نه "ساما" و به همین ترتیب جبهه سازی "ساما" نیز در سال 1359 خورشیدی است نه سال 1358 خورشیدی و جنگ تلاب نیز در اواخر سال 1359 خورشیدی اتفاق افتاده است. از این که بگذریم، هرگاه سر تا پای نقل قول فوق "ش. آهن‌گر" را بررسی نمائید جز تعریف و توصیف چیز دیگری را نخواهید یافت.

بدون شک که جنگ ما و توده‌های ستم‌دیده را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله که این جنگ جلو روی ما قرار داده و می‌دهد این است که آیا ما توانستیم چیزی به جنگ بیاموزیم؟ آیا ما توانستیم از صحت مشی انقلابی خود در ارتباط با توده‌های ستم‌دیده استفاده نمائیم؟ آیا توانستیم مهر خود را بر جنگ بزنیم؟ این‌ها سوالات اساسی در مورد جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" است که باید "ش. آهن‌گر" به آن‌ها پاسخ می‌داد.

هرگاه شخصی قلم بدست می‌گیرد و می‌خواهد در مورد جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" چیزی بنویسد باید در قدم اول به سوالات فوق جواب ارائه نماید و بعداً جنبه‌های مثبت و منفی جنگ را به ارزیابی بگیرد با انتقاد و طرد جنبه‌های منفی به تکامل جنبه‌های مثبت به پردازد. وقتی که ما سند تحریری "ش. آهن‌گر" را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که او علاوه بر این که هیچ‌گاه به جوابات سوالات فوق نپرداخته بل که با بزرگ‌نمایی خود با تمام معنا جنگ را در زیر لوای احزاب ارتجاعی - اسلام‌پستی تأیید نموده است. ما در مورد بر رسی گذشته جنگ باید تمام مساعی خود را متوجه ارزیابی دقیق علمی نموده و حقایق را بدون پرده پوشی بیان نمائیم. تحلیل دقیق علمی از جنگ وظیفه کسانی است که دارای مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بوده و بر مبنای این مشی و به ارزیابی دقیق از موقعیت سیاسی شعارهای تاکتیکی و صحت و سقم آن می‌پردازد.

"ش. آهن‌گر" باید به این نکته توجه می‌نمود که در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" که با تبلیغ و ترویج روز مره خویش چقدر توجه به توسعه و تحکیم

روابط با توده‌های ستم‌دیده نموده و آن‌ها را بر محور کدام شعار بسیج نموده است. زیرا تبلیغ و ترویج در هر زمان ضروری است و در زمان جنگ چون توده‌ها را شور انقلابی فرا می‌گیرد تبلیغ و ترویج انقلابی نسبت به هر زمان دیگر دوچندان می‌گردد، در چنین شرایطی باید دقت و توجه عمده خود را معطوف بدان کنیم که توده‌های ستم‌دیده و طبقه کارگر را تا سطح انقلابیون ارتقا دهیم نه این که خود ما تا سطح توده‌های ستم‌دیده پائین بیائیم. ما باید توده‌ها را بطور مستقل در "شورا"های دهقانی بسیج نمائیم نه آن‌گونه که "ش. آهن‌گر" عمل نمود، آن‌ها را زیر بیرق احزاب ارتجاعی جهادی بسیج کنیم.

زمانی که به مشی تدوین شده "ش. آهن‌گر" و شرکا مراجعه کنیم می‌بینیم که یک مشی کاملاً ارتجاعی - اسلامیستی است. این مشی نه تنها تا سطح توده‌ها تنزل نموده، بل که تا سطح نیروهای ارتجاعی فیودالی(احزاب جهادی) تنزل نموده است. تبلیغ و ترویجی که توسط "ش. آهن‌گر" و شرکا در زمان جنگ ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" صورت گرفته نه تبلیغ و ترویج انقلابی، بل که ترویج و تبلیغ ضد انقلابی و اسلامیستی است که توده‌ها را زیر لوای احزاب جهادی بسیج نموده است و هیچ گونه گامی در جهت تشکیل مستقل انقلابی بر نداشته است.

"ش. آهن‌گر" باز هم زیر نام به اصطلاح انتقاد از خود بنام کمبود در حقیقت به خود نمایی دست زده و می‌نویسد که «با این حال از تبارز احساسات خرده بورژواآمانه رفیق درمیدان، که خطر جانی اش خیلی زیاد محتمل بود، وانعکاسات وسیعی را در جهت تشهیرنامش به دنبال دارد، باید به عنوان کمبود یاد آور شویم». (صفحه 39 سند - تاکید از ماست)

"ش. آهن‌گر" همان طوری که انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی تسلیمی و تسلیم طلبی را در مشی انحرافی و ضد انقلابی خویش جستجو نمی‌کند، آن را در نهاد افراد و اشخاص می‌بیند، به همان قسم عمل کرد انحرافی خویش را نه تبارز مشی انحرافی، بل که تبارز "احساسات خرده بورژوازی" می‌داند. احساسات خرده بورژوازی یک اشتباه و قابل جلوگیری و اصلاح می‌باشد، اما مشی انحرافی و ضد انقلابی بزرگ‌ترین مصیبت است که به هیچ‌عنوان قابل اصلاح نیست. چنانچه تاثیرات مشی انحرافی بر روح و روان "ش. آهن‌گر" آن قدر عمیق است که نمی‌تواند این گذشته را رها سازد.

با "تبارز احساسات خرده بورژواآبانه" نه می توان پیوند عمیق با توده ها حاصل نمود و نه می توان توده ها را در جهت اصولی رهنمایی کرد. زمانی می توان که استراتژی و تاکتیک صحیح و سیاست های مناسبی را اختیار نمود و پیوند عمیق و فشرده با توده های ستم دیده بر قرار کرد که تیوری عام مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را با پراتیک مشخص طبقاتی پرولتاریا و مبارزه انقلابی توده های مردم تلفیق نمائیم. مائوتسه دون به صراحت اعلام میدارد که «برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینیزم و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سگ های زنجیریش رهبری کرد.» (نیروهای سراسر جهان متحد شوید، علیه تجاوز امپریالیستی پیکار کنید).

در دوران کنونی هیچ جنگ و انقلابی به پیروزی منتهی نمی گردد، مگر این که رهبریش در دست حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) باشد.

تدوین مشی که "اندیشه پرولتاریا با بر آمد دموکراتیک و پوشش اسلامی" زیر نام "مشی مستقل ملی" متمرکز نماید! ذاتاً "تبارز احساسات خرده بورژواآبانه" است، چرا "ش. آهن گر روی این "تبارزات" تماس نگرفته است؟

تیوری انقلابی مارکسیزم - لنینزم - مائوئیزم جمع بندی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در سطح جهانی است. بدون رهنمایی گرفتن از این جمع بندی، جنبش طبقه کارگر جنبشی خود بخودی است که به بیراه کشیده شده و قادر به آزاد کردن پرولتاریا و توده های ستم دیده از اسارت نیست. جنگ ضد مقاومت سوسیال امپریالیزم نمونه بارز این حقیقت است.

"ش. آهن گر" بجای این که این حقایق را بیان نماید به خود ستایی پرداخته است. این خود ستایی در حقیقت همان "تبارز احساسات خرده بورژواآبانه" است که دست از دامن "ش. آهن گر" بر نمی دارد. "ش. آهن گر" «تحکیم و شهرت بیش تر جبهه» را این طور می ستاید: «در همین جریان است که یکی دیگر از رفقای تشکیلاتی (سکندر) بایکی از روحانیون کمیته، که یک روحانی ملی و هواخواه ما است، و چند نفر دیگر که اعضای کمیته اند، به جبهه می

آیند. آمدن روحانی موصوف به جبهه، باعث تحکیم و شهرت بیشتر جبهه می شود. و کار رفقا هم با آمدن رفیق شان وزن بیشتری می یابد.» (صفحه 40 و 41 سند)

چرا "ش. آهن گر" روی "سکندر" بحث نمی کند که کیست؟ ما ناگزیریم مختصراً اشاره ای در این زمینه داشته باشیم. "سکندری" که ما می شناسیم، در ایام جوانی شخصی بود که در مقابل رویزیونیزم خروشچفی موضع مستحکم داشت و بعد از کودتای ننگین 7 ثور 1357 خورشیدی هیچ گاه بدرگاه کودتا چپان سرخم ننمود و وظیفه اش را ترک کرد. او در این زمان با گروهی رابطه داشت که بعداً نام "سازمان پیکار..." را بر خود نهاد. در اوایل سال 1358 خورشیدی رابطه یک نفر بنام "ضیاء ضابط" با این گروه خراب می شود چون ضیا از سلسله روابط "سکندر" است، به این اساس روابط "سکندر" نیز با گروه به تیره گی می گراید و از گروه جدا می شود و در سرطان 1358 خورشیدی به ایران می رود، در ایران با "ش. آهن گر" در تماس می شود و به او تعهد هم کاری میدهد. گرچه در ماه میزان 1358 خورشیدی یک داکتر از روابط قبلی سکندر برای دیدنش ایران می رود و با او تماس می گیرد، او خیلی صادقانه به داکتر می گوید که به "ساما" پیوسته است و از کار سیاسی با او معذرت می خواهد. داکتر بعداً افغانستان می آید و "سکندر" در پیوند با "ساما" کار سیاسی اش را ادامه می دهد. سکندر با قلبی مالا مال از بغض و کینه علیه کودتاچیان مبارزاتش را در "ساما" پیش می برد، اما غافل از آن که "ش. آهن گر" و شرکا او را نا آگاهانه بکام تسلیم طلبی می برند. این "رفیق تشکیلاتی" ش. آهن گر" به همکار نزدیک "ش. آهن گر" تبدیل می گردد که یکی از اعضای برجسته تشکیلات جبهه انجیران نیز می باشد. او نزدیک ترین دوست "ش. آهن گر" است که حتی در کنفرانس سرتاسری "ساما" او را باخود می برد. اما امروز او در کجا قرار دارد؟

مشی ارتجاعی - اسلامیستی "ش. آهن گر" و شرکا و هم چنین فریب و نیرنگ بازی های "ش. آهن گر" او را آن قدر رنجانده و سرخورده ساخته که به تصوف روی آورده است.

امروز نه تنها "سکندر" به تصوف روی آورده، بل که تعداد زیادی از "سامایی" ها در هرات این مسلک را بر گزیده اند. و تعدادی از "سامایی" ها مطلقاً تن به تسلیمی در قبال اشغال گران امپریالیست دادند. تمام این ها نتیجه "مشی مستقل ملی" تدوین شده توسط

"ش. آهن‌گر" و شرکا می‌باشد که این چنین سردرگمی را در میان منسوبینی که قبلاً به جریان دموکراتیک نوین ارتباط داشتند دامن زده است.

"روحانی ملی هواخواه" آقای "ش. آهن‌گر" کیست؟ او روحانی حاجی فقیراحمد خلیفه کبرزانی مشهور به "حاجی خلیفه" و از روحانیون متنفذ ولسوالی انجیل هرات است. این روحانی چرا "هواخواه" آقای "ش. آهن‌گر" است؟ اولاً این که پسرش از جمله سمپاتی‌های شعله جاوید در دهه چهل است، و ثانیاً استراتیژی مبارزاتی "ش. آهن‌گر" با استراتیژی روحانی موصوف یکی است، یا عبارت دیگر هر دو خواهان "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" اند.

"ش. آهن‌گر" همان طور که در نقل و قول فوق از "دست آوردها و استحکام جبهه" صحبت نموده با خوشبینی تمام در مورد زمینه مساعد جبهه به روشن‌فکران چنین نظری دارد:

وضع جبهه به همین صورت ادامه دارد و رشد رو به پیش آن شتابنده تر می‌شود و روزتاروز بر تعداد افراد و قدرت نظامی اش افزوده می‌گردد.

بدین ترتیب سهم هرچه فعال تر رفقای ما در امور سیاسی و امور نظامی جبهه و نقش بس مؤثرشان در پیشبرد همه امور مربوط به جبهه و بیرون جبهه، روز تا روز فاصله بین مردم و روشن‌فکرانقلابی را کوتاه تر می‌نماید و زمینه پذیرش روشن‌فکرانقلابی در جبهات، هر روز بیشتر از گذشته مساعد می‌شود. و بدینصورت راهی را که می‌خواستیم باز شود، گشوده می‌گردد» (صفحه 40 سند)

دیده می‌شود که "ش. آهن‌گر" از "دست آوردها و استحکام جبهه" و هم چنین «زمینه پذیرش روشن‌فکران انقلابی در جبهات، هر روز بیش‌تر از گذشته مساعد می‌شود» صحبت می‌کند، این "دست آوردها و استحکام کجا شد و چه نتیجه بار آورد؟ از این "دست آوردها و استحکام جبهه" چه کسی استفاده نمود؟ این‌ها سوالاتی است که باید "ش. آهن‌گر" بدان‌ها پاسخ گوید. هر گاه جبهه دارای دست آورد بود و زمینه «هر روز نسبت گذشته برای نیروهای انقلابی مساعد» می‌گردید پس علت این وضعیت زار شما چیست و چرا این‌گونه در گوشه‌ای از کشورهای امپریالیستی خزیده و سوسیال‌خور این کشورها گردیده

اید؟ نتیجه مشی ارتجاعی از همان ابتدا مشخص است که جز این راه و چاره‌ای ندارد. "ش. آهن‌گر" از نیروهای اخوانی مشمول جبهات "جمعیت اسلامی" این گونه بررسی دارد:

«روزی در یکی از مساجد که جبهه ما و یکی دو جبهه از "جمعیت اسلامی" حضور دارند، با حضور جمع زیادی از مردم، یکی از اخوانی های جمعیت به موعظه برمی خیزد. وی در جریان گفتارش به اصطلاح به مجاهدین هوشدار می دهد که گویا در بین صفوف شان عناصر "شعله ای و مائوئیست" نفوذ کرده اند، که باید از نفوذ این چنین افرادی جلوگیری نمود. برای مردم ومجاهدین منطقه شنیدن اصطلاحات "شعله ای ومائوئیست" و... جالب نمی افتد. درهمین مسجد، و درهمین لحظه، "ولید" با سخنرانی اش از ضرورت وحدت تمام ملت در جنگ ضد تجاوز و زیان های تفرقه افگنی صحبت می کند که مورد پسند حاضرین قرار می گیرد. از این جاست که برخورد خصمانه اخوانی ها در برابر حضور روشنفکرانقلابی درجبهات جنگ ضد تجاوز، حتی درمساجد که سنگر مطمئن شان بوده، احساس می شود. بعضی از اخوانی های مکتبی با این وضع تحمل نمی آورند، جبهات را ترک می گویند. باید به یاد داشت که جبهه و رفقای ما در این مدت، برای تقویت و حفظ مقاومت ضد تجاوزی، بر علاوه این که همیشه در پی برقراری روابط حسنه و نیک با مجاهدین جبهات "جمعیت" وهمچنان اخوانی های این جبهات بودند، درلحظات حساس به کمک و یاری ایشان نیز شتافته اند. رفقای ما با این اعمال و با استفاده ازچتر پوششی خویش توطئه های اخوان را خنثی می نمودند.»(صفحه 40 سند)

این نقل و قول نیاز به بحث ندارد، زیرا ما بیش از حد متوجه این امر هستیم در لحظه که جنگ علیه تجاوز و اشغال‌گری و یا قیام علیه تجاوز و اشغال‌گری و یا رژیم‌های پوشالی ارتجاعی صورت گیرد بد بینی و تخریب نیروهای ارتجاعی فیودالی و بورژوازی در برابر نیروهای انقلابی و بخصوص تشکلات سیاسی دو چندان می‌گردد. ما باید با آگاهی تمام و با تفکیک تضادها مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی مذهبی را در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان پیش بریم، نه به بهانه این که با خنثی نمودن تبلیغات ارتجاع مذهبی زیر بیرق ارتجاع مذهبی دیگری پناه برد.

بحث این جاست که "ش. آهن گر" در قسمت دهم سندش برای این که تسلیم طلبی ملی خویش را پرده پوشی کند، جنگ میان نیروهای تسلیم شده "جمعیت العلما" و "جمعیت اسلامی" را به لومپنیزم ارتباط داده و می گوید که:

«جمعیت اسلامی» که هرگز در هرات در رأس جبهاتش کادر اخوانی نداشت، توانسته بود لومپن های "نامدار" را سرهم بندی کند...» (قسمت دهم سند - تاکید روی کلمه از ماست)

ما در قسمت دهم روی این مسئله مفصلاً بحث نمودیم و نشان دادیم که "جمعیت اسلامی" نه تنها در "راس جبهاتش" بل که در درون جبهاتش نیز کادرهای اخوانی بر جسته داشت. بوضوح دیده می شود که "ش. آهن گر" در هر قسمت با پرده پوشی حقایق طبق امیال خود بحث می کند. باز هم سوال این جاست که هر گاه "ش. آهن گر" و رفقایش توانسته که با «چتر پوششی» (!) خویش توطئه های اخوان را خنثی نماید. پس چرا تن به تسلیمی ملی داد؟ از بحث "ش آهن گر" این نتیجه بدست می آید که چون خواسته «برای بدست آوردن امکانات (پول و سلاح) از زوایای چند دست بکار» شود، یکی دیگر از این زاویه تسلیم طلبی ملی بوده است.

"ش. آهن گر" بر خود می بالد که با بلند گوی به تبلیغ و ترویج پرداخته، و این تبلیغ و ترویج نامش را «تشهیر» نموده است. او می گوید که این تبلیغ و ترویج آن قدر موثر بوده که تو طئه های اخوانی های "جمعیت اسلامی" را خنثی نموده است. ما از وی سوال می کنیم که مرکز ثقل این تبلیغ و ترویج باید در کجا قرار داشته باشد، در زیر چتر اشغال گران و احزاب ارتجاعی جهادی و یا در میان توده های زحمت کش به منظور ایجاد ارتش خلق و بسیج توده ها به صورت مستقلانه بعنوان یک حزب مستقل سیاسی؟ در اولی یا دومی؟

تبلیغ و ترویج "ش. آهن گر" بمنظور بسیج توده ها در زیر لوای "جمعیت العلما" است نه بمنظور بسیج توده ها بعنوان یک حزب مستقل سیاسی. خودش این را اذعان دارد که با "چتر پوششی" برای جلب "بزن بهادر مشهور" به "جمعیت العلما" شخصاً دست در کار شده است. سند "ش. آهن گر" بیان گر آنست که شعور درک نارسایی ها، انحرافات و تسلیم طلبی ها در وجود "ش. آهن گر" رو به افول است. اگر چنین نمی بود او تسلیمی و تسلیم

طلبی را محمل تیوریک نمی داد و از آن بدفاع بر نمی خاست. این بزرگ ترین مصیبت است که دامن "ش. آهن گر" را گرفته است. لنین می گوید:

«کسی که در مسایل تیوریک سست و مردد و دایره نظرش محدود باشد و برای برائت و سستی خود به جریان خود بخودی توده ها استناد نماید، و بیش تر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده های و قادر نباشد نقشه وسیع و جسورانه ای را پیش نهاد کند که حتی حریف خود را وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه ای خویش - یعنی در مبارزه علیه پولیس سیاسی - ناشی و بی مهارت باشد - چنین کسی - به بخشید! انقلابی نیست بل که خرده کار ناچیز است.» (لنین - مجموع آثار . مقالات در یک جلد - چه باید - صفحه 121)

امروز استناد "ش. آهن گر" برای برائت و سستی اش به جنبشی است که تحت رهبری احزاب جهادی در حرکت است و او دقیقاً با بیرون نمودن کتاب قطور خویش راه پارلمانی را تبلیغ نمود و تسلیم طلبی را بطور وسیع اشاعه داد، بقول لنین به سطح منشی تردیو نیونی سقوط نمود. او با این خرده کاری است که جبهه جنگ تحت رهبری "جمعیت العلما" را «یک جبهه انقلابی آزادی بخش توده ای» می خواند. به این بحثش توجه نمائید:

«چندی بعد قوماندان جبهه و روحانی کمیته، خواهان آمدن به ایران می شوند و به خاطر این که بر تعداد اعضای جبهه افزوده شده، آن را به دو گروه تقسیم می نمایند. گروه روستائی که مسؤلیتش به یکی از اقوام قوماندان سپرده می شود و گروه شهری که مسؤلیتش به عهده رفقای ما است و مقرش در روستا است. گروه روستائی نیز زیر نظر این گروه فعالیت می نماید. جبهه با این ترکیب خویش (روشنفکرانقلابی و مردم) تقریباً رنگ و شکل یک جبهه انقلابی آزادی بخش توده ای را اختیار می کند، هویتش را تثبیت می نماید و شهرتش به فلک می رود.» (صفحه 41 سند)

جبهاتی که "ش. آهن گر" از آن بحث می کند جبهاتی است که یکی تحت رهبری "حاجی خلیفه" قرار دارد، دومی تحت رهبری "بزن بهادر مشهور" (فیض الدین بختیاری) و دیگری تحت رهبری "غلام بچه خطیب" تلاب. جای شرم است که چنین جبهاتی را بخاطر نفوذ چهار روشن فکر «جبهه انقلابی آزادی بخش توده ای» نامید. و لو که در راس این جبهات

روشن فکran هم قرار میداشت چون زیر "چتر پوششی" قرار داشت و با شعارهای الله اکبر، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی مزین بود نمی توان آن را «جبهه انقلابی آزادی بخش توده‌ای» نامید، بل که جبهه ارتجاعی است که در جنگ مقاومت شرکت دارد. جبهه آزادی بخش توده‌ای جبهه است که رهبری آن بدست حزب کمونیست و ارتش خلق بوده، انقلاب دموکراتیک نوین را در تابعیت از انقلاب ملی به پیش هدایت می کند. جبهاتی که در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم اشغال گر تحت رهبری احزاب ارتجاعی جهادی قرار داشته طبق خواست و نیاز نیروهای ارتجاعی به پیش رفت و اهداف شان را بر آورده ساخت، تماماً جبهاتی است ارتجاعی که تحت رهبری دشمنان غیر عمده پیش برده می شود .

"ش. آهن گر" می گوید که: «هر دو گروه جبهه به فیصله می رسند که جهت استراحت و رفع خستگی، برای مدتی به ایران بیایند (حوت ۱۳۵۸ ش)» به این علت جبهات غرب سرک فرو می ریزد. به این گفته توجه کنید:

«اشتباه ترک منطقه و آمدن رفقا به ایران را می توان به علت تجربه کم داشتن از مسایل نظامی، فشار محاصره و عملیات پیهم دولت، تمایل همه اعضای جبهه برای آمدن به ایران، عدم شناخت کامل رفقا از دشمن در کمین نشسته (اخوانی ها) و همچنان خوش بینی زیاد از حد ما به کمیته، دانست، که همه دست به هم داده به عمر جبهه پایان بخشیدند.» (صفحه 42 سند)

اولا این که تاریخ غلط است این تاریخ یک جعل تاریخی است. جنگ قریه تلاب در اخیر سال 1359 خورشیدی است نه میزان 1358 خورشیدی و ثانیاً این که نه جبهه فیض الدین پاشید و نه هم جبهه غلام، بچه خطیب، بل که هر دو جبهه به رژیم پوشالی تسلیم گردید. منشاء تسلیمی هر دو جبهه در مشی تسلیم طلبانه "ش. آهن گر" نهفته است. تفاوت تسلیمی جبهات غرب سرک و شرق سرک ولایت هرات در این بود که در شرق سرک ولایت هرات "رهبری مشهد" توانست تشکیلات خود را بسازد و در غرب سرک موفق به این کار نشد و افراد مسلح به شرق سرک انتقال داده شد، و رابطه "رهبری ایران" با تسلیمی ها غرب سرک تا زمان فروپاشی جبهه انجینران از طریق جبهه انجینران وجود داشت، چنان چه زمان

که جبهه انجینران از محاصره شیرآقا خود را بیرون می آورند، به جبهه فیض الدین می آیند و به کمک فیض الدین از منطقه بیرون می شوند.

قسمت پانزدهم

اینک می بینیم که "ش. آهن گر" در قسمت پانزدهم سندش چه دروغ های سرهم بندی نموده و به خود ستایی پرداخته است:

« 2 - جبهه دوم: رفقای مسئول کار جبهه ئی درایران، دوباره قوماندان را با اعضای جبهه اش به منطقه می فرستند و نیز درپهلوی این جبهه، جبهه دیگری را از طریق حرکت انقلاب به قوماندانی یکی از کسانی که برادرش لومپن و بارفیکی شناسائی داشت (آشنائی درزندان) و توسط این رفیق ما جذب شد، تاسیس می نمایند و به منطقه می فرستند (حمل ۱۳۵۹ ش). اما اکنون دیگر این دو جبهه درمنطقه آن قدرت نظامی و هویت سیاسی قبلی را، به آن صورتش نداشتند. زیرا اخوان با استفاده ازخلاء وجود ما، جبهاتش را تقویت می نماید و تقریباً دربیشتر روستاهای منطقه، جبهات جمعیت اسلامی مستقراند. ولی با آن هم جبهه دوم دوائر عملیات چریکی ای که درشهرانجام می دهد ضربات پیهم و خورد کننده ای بردشمن حواله می دارد. ازیک طرف می تواند غنیمت های خوب نظامی به دست آورد که باعث تقویت جبهه می شود و ازجانب دیگرهویت نظامی اش را تثبیت می کند وشهرتش درمنطقه افزوده می شود. پیامد این عملیات، رقابت های قومی وسازمانی را نیز به دنبال دارد تا بالاخره یک گروپ جمعیت اسلامی به دلایل لومپنی با او درمی افتد و او راهی ایران می گردد.(چندی بعد گروه دیگری که درجوارمرزمستقراست و ازخویشاوندان این قوماندان فرماندهی اش را دارد، یکی ازاقوام او را به قتل می رساند و خود به خونخواهی اش بلند می شود، این زد و خورد وعوامل لومپنی نظیرآن، منجر به قتل برادرقوماندان وازهم پاشیدن جبهه می گردد.) با آمدن این دو جبهه، تشکیل شهر، یکی ازرفقا را با سه نفر دیگر به جبهه می فرستد، که رفیقی دوباره دررأس امورجبهه قرارمی گیرد، وبدینصورت جبهه دوباره به مسیравصلی اش می افتد و وضعش روبه بهبودی می رود.بعد ازمدت کمی دو جبهه دیگر نیز زیرفرماندهی همان روحانی مشهور به منطقه می آیند، که بازجمعیت علمای حرکت انقلاب نیرومندی اش درمنطقه بالا می گیرد. ولی با همه این ها، باید گفت که جبهه نمی تواند آن هویت قبلی وشهرت سال پیش را کسب نماید. به علت این که ازیک طرف کثرت جبهات

ومجاهد در منطقه از تحرک کاسته است و از جانب دیگر برای رفیق ما ممکن نیست تنظیم تمام امور جبهه را برعهده داشته باشد.» (صفحه 43 و 44 سند)

اولا در طول دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" ما جبهه‌ای سراغ نداریم که با تمام اعضایش جبهه را ترک نموده و به ایران و یا پاکستان رفته باشد. حتی افراد بی‌سوادی که در راس جبهه قرار داشت این موضوع را در نظر داشت، هیچ‌گاه بیش‌تر از دو الی سه نفر از اعضای جبهه را برای استراحت اجازه نمی‌دادند که کشور را ترک کنند. چطور است که «یک جبهه انقلابی آزادی‌بخش توده‌ای» (!) این موضوع عمده را در نظر نمی‌گیرد و با تمام افرادش جبهه را ترک نموده و ایران می‌روند؟

"ش. آهن‌گر" در قسمت چهاردهم سندش جبهه را این طور تعریف می‌نماید:

جبهه با این ترکیب خویش (روشنفکرانقلابی و مردم) تقریباً رنگ و شکل یک جبهه انقلابی آزادی‌بخش توده‌ای را اختیار می‌کند، هویتش را تثبیت می‌نماید و شهرتش به فلک می‌رود.» (صفحه 41 سند)

ما در قسمت چهاردهم گفتیم که جای شرم است که جبهه تحت رهبری "جمعیت العلماء" را با تمام ساز و برگش «یک جبهه انقلابی و آزادی‌بخش» بنامیم. باز هم می‌گوئیم که این جبهه یک جبهه‌ای بود که توده‌های ستم‌دیده و مبارز تحت رهبری ارتجاعی "جمعیت العلماء" علیه اشغال‌گران مبارزه می‌نمودند. "ش. آهن‌گر" در این جبهه به‌ترین مبلغ تسلیم طلبی طبقاتی است که توده‌ها را زیر بیرق "جمعیت العلماء" بسیج نمود. از "ش. آهن‌گر" سوال می‌کنیم که هر گاه جبهه "هویتش" را بعنوان «یک جبهه انقلاب آزادی‌بخش توده‌ای» تثبیت نمود که «شهرتش به فلک» رسید، دست‌آوردش کجاست؟ خواننده بخوبی می‌داند حتی جبهات ارتجاعی که «شهرتش به فلک» رسید دارای دست‌آوردی است که احزاب ارتجاعی از آن بهره گرفته‌اند.

ما روی جعل تاریخی "ش. آهن‌گر" صحبتی نمی‌کنیم، زیرا این جعل تاریخی را در قسمت‌های قبلی بطور واضح و روشن مشخص نمودیم. هرگاه این درست باشد که اولین جبهه توسط "ولید" بنیان‌گذاری شده که در آن وقت حتی دیگر جبهه‌ها بشمول جبهه

"جمعیت اسلامی" تحت تاثیر صحبت‌های انقلابی ولید قرار می‌گیرند پس چرا "ش. آهن‌گر" و شرکا نمی‌توانند جبهه را تنظیم نمایند و رشد چشم‌گیری به آن بدهند و روز بروز ساحه کارشان محدود می‌گردد و طبق گفته خود شان در محاصره "جمعیت اسلامی" در می‌آیند؟ "ش. آهن‌گر" عمداً علتش را بیان نمی‌کند. علتش در مشی تسلیم طلبانه "رهبری" است و "ولید" اولین کسی است که این مشی تسلیم طلبانه را در پراتیک پیاده نموده است. همین مشی تسلیم طلبانه "ش. آهن‌گر" و شرکا بود که جبهه انجینران را در شرق سرک هرات به تسلیمی ملی کشاند و همین مشی تسلیم طلبانه در غرب سرک نیز فیض الدین را از مبارزه علیه رژیم و اشغال‌گران به تسلیمی در قبال شان و مبارزه علیه "جمعیت اسلامی" رهنمایی نمود. همین علت است که بالاخره "ش. آهن‌گر" و شرکا مجبور می‌شوند تا جبهه را ترک و تمام منطقه را به فیض الدین واگذار کنند. فیض الدین تا زمانی که زنده بود از تسلیمی و تسلیم طلبی ملی نبرید و بالاخره در راه تسلیمی جانش را از دست داد.

در دوران جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم جنبش انقلابی کشور از نداشتن مشی صحیح انقلابی بیش از همه رنج کشیده و زیان دیده و بزرگ‌ترین ضربات را متحمل گشته است. این ضربات آن قدر سنگین بود که تا کنون نتوانسته قامت خود را راست نماید و بعنوان یک نیروی انقلابی منسجم علیه اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا وارد میدان جنگ شده و جنگ را در مسیر جنگ خلق (جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی) هدایت نماید.

هستند هنوز کسانی مانند "ش. آهن‌گر" که به مشی ارتجاعی - اسلامیستی گذشته چسپیده و به تبلیغ و ترویج آن می‌پردازند و به مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نه تنها کم بهاء می‌دهند، بل که به آن پشت نموده اند.

تجربه تلخ جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر و وضع دشوار کنونی هر انقلابی صدیقی را قانع می‌کند که بدون داشتن مشی صحیح و انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نمی‌توان پیروزی را در آغوش کشید.

ما بخوبی شاهدیم ضربه‌ای که به جنبش انقلابی افغانستان وارد گردید، بیش تر از طرح‌های خیالی و خام خرده بورژواآبانه "ش. آهن‌گر" و شرکا و طرحات رویزیونیستی "سازمان رهایی افغانستان" بود که خواه و ناخواه بی‌راهه‌های تسلیم طلبانه را بیش تر در جلو روی جنبش قرار داد، تا هنوز کسانی مانند "ش. آهن‌گر" به دنبال این بیراهه‌ها می‌دوند.

یکی از اساسی‌ترین کارها برای رشد و گسترش جنبش انقلابی در افغانستان مبارزه جدی و پی‌گیر با این طرح‌های خام و خیال پردازانه خرده بورژوازی و بستن این بی‌راهه‌هاست. "ش. آهن‌گر" جای این که بعد از 41 سال با این بی‌راهه‌ها و طرحات خرده بورژواآبانه به مبارزه بر خیزد و آنرا از دیدگاه انتقادی بررسی نماید و راه آنرا سد نماید، تلاش دارد تا بیش تر از پیش این بی‌راهه‌ها را باز نماید.

یگانه راهی که ما را قادر می‌سازد تا با انحرافات خط فاصل بکشیم و بی‌راهه‌ها را ببینیم مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است. این جریان سیاسی - ایدئولوژیک با بی‌پروایی بی سابقه استراتژی خود را مشخص نموده و تاکتیک‌های مبارزاتی خویش را طبق شرایط و اوضاع کشور برای خدمت به استراتژی خویش از پلاتفرمی به پلاتفرم دیگری معین و مشخص می‌سازد و پیاده می‌کند. اما مشی ارتجاعی نه می‌تواند تاکتیک درست و اصولی را طرح نماید و نه قادر به رهبری توده‌هاست. زمانی که یک مشی ارتجاعی به شکست منجر می‌گردد، طراحان این مشی همیشه علت را در جزئیات جستجو می‌کنند، نه در مشی نادرست. به این بحث "ش. آهن‌گر" توجه کنید:

«چندی بعد گروه دیگری که درجوارمرزمستقر است و ازخویشاوندان این قوماندان فرماندهی اش را دارد، یکی ازاقوام او را به قتل می‌رساند و خود به خونخواهی اش بلند می‌شود، این زد و خورد وعوامل لومپنی نظیرآن، منجر به قتل برادرقوماندان وازهم پاشیدن جبهه می‌گردد.»

این بدان معناست که "ش. آهن‌گر" و شرکا هیچ نقشی در رهبری جبهه نداشتند، بل که خود شان تحت تاثیر رهبری لومپنانه قرار داشتند. زمانی که یک مشی اصولی باشد اولاً چنین برخوردهای لومپنانه بوجود نمی‌آید، زیرا در جبهه که مشی صحیح

انقلابی مسلط باشد منافع شخصی تابع منافع عمومی است، و ثانیاً اگر احیاناً چنین حرکتی ایجاد شود بزودی جلو این خودسری‌ها را گرفته می‌شود.

به یاوه‌سرایی دیگر توجه نمائید:

«با آمدن این دو جبهه، تشکیل شهر، یکی ازرفقا را با سه نفر دیگر به جبهه می‌فرستد، که رفیقی دوباره در رأس امور جبهه قرار می‌گیرد، و بدینصورت جبهه دوباره به مسیر اصلی اش می‌افتد و وضعیت روبه بهبودی می‌رود.

بعد از مدت کمی دو جبهه دیگر نیز زیرفرماندهی همان روحانی مشهور به منطقه می‌آیند، که باز جمعیت علمای حرکت انقلاب نیرومندی اش در منطقه بالا می‌گیرد. ولی با همه این‌ها، باید گفت که جبهه نمی‌تواند آن هویت قبلی و شهرت سال پیش را کسب نماید. به علت این که از یک طرف کثرت جبهات و مجاهد در منطقه از تحرک کاسته است و از جانب دیگر برای رفیق ما ممکن نیست تنظیم تمام امور جبهه را برعهده داشته باشد.»

خیانت تسلیم طلبی دیگر یک ادعا نیست، بل که یک واقعیت دردناک و نفرت‌انگیز است و هر فرد صدیق و پاکباز این وطن باید با این واقعیت درد ناک به مبارزه برخیزد تا این "تومور خبیثه" را ریشه کن نماید. مبارزه قاطع با این روند اسارت‌بار و قطع ریشه این "سرطان خبیثه" وظیفه عاجل و انقلابیون کشور است.

"ش. آهن‌گر" جای این که به کندوکاو، بخاطر ریشه‌یابی، علل و عوامل آن به پردازد و آن را از دیدگاه علمی تجزیه و تحلیل نماید، مسایلی را بیان می‌کند که اصلاً انسان از بیان آن خجالت می‌کشد. او می‌گوید که نیرومندی «جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب در منطقه بالا» گرفت. او با این "نیرومندی" بر خود می‌بالد! سوال می‌کنیم که هر گاه نیرومندی «جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب» به آن حد بالا می‌گرفت که جای "جمعیت اسلامی" را در هرات می‌گرفت چه دست آوردی برای توده‌های زحمت‌کش افغانستان داشت؟

اگر جبهه با رهبری "رفیقی" که از ایران فرستاده می‌شود «دوباره به مسیر اصلی اش می‌افتد و وضعیت رو به بهبودی می‌رود» پس چرا از رونق می‌افتد؟ ما دلایلش را در فوق بر شمردیم. ضرورت به توضیح بیش‌تر ندارد.

"ش. آهن‌گر" بخاطر این که روحانی مشهور بازوبند فرماندهی را در بازویش بسته و در کنارش نشسته است باشور زایدالوصفی از روحانی مشهور یاد می‌کند و به این تمجید مفتخر است. باید دید که این روحانی مشهور کیست؟ ما در قسمت‌های گذشته در این مورد توضیحاتی دادیم. در این جا ضرور می‌دانیم تا مختصراً اشاره‌ای نیز در این زمینه داشته باشیم.

این روحانی مشهور حاجی فقیراحمد، مشهور به حاجی خلیفه است. او یکی از روحانیون متنفذ کبرزان مربوط ولسوالی انجیل هرات است که صدها مرید دارد و در صف قشر ممتاز ولایت هرات جای دارد. او از طریق تحمیق توده‌ها به زندگی انگل وار خود ادامه می‌داد. مبارزاتش علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور برای تحکیم منافع طبقاتی که بدان متعلق بود صورت گرفت، نه از موقعیت طبقاتی توده‌های زحمت‌کش.

"ش. آهن‌گر" هیچ‌گاه نتوانست که در مورد جنگ‌های تحمیلی اشغال‌گرانه چه در زمان اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و چه حالا تحلیل علمی از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ارائه دهد به همان علت است که گاهی به تسلیم طلبی طبقاتی تن داد و گاهی به تسلیم ملی روی آورد. لنین جداً پافشاری دارد که در کشورهای مستعمره باید از جنبش‌های ضد امپریالیستی اشغال‌گر پشتیبانی و حمایت صورت گیرد، اما او بطور واضح و روشن در "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" از مبارزه علیه روحانیون و دیگر نیروهای ارتجاعی و هم چنین جریان‌های ارتجاعی مذهبی غافل نیست. او در مورد این نیروهای ارتجاعی و مبارزه علیه شان چنین می‌گوید:

«لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند.» و «لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریان‌های نظیر آن که می‌کوشند جنبش‌های رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند.»

بحث لنین به این معنی نیست که تضاد عمده را فراموش نموده، و مبارزه «علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند.» آن را آنقدر بزرگ نمود که جای‌گزین تضاد عمده نمود، بل که به این معنی است که در زمان

اشغال کشور مبارزه علیه این قشر به عنوان دشمن غیرعمده ضروری و الزامی است و هیچ‌گاه نباید به فراموشی سپرده شود. حتی در زمانی که کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است باید این مبارزه را در تابعیت از مبارزه طبقاتی پیش برد.

معنای بحث لنین را فقط مائوئیست‌ها دقیقاً درک می‌کنند و بکار می‌گیرند، زیرا آن‌ها بطور علمی تضادها را مشخص نموده و هر کدام را در جایش قرار داده، مبارزه با دشمنان غیر عمده را در تابعیت از تضاد عمده به پیش می‌برند. خلط نمودن تضادها و عدم درک تضادها منجر به آن می‌گردد که نتوانیم میان دشمن عمده و غیر عمده خط فاصل بکشیم. در چنین حالتی یا به تسلیم طلبی طبقاتی افتاده ایم و یا به تسلیم طلبی ملی تن داده ایم. عدم درک تضادهاست که "ش. آهن‌گر" را وادار به تسلیم طلبی طبقاتی و ملی نمود.

هر قدر که خط تسلیم طلبی بین نسل جوان و توده‌های زحمتکش نفوذ کند به همان اندازه جنبش طبقه انقلابی ضعیف تر می‌گردد، به همان اندازه اشغال‌گران و رژیم پوشالی در تطبیق طرحات خاینانه خود موفق تر می‌گردند. لذا در شرایط کنونی افغانستان، مبارزه با تسلیمی و تسلیم طلبی جزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده می‌باشد.

هر گاه به سر تا پای مقاله "ش. آهن‌گر" دقیق شویم مشاهده می‌کنیم که او همیشه روی افراد لومپن و متنفذ جامعه تکیه نموده است نه روی توده‌های زحمتکش کشور. دلیل اصلی این گرایش انحرافی مشی ارتجاعی اسلامیستی است که وجه مشترک با لومپن‌ها و متنفذین منطقه دارد. او تلاش برای احیای دوباره جبهه را چنین بیان می‌کند:

«رفیق نیزک در رابطه با جبهه غرب سرک دریکی از قریه جات منطقه با استفاده از یک رابطه قومی خویش، که از چهره‌های سیاسی شناخته شده‌ای جریانی است و در ضمن از متنفذین منطقه است، طرح تاسیس جبهه را به همکاری مردم آن قریه می‌ریزد. کاررفیق درین مورد تاریختن اسکلت جبهه، یعنی مهیا نمودن سلاح و پرسونل و جمع آوری ضروریات اولیه نظامی، پیش می‌رود. ولی عملیات محاصره‌ای دولت (عملیات روسی - کوبائی) مجالش نمی‌دهد و مانع ادامه این کار می‌شود.» (صفحه 44 و 45 سند - تاکید از ماست)

هر گاه سر تا پای سند "ش. آهن گر" را مطالعه نمایید یک کلمه در مورد دهقانان نمی توان یافت. در همه جای این سند، "ش. آهن گر" متکی به روحانیون و متنفذین است.

آیا واقعا "ش. آهن گر" نمی داند که روحانیون و متنفذین خود عامل و حامل افکار طبقات حاکمه اند؟ ما در این جا بخوبی شاهدیم علاوه بر این که "ش. آهن گر" میان انقلاب و ضد انقلاب خط فاصل نکشیده، بل که با ضد انقلاب هم نوا گردیده است. "ش. آهن گر" نه تنها نتوانست روی روحانیون مانند حاجی خلیفه و آقا اوبه تاثیر گذارد، بل که در پیوند با ایشان با سپاه پاسداران ایران رابطه تنگاتنگ بر قرار نمود و رفقاییش در راس کمیته ها در ولایات مختلف ایران قرار گرفتند و از دل و جان با سپاه پاسداران هم کاری نمودند.

انقلابیون نه تنها میان انقلاب و ضد انقلاب خط فاصل می کشند، بل که در درون انقلاب نیز میان صحیح و ناصحیح میان درست و نادرست خط فاصل می کشند. و کار افراد را بر این مبنا سنجش می کنند. کاملا غلط خواهد بود هر گاه این دو مرزبندی را از یاد ببریم. هرگاه ما این مرزبندی را بخاطر داشته باشیم موفق به حل مسایل خواهیم شد. چیزی که "ش. آهن گر" را به تسلیمی و تسلیم طلبی واداشت فراموش نمودن این مرزبندی بود.

تجارب تاریخی جنگ در افغانستان بخوبی بیان گر آنست که عدم مشی سیاسی صحیح و سبک کار درست در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم اشغال گر "شوروی" پیوند ما را از توده های زحمت کش سکلاند، زیرا با خواست و نیازمندی توده ها منطبق نبود. سند "ش. آهن گر" بیان گر آنست که او جز دگماتیسم، امپریزم، قدرت فروشی، دنباله روی و پرمدعایی چیز دیگر به چانته ندارد. این بزرگ ترین عیب است که انسان را از توده ها جدا می سازد. به نظر ما که "ش. آهن گر" دیگر با توده های زحمت کش افغانستان کاری ندارد و لزومی نمی بیند که میان آن ها باشد، همین دلیل است که سوسیال خوردن کشورهای امپریالیست اشغال گر را پذیرفته و برای خوشنودی شان با پرمدعایی با وارونه سازی و جعل کاری به تخریب ایده نسل جوان کشور پرداخته است.

به این بحث تسلیم طلبانه "ش. آهن گر" توجه نمایید:

«بعد از آن که حملات پیهم دولت کم می شود، هردو گروه جبهه به ایران می آیند. یک دلیل این آمدن، تداوی زخمی های شان است. ولی علت عمده ای که باعث عقب نشینی جبهه به سوی ایران شد، شکست هائیسست که درین عملیات نصیب مجاهدین گردید و باعث پائین آمدن روحیه ایشان شده بود. تاجائی که تقریباً همه شان معتقد شده بودند که با این سلاح دست داشته ما نمی شود با تانک و توپ و هلیکوپتر جنگید و باید به خاطر به دست آوردن سلاح بهتر (ثقیله) به کمیته های تنظیم های مستقر در ایران مراجعه نمود.

قابل تذکر است که جبهات دیگر نیز وضع بهتر از این نداشتند و آن ها نیز اکثراً راهی ایران شدند. جز یکی دو جبهه جمعیت که اسلحه و پول زیاد داشتند و منطقه را ترک نکردند و با تهیه آذوقه و پرداخت پول به افراد شان، به کوه ها برای مخفی شدن پناه بردند. اواخر میزان ۱۳۵۹ ش است که جبهه به ایران می آید و تا قوس ۱۳۶۰ ش در آنجا می ماند.

و اما عللی که باعث توقف جبهه ما در ایران به درازای این مدت گردید چنین است: همانطوری که گفته شد جبهه به خاطر به دست آوردن سلاح بیشتر و بهتر به ایران آمده بود، جبهه این پیشنهاد را به مؤسّسین کمیته حرکت انقلاب می نماید، و کمیته نیز به ایشان وعده می دهد که پیشنهاد شان را عملی خواهد کرد. اما چند ماهی می گذرد و کمیته موفق نمی شود سلاح تهیه بدارد، تابا لآخره قوماندان به طرح و تشویق ما جهت رسیدن به این هدف، با معرفی «جمعیت علما» به پاکستان سفر می نماید، و در آنجا نیز در برابر مخالفینی به دفاع از ما تاسرحد برخورد برمی خیزد. بعد از تقریباً سه ماه مؤفق می شود یک مقدار سلاح را از مرکزیت حرکت انقلاب بگیرد. ولی متاسفانه این سلاح به دست آمده هم به علت بی کفایتی عده ای که مسئول انتقال این سلاح بودند، در راه روده می شود و از آن چیزی به دست نمی آید. و باز رفتن جبهه به تعویق می افتد.

درین مدت که تشکیل خارج از کشور (ایران) ضرورت وجود جبهه موصوف را برای نجات «جبهه انجینران» در منطقه مهم می داند، در تلاش آنست تا بتواند مقداری سلاح تهیه ببیند، که از مجاری گوناگون ممکنه اقدام می کند، اما باتاسف باید گفت که همه تلاش ها درین مورد بی ثمر می ماند.» (صفحه 45 و 46 سند - تاکیدات از ماست)

"ش. آهن گر" می گوید که بعد از ضربات پی در پی جبهات شان به ایران می گریزند و همه معتقد اند «که با این سلاح دست داشته ما نمی شود با تانک و توپ و هلیکوپتر جنگید و باید به خاطر به دست آوردن سلاح بهتر (ثقیله) به کمیته های تنظیم های مستقر در ایران مراجعه نمود.»

بطور مطلق می توان حکم نمود که "ش. آهن گر" اعتقاد به توده ها را از دست داده و معتقد به برتری سلاح بر انسان است. به همین علت است که برای دریافت سلاح "ثقیله" قوماندانان جبهه را تشویق می کند که برای بدست آوردن سلاح "ثقیله" به پاکستان سفر نمایند و از طریق "جمعیت العلماء" سر تعظیم به آستان آی. اس. آی پاکستان فرود آورند.

"ش. آهن گر" در قسمت پنجم سندش در مورد قیام 24 حوت 1357 خورشید چنین می گوید:

«غریو هستی ساز مردم حالی ساخت که چگونه خلقی و ملتی برای آزادی اش، ملیتاریسم مدرن یک ابرقدرت را به سخریه می گیرد و فلسفه برتری سلاح را برانسان، به زباله دان می سپارد.»

ما در همان قسمت بیان داشتیم که "ش. آهن گر" این حرف را فقط در لفظ قبول دارد، نه در عمل. زیرا عملاً او به این گفته پشت پا زده و بخاطر «بدست آوردن امکانات (پول و سلاح)» هم به درگاه اخوان سر تعظیم فرود آورد و تحت رهبری "جمعیت العلماء حرکت انقلاب" حرکت نمود و هم سر به آستان اشغال گران سوسیال امپریالیزم و رژیم دست نشانده شان سائید و جبهات هرات را به آن ها تسلیم نمود. این بی اعتقادی را نه تنها در مشی تدوین شده شان، بل که در سند هذا بخوبی می توان مشاهده نمود. این امکانات گرایی نه تنها آن ها را به دام سپاه پاسداران انداخت، بل که تا آی. اس آی پاکستان نیز کشاند.

این امکانات گرایی "ش. آهن گر" را به یک فرد معامله گر تبدیل نمود. ما شاهد معامله گری او هم در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم اشغال گر "شوروی" بودیم و هم اشغال گران کنونی بوده و هستیم. "ش. آهن گر" و شرکا از قربانی نمودن منافع توده های ستم دیده و اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم دریغ نکرده و نمی کنند. نمونه بارز

آن را بطور مشخص در تسلیم طلبی طبقاتی در قبال احزاب ارتجاعی جهادی و تسلیم طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا می‌توان مشاهده نمود. این تسلیم طلبی در زمان قدرت‌گیری جهادی‌ها نیز ادامه یافت، در مقابل طالبان همنوا با جهادی‌ها علیه طالبان موضع‌گیری نمودند، بعد از این‌که این تسلیم طلبی طبق خواست‌شان پیش‌نرفت با عوض نمودن جبهه سر تعظیم به آستان دوستم این ملیشه بدنام فرود آوردند که با قربانی 32 تن از کادرها و اعضای "ساما" این تسلیم طلبی نتیجه نداد. بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا با اشغال‌گران همنوا گردیدند و مشی تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی را در پیش گرفتند و از طریق مبارزات کاملاً علنی، قانونی و پارلمانی با راجستر نمودن حزب‌شان در وزارت عدلیه رژیم پوشالی در انتخابات نمایشی و فرمایشی ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراهای ولایتی شرکت نمودند و به چوکی‌های بلند دولتی تکیه زدند. تمام این تسلیمی و تسلیم طلبی را "ش. آهن‌گر" و شرکا در کتاب قطور "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" تیوریزه نمودند.

واقعیات نامبرده را "ش. آهن‌گر" و شرکا نمی‌توانند انکار نمایند. این واقعیات سر سخت ثابت کرده است که "ش. آهن‌گر" و شرکا در بند و بست‌های بیش‌تری با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و دار و دسته مرتجع‌شان و ایجاد تفرقه بیش‌تری باز هم در صفوف نیروهای انقلابی کشور وجود آوردند.

قسمت شانزدهم

"ش. آهن گر" قسمت شانزدهم بحثش را با دروغ‌های شاخدار و وارونه سازی شروع می‌کند. به این موضوع توجه کنید:

«نیمه دوم ماه قوس ۱۳۶۰ ش بود که جبهه را واداشتیم تا باچند میل تفنگی که به دست آمد به منطقه (درمنطقه جمعیت اسلامی کاملاً مسلط شده است) برود. اعزام جبهه به خاطر تطبیق و پیاده کردن طرحی بود که رهبری حوزه غرب از ایران جهت نجات و رهائی "جبهه انجینران" از بن بست گریبانگیرشان ریخته بود.

طرح دارای دو بخش مشخص بود که جبهه غرب سرک، و به ویژه رفقای ما درین جبهه وظیفه دار اجرای آن بودند.

بخش اول این طرح عبارت از این بود که در صورت ممکن، قوماندان محلی ما با استفاده از نفوذی که در منطقه برخوردار است، آشنائی‌ها و نزدیکی‌های که با عده‌ای از فرماندهان جمعیت دارد، زمینه آمدن و مستقر شدن "جبهه انجینران" را در سمت غرب سرک فراهم سازد؛ تا بدین گونه جبهه از آن محوطه (منطقه تحت نفوذ جواسیس) بیرون آید و عملیات ضد دولتی خویش را دوباره آغاز و ادامه دهد.

بخش دوم این طرح چنین بود که در صورت عدم فراهم شدن همچو زمینه‌ای، "جبهه غرب سرک" و "جبهه انجینران" مشترکاً منطقه را ترک گویند و به یک منطقه کوهستانی، که قبلاً بایکی از متنفذین آنجا رفقا ازین امر صحبت کرده بودند و او پذیرفته بود، ره سپر شوند و در آنجا رحل اقامت گزینند و عمل کنند. (زمانی که جبهه انجینران به مخمصه می افتد در غرب سرک هیچ جبهه‌ای وجود ندارد که با جبهه انجینران همکاری کند وجود ندارد)

"جبهه غرب سرک" با رسیدن و مستقر شدن در منطقه، برای به عمل درآوردن خطوط بخش اول طرح فیصله شده، اقدام می نماید. رفیق ما (نیزک) با استفاده از نفوذ قوماندان محلی ما و همراهی او، ابتدا روابطی را با بعضی از جبهات جمعیت اسلامی برقرار می کنند تا جویای مواضع و نظر آن‌ها باشند. درین زمان جمعیت اسلامی درگیری‌های وسیعی را با اکثر جبهات

مربوط به دیگر تنظیم ها، به خصوص حرکت انقلاب و محاذ ملی ایجاد کرده بود. این درگیری ها به علت گسترش در بیشتر نواحی منطقه پیرامون، و به علت دراز شدن مدت آن، بدون کسب نتیجه ای مطلوب، چون حلقه تنگی گردن سیاسیون جمعیت اسلامی حاضر در منطقه را سخت می فشرد. فرماندهان شان را به ستوه آورده بود، افراد چریک شان را خسته، فرسوده و نسبت به رهبران و قوماندان های شان ناباور و بی اعتماد ساخته بود. ولذاست که جمعیت در پی کتگوری نمودن جبهات درگیر با خود دست به کار می شود و گویا رهبران محلی شان دریافته اند که در درازای یک سال از جنگ های همه جاگیری که راه انداخته اند، ثمره آن چنان را که پیش بین بوده اند، حاصل نکرده اند و بهتر دانسته اند که جبهات را تک، تک از منطقه برانند.

در قدم اول برای نزدیک شدن و برقراری صلح با یکی از جبهات محاذ ملی که در منطقه غرب هرات در پایگاه حساسی مستقر است (راه رفت و آمد جبهات به ایران و هرات) که سخت جمعیت را به تنگ آورده و به هراس شان انداخته، در تک و پو اند. از جانبی هم قوماندان جبهه مذکور از روابط قومی و نزدیکان قوماندان محلی جبهه ما می باشد. در اینجا جمعیت نیز کلید حل تضاد بین خود و آن جبهه را در وجود قوماندان محلی ما جست و جو می کند. برای برآوردن این مامول تمایل نشان می دهد و با تلاش و مساعدت ما دیدارها و جلساتی برپا می شود. رفقا می خواهند تا با دردست داشتن این جو و زمینه، حداکثر استفاده را برای حل مشاکل درون مقاومت ببرند. لذا در جلسات، ضمن این که آمادگی خود را به عنوان واسط و نیروی برقرارکننده صلح جهت پایان بخشیدن به جنگ های خانمانسوز درون مقاومت در غرب سرک اعلام می دارند و خواستار گسترش دامنه صلح در سرتاسر منطقه می شوند. درگیری ها و نبردهای فیمابین را، به هر علتی که باشد، تباہ کن وهستی برانداز و به نفع دشمن می دانند و خسارات بیجا و خون های هدر رفته را می شمارند، که همه قوماندان های محلی و مجاهدین بومی مؤید شان هستند و آمادگی خویش را آشکار می سازند.

اینست که ابتدا وسیله جبهه ما، جلسه فرماندهان جبهات جمعیت، حزب، حرکت انقلاب و محاذ ملی برپا می گردد. درین مجلس بین این دو طرف آتش بس اعلان و شرایطی جهت برقراری صلح واقعی و راستین گذاشته می شود؛ که جانبین، عملی نمودن و تحقق شرایط را می پذیرند. ازینجاست که اولین قدم مثبت را درین زمینه برمی داریم. این عمل به عنوان

دریچه ای برای پیاده نمودن تمام خطوط طرح جبهه دانسته شده و از همین طریق “شورای صلح” به اشتراک نمایندگان جمعیت، نمایندگان حزب و نمایندگان جبهه ما تشکیل می شود، تا آشتی بین جبهات درگیر را در تمام منطقه گسترده سازد.

این کار، که عامل اصلی اش جبهه ما است، مورد استقبال پرشور مردم قرار می گیرد که نذر و خیرات دادن های مردم را به دنبال دارد و باعث بلند رفتن پرستیژ سیاسی جبهه ما در منطقه می شود. هنگامه اش از مرزهای روستاها فراتر می رود و شهر را نیز به همه می آورد. دولت بامشاهده این وضع تحمل نمی آورد و به اقدامات وسیعی جهت خنثی نمودن همچو فعالیت هایی، از دوسنگر شروع به آتش می کند. از یک طرف با محاصره نمودن منطقه و تعقیب پیگیر جبهه ما، در پی سرکوب ما برمی آید، و از سوی دیگر عناصر نفوذی خویش را در دو سمت سرک در جبهات برای اخلال این امر فعال می نماید.

“شورای صلح” کارش را آغاز نموده و بعد از چندین جلسه پیمه، به ابتکار رفیق ما به این فیصله می رسد که هرگاه جبهات حرکت انقلاب در سمت شرق سرک، روابط شان را با دولت قطع کنند و عملاً ضد دولتی بودن خویش را تثبیت نمایند، دیگر، بخش هائی از جمعیت، از ادامه درگیری با ایشان خود داری نموده و مناطق بین دوجانب تقسیم خواهد شد و روابط نیک و دور از نفاق میان شان برقرار خواهد گشت. (این بحث تائید کننده این امر است که مخالفت، درگیری و جنگ جمعیت اسلامی با جبهه انجینران و جبهه غرب سرک به علت تسلیمی شان به ... بوده است) بر همین مبنا “شورای صلح” موادی را روی کاغذ ریخت و هیئتی را که جبهه ما و جبهه ای از حزب اسلامی در آن عضویت داشتند، مامور رساندن این مواد پیشنهادی صلح به جبهات حرکت انقلاب در سمت شرق سرک نمود. هیئت، که رفیق ما نیزک نیز شامل آنست، عازم آن منطقه گردید و در آنجا جلسه ای را به اشتراک “جبهه انجینران” و جبهات حرکت انقلاب ترتیب داد. بعد از این که مواد پیشنهادی “شورای صلح” را به اطلاع آن ها رسانید، خواهان نظریات ایشان درین مورد گردید (البته قبلاً، همه مسایل را به رفقا در جبهه انجینران گزارش داده بودیم و عملکرد بعدی پلان شده بود). “جبهه انجینران” که در فرا رسیدن همچو روزی بی صبرانه لحظه شماری می کرد و مفاد پیشنهادات نیز برایش روشن بود، بلادرنگ شرایط پیشنهادی را پذیرفت و وقفه در تحقق بخشیدن و به ثمر رساندن این شرایط را ناجایز و دوارز مصالح انقلاب و مردم دانست. اما جبهه

حرکت انقلاب (جبهه دولتی شده) اشکال تراشی و سنگ اندازی می نمود، که از همین لحظه دوگانگی بین ما و این جبهه برهمه آشکارشد. اختلاف این دو جبهه که مدت ها برای مقاومت در برابر حملات جمعیت اسلامی متحد بودند، و نه در همه امور، برای همه دیدنی گشت» (صفحه 46 - 47 و 48 سند)

تصویری که "ش. آهن گر" از جبهات جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" ارائه نموده، تصویری بسیار زیبا، در واقع بسیار فریبنده است. او آنرا با علاقه و مهارت ترسیم نموده، از رنگ های زنده استفاده نموده و سبک زیبایی بکار برده، اما حیف که این تابلو از روی زندگی حقیقی کشیده نشده، تصویر خوبی است، اما سوژه آن کاملاً تخیلی، وارونه و جعل تاریخی است. این سند بررسی بسیار عالی از موضع جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" است، فقط حیف که او آنرا از دریچه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بررسی ننموده و در مورد تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی خود و شرکا چیزی نگفته و توضیح نداده و آنرا کاملاً وارونه جلوه گر ساخته است. چرا چنین نموده است؟ برای این که واقعیت های سیاسی مشخص دوران جنگ مقاومت را در ابهام بگذارد و روی تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی خود و شرکا پرده ساتری بکشد.

برای تشخیص اختلافات واقعی مان و برای سیر نکردن در آسمان ها، ضروریست تا این سند با مقایسه با سند تحریری "ش. آهن گر" بدقت مطالعه گردد. در آن صورت خط مرز میان انقلاب و ضد انقلاب، مشی انقلابی و ضد انقلابی و هم چنین مشی مبارزه علیه اشغال گران امپریالیست و مشی تسلیم طلبانه بخوبی هویدا خواهد گردید. "ش. آهن گر" در این قسمت می نویسد که در «نیمه دوم ماه قوس 1360 خورشیدی» طرحی «جهت نجات و رهایی "جبهه انجیران" ریخت» و بدین منظور «با چند میل تفنگی که بدست آمد» جبهه را وادار نمودیم تا «در منطقه جمعیت اسلامی کاملاً مسلط شده است برود»

"ش. آهن گر" در قسمت پانزدهم سند به صراحت می نویسد که بعد از ضربات پی هم دولت جبهات شان به ایران می روند و "جمعیت اسلامی" با استفاده از این خلا مناطق شان را تصرف می کند و تمامی افراد جبهه به این اعتقاد می رسد که دیگر با این سلاح نمی شود جنگید. حال چگونه آن ها با چند میل سلاح در میان دو دشمن قوی مستقر می گردند! این

یک دروغ محض است. هیچ تدابیری از طرف "رهبری ایران" و در راس آن "ش. آهن‌گر" برای نجات جبهه انجینران گرفته نشد، فقط آن یک موردی بود که "ش. آهن‌گر" در قسمت دوازدهم سندش پیرامون آن صحبت نموده بود که ابتدا "آصف مدیر" را به منطقه می‌فرستد و بعد گروه مسلح شش نفری را. ما در این مورد در قسمت دوازدهم صحبت نمودیم نیازی به باز گویی دوباره ندارد.

"ش. آهن‌گر" طرح تخیل گونه‌اش را در دو قسمت بررسی می‌نماید: یکی این که از طریق «قوماندان محلی» شان که «آشنایی و نزدیکی‌هایی با عده‌ای از فرماندهان جمعیت دارند» دست به کار شوند و جبهه انجینران را از شرق به غرب انتقال داده تا «عملیات ضد دولتی خویش را دوباره آغاز نمایند» و دوم در صورت فراهم شدن چنین امری «جبهه غرب سرک و "جبهه انجینران" مشترکاً» به کوهستان بروند و در آن جا اقامت گزین شوند!

این بحث من در آوردی و تخیلی است که "ش. آهن‌گر" در ذهنش پرورش می‌دهد و بروی کاغذ می‌آورد. همان طوری که گفتیم "ش. آهن‌گر" و شرکا تا آخر بر روی عدم قطع رابطه با شیرآقا و رژیم پوشالی پافشاری داشتند و به همان دلیل بود که سیدآقا، ماما غلام محمد و چند نفر دیگر از نیروهای رزمنده شان را بخاطر این طرح خام و خیالی قربانی نمودند. طوری که ما و بسیاری از افراد این جبهه شاهد زنده ایم که نه تنها طرحی از طرف "ش. آهن‌گر" و شرکا برای نجات "جبهه انجینران" ریخته نشد، بل که بیش تر آن‌ها را به مخمصه انداخت و زیر ضربه قرار داد که تعدادی از نیروهای رزمنده پاک که نا آگاهانه از طریق "ش. آهن‌گر" در دام تسلیم طلبی افتاده بودند قربانی طرحات تسلیم طلبانه "ش. آهن‌گر" گردیدند.

در چنین شرایطی دو جبهه از قوماندانان محلی "ش. آهن‌گر" در منطقه وجود داشت که هر دو تسلیم رژیم پوشالی بودند. و حتی تا زمان بیرون شدن انجینران از محاصره اطلاعی از وضعیت انجینران نداشتند. "ش. آهن‌گر" معترف است:

«زمانی که جبهه انجینران به مخمصه می‌افتد در غرب سرک هیچ جبهه‌ای که با جبهه انجینران همکاری کند وجود ندارد»

"ش. آهن گر" علت به مخمصه افتادن جبهه انجیران را مسکوت می‌گذارد و نمی‌خواهد در این مورد چیزی بگوید. زیرا اگر در این مورد حرفی بزند دستش رو شده و باید به تسلیم طلبی‌هایش اعتراف کند. او برای روپوش گذاشتن تسلیم طلبی‌هایش مصعب اصلی جنگ را لومپنیزم "جمعیت اسلامی" می‌داند. او از برخورد وسیع "جمعیت اسلامی" در اوایل زمستان 1360 خورشیدی با تنظیم‌های دیگر مانند "حرکت انقلاب" و "محاذ ملی" نام می‌برد. در حالی که در اوایل زمستان 1360 خورشیدی "جمعیت اسلامی" بر غرب سرک هرات مسلط بود و هیچ درگیری با "محاذ ملی" نداشت. در این زمان "محاذ ملی" در غرب سرک آن قدر ضعیف است که قابل محاسبه نیست. زمانی که حاجی بصیر احمد "فیضی" غوریانی بعنوان امیر عمومی "محاذ ملی" در هرات معرفی می‌گردد، آن زمان "محاذ ملی" بعنوان نیروی قابل محاسبه بشمار می‌رود، که در این زمان هم روابط امیر عمومی "محاذ ملی" با تمام گروه‌های "جمعیت اسلامی" به شمول اسماعیل خان و صفی الله افضلی حسنه است تا پیروزی مجاهدین بین شان هیچ‌گونه نزاعی رخ نداد و حتی در زمان پیروزی مجاهدین حاجی بصیر احمد "فیضی" غوریان از طرف اسماعیل خان به صفت رئیس برق هرات معرفی گردید که تا زمان آمدن طالبان بر این پست ایفای وظیفه می‌نمود.

طوری که قبلاً گفتیم درگیری "جمعیت اسلامی" در غرب سرک با تسلیمی‌های "حرکت انقلاب" و "حزب اسلامی" بود. این درگیری باعث آن گردید که فیض الدین بختیاری در منطقه اش میخ‌کوب شود و "حزب اسلامی" در غرب سرک هرات کاملاً متلاشی گردد. تعدادی اندکی به رهبری تورن رسول در خدمت رژیم دست‌شونده درآمدند و تعداد خیلی سلاح را گذاشته عازم ایران گردیدند و اکثریت افراد "حزب اسلامی" به "جمعیت اسلامی" پیوستند. هر گروهی که در غرب سرک تسلیم شد اکثریت نیروهایش به "جمعیت اسلامی" پیوست. این حرکت "جمعیت اسلامی" را در غرب سرک به یک نیروی بلامنزاعه تبدیل نمود. "ش آهن گر" برای فریب نسل جوان کشور می‌گوید که قوماندانان "جمعیت اسلامی" به این نتیجه رسیده بودند که جنگ با دیگر تنظیم‌ها برای شان ثمری نداشته است! این یک حرف مفت و من‌درآوردی است. نه در آن زمان و نه فعلاً قوماندانان "جمعیت اسلامی" چنین چیزی را بر زبان می‌آورند، بل که با مبارزات شان علیه تنظیم‌های تسلیم شده افتخار

می‌کنند. ما هر قدر که سند "ش. آهن‌گر" را ورق زیم جز حرف مفت و دروغ‌های فریبنده چیزی دیگری نمی‌توانیم بیابیم.

"ش. آهن‌گر" می‌گوید که "جمعیت اسلامی" و تمامی قوماندانان محلی میان جیگری رفقای ما را پذیرفتند و از خود آمادگی جهت "صلح" نشان دادند(!) و «از همین طریق "شورای صلح" به اشتراک نمایندگان جمعیت، نمایندگان حزب و نمایندگان جبهه ما تشکیل می‌شود... این کار که عامل اصلی‌اش جبهه ما است، مورد استقبال پرشور مردم قرار می‌گیرد که نذر و خیرات دادن مردم را بدنبال دارد و باعث بلند رفتن پرستزسیاسی جبهه مادر منطقه می‌شود. هنگامه‌اش از مرزهای روستا فراتر می‌رود و شهر را به زمزمه می‌آورد.» (قسمت شانزدهم سند)

این صحبت "ش. آهن‌گر" هر شخص فکوری را به خنده وامی‌دارد. چنین کاری که در بالا "ش. آهن‌گر" از آن نام می‌برد از عهده یک نیروی سیاسی که هم از لحاظ کیفی و هم از لحاظ کمی قوی بوده، برآمده می‌تواند، نه از توان نیروی که خودش در دام اسیر گردیده و راه خروج خود را نمی‌داند.

اولاً در این شرایط زمانی "حزب اسلامی" هیچ گروه مسلحی در غرب سرک ندارد، فقط سه الی چهار گروه مسلح در شرق سرک دارند که همه به رژیم پوشالی تسلیم اند. ما در قسمت‌های گذشته در مورد این نیروها صحبت نمودیم. و ثانیاً در این شرایط زمانی اسماعیل بعنوان امیر عمومی حوزه جنوب غرب ایفای وظیفه می‌کند و از اقتدار زیادی برخوردار است و بعنوان نیروی بلا منازعه در حوزه جنوب غرب کشور مطرح است، غرورش به او هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد تا با دو روشن فکر ضعیف و ناتوان بنشیند چه رسد به این که به طرحات شان گوش فرا داده و آن‌ها را به پذیرد. سوال این جاست که هر گاه "ش. آهن‌گر" و شرکا آن قدر نیرومند بودند که حتی "جمعیت اسلامی" را بدنبال طرحات "صلح" خود بکشاند پس چرا نتوانستند کوچک‌ترین حرکتی در جهت عملی این "صلح" ایجاد نموده و جبهه انجینران را از مخمصه بیرون آورند؟ به بقیه چرندیات "ش. آهن‌گر" در این قسمت توجه نمائید:

«شورای صلح» کارش را آغاز نموده و بعد از چندین جلسه پیهم، به ابتکار رفیق ما به این فیصله می رسد که هرگاه جبهات حرکت انقلاب در سمت شرق سرک، روابط شان را با دولت قطع کنند و عملاً ضد دولتی بودن خویش را تثبیت نمایند، دیگر، بخش هائی از جمعیت، از ادامه درگیری با ایشان خود داری نموده و مناطق بین دوجانب تقسیم خواهد شد و روابط نیک و دور از نفاق میان شان برقرار خواهد گشت. (این بحث تأیید کننده این امر است که مخالفت، درگیری و جنگ جمعیت اسلامی با جبهه انجینران و جبهه غرب سرک به علت تسلیمی شان به ... بوده است) بر همین مبنا «شورای صلح» موادی را روی کاغذ ریخت و هیئتی را که جبهه ما و جبهه ای از حزب اسلامی در آن عضویت داشتند، مامور رساندن این مواد پیشنهادی صلح به جبهات حرکت انقلاب در سمت شرق سرک نمود. هیئت، که رفیق ما نیزک نیز شامل آنست، عازم آن منطقه گردید و در آنجا جلسه ای را به اشتراک «جبهه انجینران» و جبهات حرکت انقلاب ترتیب داد. بعد ازین که مواد پیشنهادی «شورای صلح» را به اطلاع آن ها رسانید، خواهان نظریات ایشان درین مورد گردید(البته قبلاً، همه مسایل را به رفقا درجبهه انجینران گزارش داده بودیم و عملکرد بعدی پلان شده بود). «جبهه انجینران» که درفرا رسیدن همچو روزی بی صبرانه لحظه شماری می کرد و مفاد پیشنهادات نیزبرایش روشن بود، بلادرنگ شرایط پیشنهادی را پذیرفت و وقفه درتحقق بخشیدن وبه ثمررساندن این شرایط را ناجایز و دوراز مصالح انقلاب و مردم دانست. اما جبهه حرکت انقلاب (جبهه دولتی شده) اشکال تراشی و سنگ اندازی می نمود، که از همین لحظه دوگانگی بین ما و این جبهه برهمه آشکارشد. اختلاف این دوجبهه که مدت ها برای مقاومت دربرابر حملات جمعیت اسلامی متحد بودند، و نه در همه امور، برای همه دیدنی گشت.»

"ش. آهن گر" در این قسمت فقط به یک مورد اعتراف نموده که صحت گفته های ما را تأیید نموده است، به این گفته اش توجه کنید: «این بحث تأیید کننده این امر است که مخالفت، درگیری و جنگ جمعیت اسلامی با جبهه انجینران و جبهه غرب سرک به علت تسلیمی شان به ... بوده است»

بحث و صحبت های ما همیشه و همه جا همین بوده است که جنگ و درگیری "جمعیت اسلامی" با جبهات شرق و غرب سرک با "جمعیت العلما" یا به تر بگوئیم جبهاتی که "ش.

آهن‌گر" بنام خود رقم می‌زند به علت تسلیمی‌های شان به اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم پوشالی بوده است، نه لومپنیزم "جمعیت اسلامی". خواننده بخوبی بخاطر دارد که "ش. آهن‌گر" در قسمت دهم بحثش درگیری "جمعیت اسلامی" با جبهه انجیران و جبهات غرب سرک را به لومپنیزم "جمعیت اسلامی" مرتبط می‌داند، نه تسلیمی این جبهات به اشغال‌گران و رژیم پوشالی. برای معلومات دقیق‌تر به قسمت دهم بحث این سند مراجعه نمائید تا تناقض‌گویی‌های "ش. آهن‌گر" بطور دقیق مشخص گردد.

اولاً این که طرح "شورای صلح" یک طرح خیالی است که "ش. آهن‌گر" در تخیلش طراحی نموده و روی کاغذ آورده است. فرماندهان جبهه انجیران و هم چنین تعداد از کسانی که در آن زمان با "ساما" بودند از این طرح اظهار بی‌خبری می‌کنند. "ش. آهن‌گر" می‌خواهد با دروغ و وارونه سازی خود و شرکا را از تسلیمی و تسلیم طلبی تبرئه نماید. طوری در بالا گفتیم که "ش. آهن‌گر" در لاف زنی و جعل کاری ید طولانی دارد. جا دارد تا در این جا نقل قول فریدریش انگلس را یاد آور شویم:

«خرده بورژوازی در لاف زنی ید طولانی دارد، در عمل بی‌کفایت و در موقع خطرات احتمالی بزدل و گریزپاست و خصلت تنگ نظرانه در مبادلات تجاری و معاملات مالی به نیکی برانزده اوست که مهر ناتوانی و عدم ابتکار را بر او می‌زند، و بنابراین همین صفات را می‌توان در زندگی سیاسی او سراغ گرفت. بدین منوال خرده بورژوازی با کلمات قصار شاه‌کارهایش قیام را ترغیب نموده، به مجرد آغاز قیام بر خلاف اراده‌اش حریصانه تلاش در جهت کسب قدرت می‌کند، ولی از این قدرت جز در انهدام پیروزی قیام استفاده دیگری نمی‌کند.» (مقاله خرده بورژواها)

ما چند سال قبل این لاف زنی و جعل کاری "ش. آهن‌گر" را مشاهده نمودیم، او برای "سازمان مارکسیست - لنینیست‌ها" تاریخ‌چه جعلی چند ده ساله ساخت که شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آنرا نقد کرد و این جعلیات را بر ملا نمود و "ش. آهن‌گر" دم فروبست دیگر از خیر این تاریخ جعلی گذشت. امروز باز برای تبرئه خود از تسلیمی و تسلیم طلبی می‌خواهد این کار را بکند، با وارونه سازی و جعل کاری خود و شرکا را تبرئه نماید. از "ش. آهن‌گر" هیچ بعید نیست که فردا برای تبرئه خود از تسلیمی

به احزاب جهادی و ملیشه بد نام (دوستم) و هم چنین تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا دست به چنین کاری بزند. اگر چنین نمود شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باز این دغل کاری و فریب کاری وی را افشاء خواهد نمود.

ثانیاً قبلاً هم بیان نمودیم که در اوایل زمستان 1360 خورشیدی اصلاً در غرب سرک حزب اسلامی گروهی نداشت که در "شورای صلح" شرکت نماید و فقط چند جبهه (کوابیان، تونیون، کورت و کرخ) داشت که همه به رژیم دست‌نشانده تسلیم بود. تمام این گروه‌های "حزب اسلامی" مانند گروه‌های "ش. آهن‌گر" در جمله ملیشه بشمار می‌رفت. به هیچ‌وجه "جمعیت اسلامی" یا به‌تر بگوئیم امیر عمومی حوزه جنوب غرب (امیر اسماعیل خان) با آن قدرت و اقتدارش حاضر نبود که با ملیشه‌ها "شورای صلح" بسازد. "امیر اسماعیل خانی که ما می‌شناسیم آن قدر مغرور و خودخواه بود و هست که شعار نه طرح "شورای صلح" با ملیشه‌ها، بل که تسلیمی بدون قید و شرط را می‌پذیرفت. چنان‌چه بسیاری از ملیشه‌ها بشمول بچه حاجی عبدل کاریز صوفی با تمام ساز و برگ نظامی به وی تسلیم شدند. "امیر اسماعیل خان" حاضر نبود که با صفی الله افضلی بنشینند، چگونه حاضر است که با دوتا روشن فکر تسلیم شده و بیچاره که هیچ‌گونه توان قدرتی ندارد بنشینند و طرح شان را با دل جان به پذیرد (!) آن هم بدان سرحد که «مردم نذر و خیرات» را شروع نمایند و «شهر را نیز به همه» اندازد. (!) واقعاً به این خلاقیت و نبوغ "ش. آهن‌گر" باید آفرین گفت! این صحبت به ذهن خواننده این مفهوم را دیکته خواهد نمود که "ش. آهن‌گر" دارای خلاقیت و نبوغ نیست. بر عکس ما می‌گوئیم که وی دارای خلاقیت و نبوغ هست. ولی متأسفانه این خلاقیت و نبوغ وی به هیچ‌وجه خلاقیت مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیست، بل که خلاقیت بورژوازی است.

ثالثاً اگر این "شورای صلح" با همان عظمت و توان ساخته شد که همه احزاب بشمول "امیر عمومی حوزه جنوب غرب جمعیت اسلامی" در مقابلش سر تعظیم فرود آوردند و جبهه انجینران «بلادرنگ شرایط پیش‌نهادی را پذیرفت و وقفه در تحقق بخشیدن و به ثمر رساندن این شرایط را ناجایز و دور از مصالح انقلاب و مردم دانست» پس چرا جبهه انجینران

از تسلیمی نجات پیدا نکرد و به مخمصه افتاد و تعدادی از رفقای شان را بناحق از دست دادند؟

"ش. آهن گر" جواب را این طور ارائه می کند:

«و اما درین جریان "جبهه انجینران" که چریک های رزمنده و قهرمانش از مدت ها در عطش شکافتن سینه دشمن تجاوزگر، درسوز و تاب بودند، به محض این که آتش بس برقراری شود و دیگر گوش شان را صدای تفنگ مجاهدی نمی خراشد، قرارشان نمی آید و آتش را به سوی خصم اصلی و دشمن میهن شان می گشایند؛ تا از سوئی رنج و اندوه یک ساله را با ریختن خون ناپاک دشمن دیارشان بشویند؛ و از طرفی به دیگران تثبیت نمایند که "جبهه انجینران" رزمجوئی است دلیر و یورشش بردشمن وطن بی نظیر. و بدین ترتیب است که "جبهه انجینران" با چندین عمل ضد دولتی، ضربات محکمی بر پیکر دشمن وارد می سازد. در حالی که جبهه همجوارش مانع این عمل است، تاجائی که تهدیدش هم می کند.

دولت که دررگ و بی جبهه حرکت انقلاب نفوذ وهمه زمامش را به دست دارد وهرآنچه را او می خواهد جبهه بایست مجری اش باشد - که هست - درست تمام جریان کار هیئت "شورای صلح" را تعقیب کرده است وهمه چیز را می داند. آنگاه که تفنگ های "جبهه انجینران" را آتشبار بر سینه خویش می بیند و طرح های "شورای صلح" را در حال تحقق، وقت را ازدست نمی دهد و اقدام می نماید، وسخت مطمئن است که "جبهه انجینران" را توسط جبهات وابسته خویش (از حرکت انقلاب و جمعیت اسلامی) به آسانی می تواند از ریشه و بن برکند. ولی رفقای آن جبهه به دستور رهبری حوزه غرب و کمک شاخه تشکیل در ایران وتلاش های رفیق نیزک در تحقق پلان رهبری حوزه، می توانند با بجای گذاشتن عزیزان شهیدی منطقه را ترک نمایند و تصور باطل و واهی دولت را ثابت کنند.

با به وجود آمدن این وضع، تداوم فعالیت ها و پلان های "شورای صلح" نیز عقیم می ماند. جمعیت اسلامی وضع ایجاد شده وجدائی "جبهه انجینران" را از سمت شرق سرک به نفع خویش تعبیر می کند. به تعهدات خود در "شورای صلح" پشت پا می زند و چون موقع را مساعد دیده است، به تعقیب "جبهه انجینران" نیز می پردازد. ولی قبل از دست رسی به آن ها، "جبهه انجینران" می تواند به کمک "جبهه غرب سرک" از منطقه بیرون رود.

از این به بعد جمعیتی ها با "جبهه سمت غرب" نیز به دلیل این که "جبهه انجینران" راپناه داده و کمک شان کرده است، سرستیزی گیرند، هرچند ظاهراً آشکار نمی سازند. ولی جبهه ما پی می برد که جمعیت در پی یافتن فرصتی است تا جبهه را سرکوب و خلع سلاح نماید. همچنان جمعیت شرایطی را که جهت آشتی با جبهه محاذ گذاشته بود، نیز عملی نمی کند و باز جو تازه ای از کینه و خصومت بین جبهات در منطقه حاکم می شود؛ که این بار اتحاد جبهه ما در غرب سرک و جبهه "محاذ ملی" را باعث می شود (این جبهه محاذ بعداً زیر فشار جمعیت اسلامی دولتی شد). درگیری های بین این دو جبهه و جمعیت اسلامی آغاز می شود. دست دولت نیز در آن دیده می شود و بلعیدن جبهه ما در نظر است. رفقای ما که درین مقطع به هدف اصلی (نجات جبهه انجینران) دست یافته اند، با شناخت از شرایط و وضع جدید، و قوم بازی ها و گروه گرائی های جبهات، و منجمله قوماندان محلی، که در نتیجه آن باز هم جبهات را به کام دولت می اندازد، با اتکاء به فیصله ای که در آن در همجو مواردی رهبری حوزه غرب چنین رهنمودی داده است (ترک منطقه در صورت خطر همگانی و یا تسلیم طلبی)، جبهه مذکور را به نام تهیه دوا و مشورت با ایران، ترک نموده و به حال خود رهاش می کنند و به ایران می روند.» (صفحه 48، 49 و 50 سند)

این بحث کاملاً دروغ و جعلی است. انقلابیون هرات و بخصوص فرماندهانی که در شرق سرک درگیر بودند و فعلاً از جمله شاهدان عینی اند بخوبی آگاهند علاوه بر این که هیچ اقدامی جهت قطع رابطه با دولت و شیرآقا از طرف "رهبری مشهد" گرفته نشده، بل که تلاش "رهبری مشهد" و در راس آن "ش. آهن گر" در جهت تداوم این روابط بوده است. "ش. آهن گر" روی این مسئله در قسمت یازدهم سندش بحث نموده و ماهم در قسمت یازدهم این موضوع را مفصلاً از قول شاهدان عینی بر رسی نمودیم. خواننده می تواند به قسمت یازدهم بحث ما و "ش. آهن گر" مراجعه نماید.

"ش. آهن گر" در قسمت یازدهم بحثش می گوید که «در شورای هماهنگی احزاب اسلامی در ایران، به وسیله نمایندگان مادر "جمعیت علما"، مسئله جنگ "حرکت انقلاب" و "جمعیت اسلامی" وسیعاً مورد مذاقه قرار گرفت و در نتیجه "جمعیت اسلامی" از "شورای هماهنگی" طرد شد.» اما در همین قسمت بحث خود (قسمت شانزدهم) می گوید که «...از همین طریق

“شورای صلح” به اشتراک نمایندگان جمعیت، نمایندگان حزب و نمایندگان جبههٔ ما تشکیل می‌شود، تا آشتی بین جبهات درگیر را در تمام منطقه گسترده سازد.»

“جمعیت اسلامی” از “شورای هم‌آهنگی” طرد نمی‌شود، بل که “جمعیت اسلامی” با قدرت و اقتداری که در منطقه حاصل نموده حاضر به جلسات احزاب اسلامی تسلیم شده نمی‌گردد. ما در بالا بیان نمودیم که اسماعیل خان به صفت “امیر عمومی حوزه جنوب غرب” به هیچ‌وجه حاضر به جلسات با تسلیم شدگان نبود، بل که او خواهان تسلیم شدن بدون قید و شرط شان بود. چنان‌چه بسیاری ملیشه‌ها تسلیم شدند آن‌ها را در بغل گرفت. حتا با کبر و نخوتی که داشت با صفی الله افضلی یک از کادرهای عالی رتبه “جمعیت اسلامی” و یکی از فرماندهان با اقتدار این حزب به جلسه نشست تا این که او را از سر راهش برداشت. به همین طریق زمانی که با غفارگل به مخاصمت بر خاست به هیچ‌وجه برای حل اختلافات با وی به جلسه نشست. بناء “شورای صلح” یک “شورای” نام نهاد که فقط در مخیله “ش. آهن‌گر” وجود دارد و هیچ‌گاه واقعیت وجودی نداشت.

ش. آهن‌گر در مورد نجات جبهه انجینران چنین دروغ‌های سرهم بندی نموده و به نسل جوان کشور ارائه می‌نماید:

«ولی رفقای آن جبهه به دستور رهبری حوزهٔ غرب و کمک شاخهٔ تشکیل درایران و تلاش های رفیق نیزک در تحقق پلان رهبری حوزه، می‌توانند با بجای گذاشتن عزیزان شهیدی منطقه را ترک نمایند و تصور باطل و واهی دولت را ثابت کنند.

با به وجود آمدن این وضع، تداوم فعالیت‌ها و پلان‌های “شورای صلح” نیزعقیم می‌ماند. جمعیت اسلامی وضع ایجاد شده وجدائی “جبههٔ انجینران” را از سمت شرق سرک به نفع خویش تعبیر می‌کند. به تعهدات خود در “شورای صلح” پشت پا می‌زند و چون موقع را مساعد دیده است، به تعقیب “جبههٔ انجینران” نیز می‌پردازد. ولی قبل از دست رسی به آن‌ها، “جبههٔ انجینران” می‌تواند به کمک “جبههٔ غرب سرک” از منطقه بیرون رود.

ازاین به بعد جمعیتی‌ها با “جبههٔ سمت غرب” نیز به دلیل این که “جبههٔ انجینران” راپناه داده و کمک شان کرده است، سرستیزی می‌گیرند.»

همان طوری که "ش. آهن‌گر" و شرکا به همان اندازه که خواهان تداوم رابطه با دولت و شیرآقا چون‌گر بودند، به همان اندازه در قطع رابطه جبهه انجیران با دولت سنگ اندازی نمودند تا این که تعدادی از نیروهای شان را جهت ادامه و تداوم تسلیمی به قتل گاه روان نمودند. به همان شکل آن‌ها هیچ‌گونه نقشی در بیرون کشیدن جبهه محاصره شده انجیران نداشتند. ما این مطلب را در قسمت یازدهم مفصلاً بحث نمودیم در این جا ضرورت به طول و تفصیل بیش‌تر ندارد.

نیزک کیست؟ طوریکه در مورد نیزک در قسمت‌های قبلی بیان نمودم او در ابتدا افتخار عضویت "سازمان مردم" مربوط به انجیر عبدالحمید محتاط را داشت و در اوایل سال 1359 خورشیدی او توسط "ش. آهن‌گر" به "ساما" جذب می‌شود. او آموزش تسلیمی و تسلیم طلبی را نزد "ش. آهن‌گر" می‌آموزد، و بزودی مورد اعتماد "ش. آهن‌گر" قرار می‌گیرد. "ش. آهن‌گر" بخوبی تشخیص داده بود که می‌تواند توسط او تزه‌های تسلیم طلبانه‌اش را جامه عمل ببوشاند، لذا او را یازنه خود ساخت و بعد از این تمام طرحات تسلیم طلبانه را توسط او اجرا نمود. بعد از پیروزی مجاهدین "سامایی"ها تحت رهبری "ش. آهن‌گر" بشمول نیزک در صف "جمعیت اسلامی" یعنی دشمن دیرینه خود ایستادند و در مقابل طالبان به هم‌کاری "جمعیت اسلامی" ادامه دادند. زمانی که نیزک تشخیص نمود که هم‌کاری با "جمعیت اسلامی" نفع زیادی به ایشان ندارد، با تفاهم "ش. آهن‌گر" جبهه عوض نمود و با دوستم تماس حاصل نمود. او هم‌کاری با دوستم را به نفع خود و رفقاییش تشخیص نمود همراه با 32 تن از کادر و اعضای "ساما" به سمت دوستم حرکت کردند، غافل از این که مسعود قدم به قدم شان را زیر نظر دارد. مسعود طیاره حامل شان را بمب گذاری نمود که در تنگه تاشفرغان منفجر گردیده که نیزک با 31 تن از کادرها و اعضای "ساما" کشته شدند. حال "ش. آهن‌گر" تلاش دارد تا یک تسلیم شده و تسلیم طلب حرفوی (شاگردش) را تبرئه نموده تا از این طریق به تبرئه خود به پردازد.

"ش. آهن‌گر" در این قسمت دو اعتراف دارد: یکی این که جبهه انجیران بعد از این که منطقه را ترک می‌کنند نزد فیض الدین بختیاری (جبهه غرب سرک هرات) می‌آیند. در این مورد در قسمت یازدهم مفصل صحبت گردیده. این اعتراف "ش. آهن‌گر" موید بحث ما در قسمت یازدهم است. و دوم این که می‌پذیرد که جبهه فیض الدین در غرب سرک مربوط

شان می‌باشد. طوری که بیان نمودیم فیض الدین بختیاری یک لومپن و قاتل حرفوی بود و در آغاز جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر توسط "ش. آهن‌گر" از طریق "جمعیت العلما" مسلح گردید و در جنگ کوبائی‌ها شرکت داشت بعد از جنگ کوبائی‌ها تحت رهبری "ش. آهن‌گر" سمت وسوی دولتی پیدا نمود و به رژیم پوشالی تسلیم گردید. حینی که انجینران از منطقه خود را می‌کشند و نزد فیض الدین می‌آیند، او از جمله تسلیم شدگان است که از وضعیت انجینران خبر ندارد. "ش. آهن‌گر" تا این زمان با او رابطه مستقیم دارد. او هیچ‌گاه در مورد تسلیم شدن فیض الدین بختیاری به دولت دست‌نشانده چیزی نگفته و نخواهد گفت. زیرا او «بزن بهادر مشهوری» است که در زندان با "ش. آهن‌گر" آشنائی داشته و توسط او به "حرکت انقلاب" جذب گردیده است و تحت هدایت او به رژیم پوشالی تسلیم گردیده است.

هر گاه خواننده به بحث "ش. آهن‌گر" دقیق شود بخوبی در می‌یابد که تمام تلاش "ش. آهن‌گر" برای رشد و گسترش "حرکت انقلاب" بوده و همیشه سعی نموده تا دیگر جبهات اسلامی را به این طرف بکشاند و در این مسیر سمت سو بدهد. او همه چیز دارد به جز اندیشه انقلابی.

"ش. آهن‌گر" در اخیر این قسمت می‌گوید که درگیری "جمعیت اسلامی" با جبهه غرب سرک "جمعیت العلما" بخاطر پناه دادن جبهه انجینران شروع می‌شود. با این موضوع توجه کنید:

«از این به بعد جمعیتی‌ها با "جبهه سمت غرب" نیز به دلیل این که "جبهه انجینران" راپناه داده و کمک شان کرده است، سرستیز می‌گیرند» اینک می‌بینیم که چند پاراگراف بالاتر در مورد جنگ "جمعیت اسلامی" و جبهه غرب سرک چه فرموده است. به این بحث توجه کنید:

«این بحث تائید کننده این امر است که مخالفت، درگیری و جنگ جمعیت اسلامی با جبهه انجینران و جبهه غرب سرک به علت تسلیمی شان به ... بوده است»

این یگانه حرف درست و صادقانه است در تمام متن سند از زبان "ش. آهن گر" بیرون شده است. "سرستیز جمعیت اسلامی" با جبهه غرب سرک از زمان تسلیم شدن این جبهه به رژیم پوشالی آغاز گردید نه با زمان پناه دادن جبهه انجیران. این "ستیز" نه تنها پنهان ماند، بل که چندین مرتبه به زد و خورد مسلحانه کشید و تا زمان کشتن فیض الدین بختیاری بدست جمعیتی‌ها ادامه یافت.

نکته بسیار زشت و منفی حرکات "ش. آهن گر" عبارت از امتزاج و مخلوط نمودن سازمان سیاسی به اصطلاح شعله‌یی ("ساما") با احزاب ارتجاعی جهادی است، که او در این مورد هرگز حاضر نیست چیزی بگوید. او با طرح‌های خام و خیالی خرده بورژواماً بانه فکر کرد که می‌تواند نقش رهبری را در جنگ مقاومت بازی کند، هر قدر که جنگ گام به جلو گذاشت به همان اندازه او بیش‌تر از پیش در دام تسلیم طلبی غلطید و نیروهای ارتجاعی اسلامی پایگاه‌های شان را مستحکم‌تر نموده و کنترل کامل جنگ را بدست گرفتند. بنا بگفته انگلس از «خرده بورژوازی کاری ساخته نیست جز انهدام هر جنبشی که به او سپرده شود.»

جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" بخوبی صحت گفته انگلس را تثبیت نمود. مصیبت بزرگ در این‌جاست که "ش. آهن گر" و شرکا هیچ درسی از این تجربه تلخ نگرفته‌اند و تا هنوز هم بدنبال آن طرحات خام و خرده بورژواماً بانه گام بر می‌دارند و به تبلیغ و ترویج این ایده می‌پردازند.

زمانی که طرحات خام و خیالی خرده بورژواماً بانه یا بعبارت دیگر مشی ارتجاعی - اسلامیستی نتوانست راه به جایی ببرد و "ش. آهن گر" و شرکا متوجه گردیدند که از طریق تسلیم طلبی طبقاتی نتوانستند نتایج مطلوبی بدست آورند، فکر نمودند با استفاده از "زاویه دیگر" یعنی تسلیمی ملی می‌توانند به "امکانات" دل‌خواه شان برسند، همین دیدگاه تسلیم طلبانه بالاخره آن‌ها را به نابودی کشاند و مهر خیانت ملی را بر پیشانی شان حک نمود.

جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" بخوبی ثابت ساخت که "ش. آهن گر" و شرکا در عمل بی‌کفایت از آب در آمدند، و خصلت تنگ نظرانه شان آن‌ها را وادار به معامله‌گری با دشمنان طبقاتی و ملی کشور نمود و زمانی که خطرات احتمالی ایشان را تهدید نمود ده‌ها نفر از این عالی جنابان با حیثیت نه تنها افغانستان، بل که منطقه را ترک

نموده و به آن طرف ابحار گریختند و سوسیال خور کشورهای امپریالیستی گردیدند. به نظر ایشان سوسیال خور بودن به تر از خطرات احتمالی در میان مردم است. اینک این آقا زاده از آن طرف ابحار برای مردم افغانستان نسخه پیچی نموده و به تعریف و تمجید شاه کارهای خیانت آمیزشان پرداخته اند.

"ش. آهن گر" هیچ گاه فکر نمی کند که مشی تدوین شده ارتجاعی - اسلامیستی او و شرکاهمه چیز را درهم و برهم نمود و فرصت های خوبی را از دست داد، و تمام افراد جذب شده شان را زیر بیرق احزاب ارتجاعی - اسلامی و رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم "شوروی" بسیج نمود. امروز تعداد زیادی از آنها سر خورده شده و کنج عزلت را اختیار نموده و یا این که به تصوف روی آوردند و بدتر از همه تعدادی زیادی زیر بیرق اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا جمع گردیده و یار و یارور شان گردیده اند. مسئولیت تاریخی این خیانت بزرگ را باید در طرح مشی ارتجاعی اسلامیستی "ش. آهن گر" و شرکا جستجو نمود.

قسمت هفدهم

قسمت هفدهم بحث "ش. آهن گر" مربوط جبهه گلران هرات می‌باشد او در مورد جبهه گلران چنین می‌نویسد:

«D - جبهه گلران: جبهه گلران را نه یک جبهه رزمی، بلکه در درازمدت، تکاملش را به یک جبهه پایگاهی و پناه گاهی در نظر داشتیم. موقعیت کوهستانی اش، در جوار مرز ایران بودنش و داشتن راه های ارتباطی به جبهات دیگر، در طرح این جبهه به حیث پایگاه و پناه گاه نقش داشتند. در شرایط حساس احتمالی، این جبهه به حیث عقبگاه جبهات رزمی ما، که مشرف به شهر بودند و همچنان گذرگاه رفقای خارج از کشور در شرایط نامساعد احتمالی، پیش بینی شده بود. درین جبهه که با استفاده از نفوذ قومی یک هوا خواه و امکانات پوششی "جمعیت علما" پایه گرفته بود، ابتدا سه نفر سمپات و بعد یک رفیق را به حیث قوماندان فرستادیم که اوایل، عده چشمگیری را از مردم محل با تفنگ خودشان گرد خود جای داد. چهار نفر دیگر از رفقا را نیز فرستادیم تا با مردم کار سیاسی - تبلیغاتی کنند و بعد چند هواخواه دیگر.

عمده ترین کار جبهه این بود که یک مولوی متنفذ مستقل و ملی گرای محیط را آن قدر جذب کرده بود که درسفری به پاکستان که با نمایندگان حوزه غرب رفته بود، در مقابل یورش عناصر اخوانی الاصل "حرکت انقلاب" به دفاع سرسختانه از رفقای ما، که به قول او همه صفات یک انسان پاک در آن ها دیده می شد، و درغیاب مورد تاخت و تاز قرار گرفته بودند، برخاست و دراین راه عده ای دیگر از ملایان غیراخوانی و مستقل نیز، که رفقای ما را از نزدیک دیده و تحت تأثیر شان قرار گرفته بودند، از او، و درواقع از رفقای ما، حمایت کردند.

این جبهه نسبت دوری از مراکز تراکم نفوس مردم و شرایط سخت زندگی خودش - که حتی نان خشک به مشکل در آن منطقه پیدا می شد - وعدم فعالیت و کارائی لازم مسؤولین محلی اش وعدم امکانات رزمی، به یک پاسیویته همه جانبه درغلتید، وماهم که امواج مهیب عمل نظامی جبهات دیگر، ما را جلو انداخته بود، به آن توجه نداشتیم. مدت ها بی ارتباط

می ماند و در شرایط سخت پیش بینی شده نتوانستیم حتی به عنوان عقبگاه از آن استفاده بریم. لذا می شود گفت که جبهه مصرفی و عقیمی بود که بجز از نجات مردم محل از درغلتیدن به جبهات اخوانی، درزمینه های دیگر کارائی چندانی نداشت. در اواخر این مرحله بنابر تحلیلی که از اوضاع عمومی شد، دوستان خویش را به خارج از کشور فرا خواندیم و ده قبضه تنگ متعلقه ما را نیز به متحدین توده ای پایدار همان زمان خود سپردیم.»

فقط و فقط نیروهای مائوئیست که به جنگ خلق اعتماد کامل دارند و به توده های زحمت کش و بخصوص کارگران و دهقان فقیر متکی اند پایگاه کوهستانی را بعنوان پایگاه اصلی و دراز مدت و حمایت کننده پایگاه های دیگر مناطق در نظر می گیرند و از طریق این پایگاه به سمت جلگه حرکت نموده و پایگاه های چریکی شان را می سازند، نه مشی که « اندیشه پرولتاریا را با بر آمد دموکراتیک و دین اسلام» ادغام نماید. ما بخوبی دیدیم که "ش. آهن گر" با مشی تدوین شده خویش به عنوان مبلغ و مروج "جمعیت العلما" در میان متنفذین، روحانیون و افراد لومپن جامعه رفت و آن ها را به "جمعیت العلما" دعوت نمود. او حتی برای مشی ارتجاعی - اسلامیستی اش تبلیغ نکرد.

جبهه گلران بعد از ساختن چند جبهه در غرب سرک هرات ساخته می شود. شخص "ش. آهن گر" هم به این معترف است. گرچه این جبهه اولین جبهه است که در راس آن افراد "ساما" قرار دارد و تعدادی از جوانانی که به "ساما" جذب شده و تعداد هوادار نیز در این جبهه حضور دارند. گرچه این جبهه مستقیماً تحت رهبری "سامائی" ها قرار دارد، اما با آن هم جبهه بیش تر به روحانیون و متنفذین منطقه متکی است تا توده های زحمت کش. این جبهه هم بنام "جمعیت العلما" فعالیت می کند نه نام دیگری، بناء تسلیم طلبی طبقاتی و اتکا به روحانیون و متنفذین منطقه علت اصلی به پاسیویته افتادن جبهه و فروپاشی جبهه گلران بود. چون این جبهه طبق گفته "ش. آهن گر" از مرکز دور بود و امکان تسلیم شدن به رژیم دست نشانده برایش مقدور نبود مورد عطف توجه "رهبری مشهد" و در راس آن "ش. آهن گر" قرار نگرفت و از هم پاشید.

این جبهه توسط "ا. خ" رهبری می گردید و به ترین یاورش وهاب بود که نزدیک ترین دوست "ش. آهن گر" بود. "ش. آهن گر" صدیق را هم راه وهاب به جبهه می فرستد و به وی

دستور می‌دهد که زمان رسیدن به جبهه او را بقتل رساند. صدیق زمانی که به جبهه گلران سر می‌شود بدون تحقیق حکم اجرا می‌گردد. اجرا این حکم بدون تحقیق به معنای سرپوش گذاشتن بر تسلیمی و تسلیم طلبی "ش. آهن‌گر" و شرکاست.

به احتمال قوی که فروپاشی جبهه گلران آگاهانه از طرف "ش. آهن‌گر" و شرکا صورت گرفته باشد. زیرا بعد از فروپاشی جبهه، فرمانده جبهه از ایران به هرات می‌رود و افتخار عضویت "جبهه پدر وطن" را حاصل می‌نماید و کندک قومی جور می‌کند و در صف ملیشه‌های بد نام قرار می‌گیرد. او به این کار بسنده نمی‌کند فرزند بزرگش را به خاد روان می‌کند، رژیم پوشالی با دل و جان عضویت پسرش را در خاد پذیرا می‌گردد. در چنین شرایطی از فامیل این فرمانده سپاه پاسداران ایران و "ش. آهن‌گر" و شرکا حمایت و سرپرستی می‌نمایند. فرزند این فرمانده که عضویت خاد را داراست گاه و بیگاه به بهانه دید و باز دید فامیل ایران می‌آید و در رابطه تنگاتنگ "رهبری مشهد" قرار دارد.

"ش. آهن‌گر" در قسمت پنجم سندش گفت که «چون جبهه سازی در توان ما نبود». درحالی که کوچک ترین امکان مادی، از قبیل پول و یا سلاح در دست نداشتیم، برای باز کردن راه جبهه، از زوایائی چند، دست به کار شدیم.» به احتمال قوی یکی از آن زوایا برای «بدرست آوردن امکانات (پول و سلاح)» همین زاویه بوده باشد.

کسانی که فراموش کار نیستند، دقیقاً بخاطر دارند که اشتباهات و انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی مشی ارتجاعی اسلامیستی "ش. آهن‌گر" و شرکا "نتایج بر جسته" به بار نیاورد، بل که به حیثیت نیروهای انقلابی، به حیثیت جریان دموکرایک نوین ضربه وارد نمود و فرصت‌های بسیار مناسبی به اشغال‌گران امپریالیزم، مرتجعین و دیگر دشمنان کمونیزم داد تا از آن استفاده نمایند و این عمل‌گرد در جنبش مائوئیستی کشور عواقب فوق العاده خطرناک و جدی را بوجود آورد.

رویدادهای بعدی نشان داد که "ش. آهن‌گر" و شرکانه تنها به گذشته انحرافی خودهیچ انتقادی نکردند، بل که در راه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی هیچ صداقتی نداشتند. آنها مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی را با دشنام و اتهامات ناروا پاسخ دادند. از مبارزات ایدئولوژیک

- سیاسی بمثابه استتاری برای وخیم ساختن باز هم بیش تر مناسبات میان نیروهای سیاسی و انقلابی کشور استفاده نمودند.

در حال حاضر "آواز دست جمعی ضد مائوئیستی" تسلیم شدگان، تسلیم طلبان و رویزیونیست ها به شدت جریان دارد. نشر مقالات یا به تر بگوئیم دشنام نامه ها در این زمینه این هم نوایی را به تر بیان می کند.

امروز "ش. آهن گر" و شرکا با حرکات "ضد حزبیت" خویش تلاش می ورزند تا در صفوف نیروهای انقلابی تفرقه ایجاد نموده و ذهنیت نسل جوان کشور را در مورد حزبیت مغشوش نمایند. این حرکت و عمل کرد ارتجاعی و ضد انقلابی "ش. آهن گر" و شرکا در مقاله «واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعلات نویسی شود» بطور واضح و روشن انعکاس یافته است. حزب جواب آن را داد.

ما در قسمت های بالا اهمیت علمی مشی تدوین شده "ش. آهن گر" و شرکا را بررسی نمودیم. اکنون به مفهوم سیاسی آن می پردازیم. اهمیت علمی این مشی صفر و یا منفی یک است. اهمیت سیاسی آن در این است که از زرادخانه ارتجاع مذهبی به عاریت گرفته شده و آب به آسیاب اشغال گران امپریالیست و ارتجاع مذهبی ریخته و می ریزد. هر گاه به مشی تدوین شده "ش. آهن گر" و شرکا نظر بیندازید، مشاهده خواهید کرد که در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم اشغال گر "شوروی" معامله با ارتجاع مذهبی را اصولی و علمی می دانست و به "معامله گری" با اشغال گران و رژیم پوشالی سر می جنباند، اما در شرایط کنونی معامله با اشغال گران امپریالیست و بخصوص اشغال گران امریکایی به تر جلوه گرمی سازد، به همین علت است که در کتاب قطور "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" می نویسد: «باید تشکل سرتاسری را بمثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی برنامه گی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می تواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آن چه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع گیری روشن بکنند و طرح های سالم خود را بگوش

مردم برسانند.» (و. آئیژ - افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 213 - تاکید روی کلمات از ماست)

«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی‌ها و افشای زد و بندها و خورد و بردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.» (و آئیژ - افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحه 225 - تاکید روی کلمات از ماست)

"ش. آهن‌گر" در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" پارلمان را نهاد قانونی و نه ابزاری که تجلی اراده بورژوازی، فیودال کمپرادور و باندهای مافیایی است که به منافع احزاب ارتجاعی خدمت می‌کند تلقی می‌نماید. او در این کتاب از پارلمان بعنوان یک "نهاد" بعنوان ابزار نمایندگی مردم و در شکل "خالص" آن صحبت می‌کند. این شیوه بررسی نه یک شیوه انقلابی، بل که یک شیوه ضد انقلابی و ایده آلیستی است. این شیوه بررسی نه یک شیوه طبقاتی پرولتاریائی، بل که شیوه پر از ابهام اشخاص بی‌فرهنگ است. «دومای ما تجسم ایده خالص نمایندگی مردم نیست. فقط پروفیسورهای کادتی ما، این بورژواهای بی‌فرهنگ می‌توانند این طور فکر کنند. دومای ما همان چیزی است که طبقات معین و احزاب معین شرکت کننده در آن، آن را می‌سازند. دومای ما یک دومای کادتی است. اگر بگوئیم این دوما در صدد است به مردم تکیه کند و اضافه نمائیم که از فعالیت مستقل مردم می‌ترسد، رک و پوست کنده دروغ می‌گوئیم، و پرولتاریا و تمام مردم را گمراه خواهیم کرد، به غیر قابل موجه‌ترین شیوه‌ای تسلیم وضع لحظه‌ای خواهیم شد، و نشان خواهیم داد که ما مفتون پیروزی‌های آن حزبی گردیده ایم که بین آزادی و سلطنت در نوسان است، که ما قادر به ارزیابی ماهیت حقیقی آن حزب نیستیم. البته کادتها به خاطر این سکوت از ما تمجید خواهند نمود، اما آیا کارگران دارای آگاهی طبقاتی این کار را خواهند کرد؟» (لنین - گزارش در باره کنگره وحدت حزب سوسیال دموکرات روسیه - صفحه 38 - تاکید روی کلمه از لنین است)

"ش. آهن‌گر" برای این که شنونده را شیفته تصویر پارلمانتاریزم بطور کلی سازد، مجبور است تا تضاد عمده را به سطح تضاد غیر عمده تنزل دهد و از شدت تضاد عمده بکاهد و

طرح "ایده آل" خود را با توافق ایده آل و آشکار با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی بکشد. و بالاتر از همه، مجبور است که تضاد عمده را منتزع نموده و فراموش نماید و در باره آن اصلاً چیزی نگوید. این تمام جوهر عقل و خرد سیاسی "ش. آهن‌گر" و شرکا، تمام برنامه و تمام تاکتیک‌های آن‌ها می‌باشد. تمام این‌ها نتیجه منطقی موضوع طبقاتی خرده بورژوازی است که توده‌های زحمت‌کش را از مسیر انقلاب منحرف نموده و انقلاب را دو دسته به نیروهای ارتجاعی تسلیم می‌نماید. این سلاح سیاسی بورژوازی علیه پرولتاریاست. آن‌ها توده‌های ستم‌دیده را از خطر بازگشت ارتجاع مذهبی (طالبان) می‌ترسانند و به توده‌های ستم‌دیده درس اخلاق داده و می‌گویند که در کشور عقب مانده افغانستان تشدید مبارزه سیاسی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی بازگشت نیروهای قرون وسطایی را آماده می‌سازد، به‌تر است برای بیرون راندن اشغال‌گران مبارزه نکرد، بل که برای جلوگیری از بازگشت طالبان با اشغال‌گران امپریالیست وارد معامله شد و بگذاریم تا اشغال‌گران این کشور ویران را آباد نمایند.

«بگذار امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد نمایند و در این کشور عقب‌مانده سرمایه داری و طبقه کارگر را رشد و پرورش دهند و توام با آن دموکراسی را رایج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به این ترتیب برای کمونیست‌ها زمینه ایجاد حزب کمونیست و پیش‌برد مبارزات کمونیستی فراهم می‌گردد.» (دشمن‌نامه "حجت الاسلام "کمونیست"، داروغه "جرگه مارکسیست - لنینیست‌ها" - تاکیدات همه‌جا از ماست)

مشی طرح شده کنونی "ش. آهن‌گر" ادامه همان مشی تسلیم طلبانه ارتجاعی اسلامیستی است و بخوبی بیان‌گر یک مشی تسلیم طلبانه رفرمیستی در قبال اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکاست. امروز به چشم سر مشاهده می‌کنیم که اشغال‌گران امپریالیست تعدادی از به اصطلاح نیروهای چپ را دور و بر خود جمع نموده و از آن‌ها تمجید بعمل می‌آورد. این تمجید بدان بدان علت است که آن‌ها تاکتیک‌های متفاوتی را تبلیغ می‌کنند. یا بعبارت دیگر این تمجید بخاطر تاکتیک‌های رفرمیستی آن‌ها علیه تاکتیک‌های انقلابی، و بخاطر این که مبارزه علنی، قانونی، پارلمانی و رفرمیستی را بعنوان شکل عمده تلقی می‌نمایند. این تمجید بخاطر آن صورت می‌گیرد که آن‌ها می‌خواهند حزب انقلابی را به یک حزب اصلاحات اجتماعی بدل کنند. این تمجید اشغال‌گران از نیروهای به

اصطلاح چپ در افغانستان به این خاطر است که آن‌ها امروز در مورد مسئله طرح مشی و تاکتیک‌های فعلی شان، به رهبران احزاب راست تبدیل گردیده اند. در چنین شرایطی وظیفه مبرم طبقه پیشرو انقلابی و تمام نیروهای انقلابی مبارز، مبارزه با این توهمات انحرافی است.

امروز که «امپریالیست‌های اشغال‌گر افغانستان ویران را آباد» ننمود و در صدد برگشتاندن طالبان "قرون وسطایی" به قدرت اند، "ش.آهن‌گر" و شرکاء چه نغمه‌ای خواهند سرائید؟ آیا حاضرند تا این گذشته تسلیم طلبانه و اسناد تسلیم طلبانه شان را به نقد بکشند؟ مقایسه این دو سند با تجربه زندگی سیاسی، و با درس‌های که از جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم "شوروی" تا کنون آموخته ایم بسیار عالی و صحت نظریات ما را در شرایط کنونی تثبیت و تائید خواهد نمود.

قسمت هجدهم

ابتدا بحث "شیر آهنگر" را در مورد "جبهه نیمروز" بطور کامل بیان می‌کنیم و سپس نشان خواهیم داد که نیم‌روزی‌ها چگونه تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی در آمدند؟ و "ش. آهنگر" این تاریخ را چگونه وارونه نموده است. به این متن "ش. آهنگر" توجه نمائید:

E – جبهه نیمروز:

در بحث تحکیم پیوند اشاره رفت که رفقا ارتباط منظم با نیمروز برقرار کردند و در خطوط سیاسی کار نیز به توافق رسیدند و بنیاد یک جبهه (که بعداً نام جبهه نیمروز به خود گرفت) ریخته شد؛ ولی فرق است بین تن دادن به یک خط، و آرزو کردن یک آرمان، تا پیاده کردنش به عمل، آن هم در کوره سوزان و داغ انقلاب مسلحانه و کوره راه‌های پراز موانع و پرتگاه. (قابل تذکر است که برای مدتی غازی، که مقتدرترین فرد نیمروز بود، از حضور گل محمد در جلسات با ما و در کمیته رهبری نیمروز جلو می‌گرفت؛ ولی با پادرمیانی رفیق ولید و بحث‌های سازنده اش با غازی، این مشکل برطرف شد و گل محمد در جلسات ما و حلقه رهبری نیمروز راه یافت).

دوستان "نیمروز" وقتی می‌بایست برای رسیدن به مقصود، زیر پوشش مطروحه به عنوان ضریح مستور شوند و ضریح دار وارد کارزار شوند و در میدان برآمد کنند، که از خدنگ زهر آگین تزویرگرایان فریب‌گرمردم درامان باشند؛ در یک صحنه مقدماتی نبرد (راهپیمائی در زابل) اندام برجسته شان را از ضریح (کارپوششی) بیرون کشیدند و با دادن شعار، بی دغدغه به هر طرف آتش گشودند. شعارهای چپ نمایانه نثار این و آن کردند و نمایش قدرت دادند. اینجاست که قبول شکل یک مشی و ملحقاتش (برآمد و پوشش) و درک و پذیرش آگاهانه محتوا و هضم آن تا حد بکاربرد، سر از دو آستین می‌کشد و تفاوت ره از ثری تا به ثریا می‌شود.

اکنون دیگر عاملین دشمن (رجعت‌گرایان) که در جبهه خلق خزیده اند، وقت را مساعد می‌یابند و به همیاری هم‌فکران ایرانی شان، بر سر دوستان ما می‌ریزند و تقریباً سپاه و لشکر

“نیمروز” را با سردارانش اسیر گرفته و پشت پنجره های آهنین زندان ها حبس شان می کنند. یاران شکنجه می بینند و تامر از اعدام نمایشی کشانده می شوند. دیگر نه جبهه است و نه هم در فکر و توان رفقای بومی راه نجاتش، و دشمن هم شاد است. و اما که یک تن ازین ورطه جان سالم بدر کرده است و یاد دوستان دیرین - یادما - می کند و به مشهد می شتابد. با کوله باری از شکست و ریخت، خواستار داروی درد تباه کن می گردد. دوستان ما، که دیوان رهنمای عمل (مشی) زائیده تفکر و رنج شان است، نقص کار را درک کردند و سلاح لازم را درین پیکار تشخیص. ضریح را به دوش گرفتند (از کار پوششی شان استفاده کردند). چه، مورد استعمال ضروری و ناگزیرش همین جاها است، و ای چه بسا، درهم چو مواردی “پوشش” وسیله یگانه ایست که باید به کارش گرفت. آن را به کار گرفتیم و کمیته “جمعیت علمای حرکت انقلاب” را به دفاع از دوستان “نیمروز” پیش انداختیم. شب و روز تپیدیم، به عالیترین مراجع دولتی و مذهبی ایران سرزدیم، تاسرانجام به مقصود رسیدیم، در نتیجه تلاش های شبانه روزی رفیق ولید، با گرفتن حکم آزادی شان از زندان، دوستان را در فضای آزاد به آغوش کشیدیم. پس از آزادی از زندان است که “نیمروزی” ها با اسم گذاری توسط رفیق ولید، تحت نام “جبهه نیمروز” آغاز به کار می کنند. و ازینجا است که بنابر ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعه مان، زیر پوشش “جمعیت علمای حرکت انقلاب” به رهنمائی و وساطت ما قرار می گیرند. نتیجه این “پوشش” علاوه بر لگام زدن اخوان و نیروهای دست راستی دیگر از حمله دوباره به جبهه، دسترسی به صدها قبضه سلاح سبک و ثقیل و تلی از مهمات است که جبهه از “جمعیت علمای حرکت انقلاب” بدست آورده است، و ما جبهات دیگرمان را نیز با آن مسلح ساختیم.

درین میان نقش صادقانه و تلاش های مثمر و خستگی ناپذیر گل محمد را نیز، که به رهبری رفقای ما باور کامل پیدا کرده و به گفته خودش با دیدن حضوری و کار با این رفقا، باور از دست رفته اش به مبارزه احیاء شده بود، و چند رفیق دیگر نیمروزی را، در حفظ و گسترش این دستاوردها باید ارج نهاد و بزرگ داشت. به هر حال ازین به بعد جبهه شگوفای می شود و ما نیز در ارتباط مان نظم خاصی برقرار کردیم. ماهوار رفت و آمد منظم داریم و تبادل نظر و تجربه می کنیم.

مشکلات عدیده ای که در قسمت جبهات ذکرش رفت، ما را به خود می پیچاند و دوستان نیمروز هم با گسترش ساحات کار نظامی، به این شکل کار می پیچند و چند ماهی این رابطه عقیم می ماند، که دعوت نامه ای از "جبهه نیمروز" می رسد و در آن وضع "نیمروز" انفجاری خوانده شده و ما را (رفیق ولید را) منحنیث یک وظیفه انقلابی به حل قضایای درونی شان و مرفوع ساختن وضع انفجاری فرا می خوانند. دوست حامل نامه از آن هم بالاتر می رود و از سنگر گرفتن و تفنگ کشیدن دوستان در مقابل یکدیگر حکایت می کند. این دیگر بدبختی است و درست مصادف است با زمانی که ما در بحران جبهات هرات نیز غوطه وریم. لحظه حساس است و یاران در کنار یک آزمون سخت. دوشکل عمده در یک زمان، یکی محلی و یکی بخش دیگری از جنبش، کدام یک برتری دارد؟ رفقا بر آن شدند تا نجات "جبهه نیمروز" را بر امور محلی خویش ترجیح دهند و رسیدن به آن ها را رسالت خویش دانستند. لذا درهم چو وضع حساس دونفر رفیق خواسته شده به نیمروز (ولید و حقجو) را به تاریخ (7/4/1360) به آن صوب اعزام داشتند.

"جبهه نیمروز" به کانون سوزانی از تضادها و تصادمات مبدل شده بود، در هر کرانش این سوزندگی لمس می شد، پهنه اختلافات از سطح رهبری به صفوف و بین توده ها، و حتی فامیل ها، کشیده شده بود و همه بدون استثناء "جبهه" را از دست رفته می دانستند، که باریختن خون عده ای از رهبران و اعضای جبهه، که روزگاری بت قابل پرستش بودند، امروز باید قربانی شوند - بساط جبهه برچیده خواهد شد. این نتیجه بود که از اولین نظرخواهی از محیط نیمروز به هیئت اعزامی ما سپرده شد.

از نظر جابجائی نیروهای دوطرف تضاد، از سه بخش عمده و سه گروه نظامی، که شیمای اساسی جبهه را می ساخت، دوبخش، منجمله ستاد مرکزی که حیثیت شاهرگ جبهه را داشت و دوگروه نظامی با کلیه اسلحه ثقیل و مسلسل ها، در کنترل یک جناح بود؛ که طبعاً با این موقعیت مسلط، از حالت موجود راضی بود و دلخوش. جناح دیگر در یک بخش دورافتاده، و یک گروه نظامی به دست داشتند، که در یک روان پریشی خاصی نیز قرار داشتند. علاوهً جناح اول الذکر مرکب از عناصر نا آگاه، ولی یک پارچه و یک دست، و جناح دومی که ترکیب جورواجوری بودند، از آگاهی نسبی بیش تری برخوردارند. با این حال باید هیئت ما دست به کاری شد. بنابر تحلیل هیئت ما، کار ضربتی و ریشه ای باید آغاز می شد

که دو چیز را می‌طلبید، یکی امکانات وسیع (به ویژه نظامی) و دیگری کارصبرانه و دوامدار؛ که ما فاقد اولی بودیم و ناگزیراً دومی را برگزیدیم. بدین اساس جلسه همگانی را مرکب از اعضای منتخب دوجناح (به تعداد مساوی) و اعضای هم که درین گروه‌بندی‌ها نپیوستند، فرا خواندیم (مجموعاً چهل و پنج نفر)، تا رویاروی صحبت کنند و کمبود های شان را، و مسؤولیت شان را و رسالت شان را حضوراً به آن‌ها تفهیم کنیم.

این جلسه هشت روزمداوم را به مدیریت و اداره رفیق ما "ولید"، دربرگرفت و رفیق ما با سمت دهی و اداره درست قضایا و صحبت های اصولی و دلسوزانه اش طی یک هفته مداوم، کاسه داغ ستیزه جوئی شان را سرد ساخت و معتقد شان ساخت که "جبهه نیمروز" باید پایدار و متحد بماند، که دستاورد خون شهدا است و لازمه اش وحدت است.

در پایان جلسه، پس از تحلیل و تجزیه نقطه نظرهای همه جوانب، احکامی از جانب هیئت ما صادر شد که در آن حالت اضطراری اعلان و شورای رهبری و شورای نظامی جبهه ملغی گردید. بالمقابل برای اداره جبهه و پیش‌برد امور محوله، کمیته اجرائی از افراد غیر رهبری موجود جبهه، زیر نظریکی از اعضای هیئت ما (حقوق) و در ارتباط تنگاتنگ با تشکیلات مشهد و شخص ولید، تشکیل شد که تمام مسؤولیت جبهه بردوش این کمیته قرار گرفت. سه نفر از رهبران جبهه (گل محمد، غازی و بهمن) که هسته تضادها تشخیص شدند، به ولید، عضو دیگر هیئت، سپرده شدند تا به مشهد رفته و ضمن تربیت و آموزش توسط او، زیر نظرش، اساسنامه جبهه و مشی سیاسی، یا دیوان رهنمای عمل ترتیب کنند. تأکید مجموع رفقای نیمروز این بود که این سه نفر اصولاً در آنجا زیر کار تربیتی گرفته شوند. پس از یک ماه و چند روز این مأمول بر آورده شد و به کمک رفقا اساسنامه و توسط رفیق ما ولید، مشی "جبهه نیمروز" تدوین شد و رفقا نیز آموزش لازم را دیدند.

نسبت عواملی از کار درونی و بیرونی، باید رفیق ما ولید در مشهد می ماند و لذا کلیه امور اجرائی "جبهه نیمروز" مربوط به آن رفیقی می شد که در رأس کمیته اجرائیه قرار گرفته بود، ولی او ارتباط تنگاتنگ و تقریباً همه روزه رابطه تلفنی با ولید داشت و در هر زمینه رهنمود می گرفت. او بیش تر از یک سال در همین وظیفه ماند، که درین میان ضمن تحقیق همه جانبه‌ای، مواضع نادرست جناح مسلط بر نیمروز، روشن و از سلطه به زیر کشیده شد

وجناح دیگر، که سالم تشخیص شده بود، جمع وجور شده و برجبه حاکم شد. رفیق ما حقجو نیز با تحمل رنج های توانفرسا، در نتیجه احیای دوباره جبهه، بازگشت.

(شرح مفصل کار کرد این یک سال کار مشترک ضربتی ما با "جبهه نیمروز" و سپس کار طاقت فرسای رفقای دیگر اعزامی ما، مانند یقین و نیزک و فرهاد و... که سال ها در آن وادی خون دل خوردند و شهدائی به جا گذاشتند، حالا بطور مفصل زیر عنوان "چه گونه نیمروزی ها تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی در آمدند؟" مورد مطالعه قرار می دهیم.

چه گونه نیمروزی ها تحت پوشش حرکت انقلاب اسلامی در آمدند؟

در مورد جبهه نیمروز قبل از هر چیزی باید روی این نکته انگشت گذاشت که جبهه مذکور، یک جبهه متعلق به "ساما" نبود، بل که جبهه ای بود که تحت رهبری یک گروه محلی به نام "گروه انقلابی جاوید" قرار داشت. "گروه انقلابی جاوید" یک گروه محلی نیمروزی بود که یک سند برنامه غیر از برنامه "ساما" داشت. به عبارت دیگر "گروه انقلابی جاوید" نه مربوط به جناح طرفدار "برنامه ساما" بود و نه طرفدار جناح "اعلام مواضع ساما" و از لحاظ تشکیلاتی نیز مجموعاً به "ساما" تعلق نداشت. سند برنامه "گروه انقلابی جاوید" تقریباً هم مانند "برنامه ساما" به زبان دموکراتیک نوشته شده بود و در آن موضوع "برآمد و پوشش اسلامی" به صورت صریح یا به صورت ضمنی وجود نداشت. برآمد و پوشش مذکور در واقع توسط "شیر آهن گر و شرکاء" که در دفاتر "جمعیت العلمای حرکت انقلاب اسلامی" در ایران موقعیت های داشتند، بر جبهه نیمروز تحمیل گردید.

"گروه انقلابی جاوید" در ابتدا در سال 1358 خورشیدی در نیمروز مستقلانه وارد جنگ علیه رژیم کودتا گردید. گروه مذکور در سال 1358 خورشیدی توسط یک گروه کوچک محلی تحت سرپرستی "غازی" جنگ علیه رژیم کودتا را در نیمروز شروع کرد. اما به زودی مورد شناسایی و تعقیب قرار گرفت. لذا افراد گروه مذکور ناچار گردیدند مرزهای غربی نیمروز را عبور نموده و وارد ایران گردند. آن ها در واقع شناخت مشخصی از نحوه برخورد مقامات جمهوری اسلامی ایران با خود نداشتند و هیچ تجربه قبلی هم درین مورد موجود نبود. آن ها به مقامات مرزی ایرانی فقط توضیح دادند که علیه رژیم حاکم بر افغانستان در

نیم‌روز جنگیده اند و چون مورد تعقیب نیروهای نظامی رژیم قرار گرفتند ناچار شدند از افغانستان خارج شده و به ایران بیایند. اما در جواب این سؤال که به کدام تنظیم اسلامی افغانستان تعلق داشتند، نتوانستند هیچ چیزی بگویند و فقط گفتند که با رژیم مخالف هستند. طبیعی بود که مقامات جمهوری اسلامی ایران این گفته آن‌ها را قبول نکردند و همه را تحت نظر گرفتند. در واقع وقت چندان زیادی از آن تحت نظر گرفته شدن آن‌ها نگذشته بود که دوسه نفر از رفقای "شیر آهن‌گر" در زابل و زاهدان تصادفاً، بنا به گفته یکی از آن‌ها، از موضوع مطلع می‌شوند، از آن‌ها احوال می‌گیرند و به نحوی برای شان می‌فهمانند که خود را مربوط به "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی" وانمود سازند. به این ترتیب افراد مذکور تحت ضمانت دفتر "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی" زاهدان ایران از زندان رها می‌شوند و از آن پس تحت پوشش "حرکت انقلاب اسلامی" قرار می‌گیرند.

مناسبات قومندان گل محمد با "ساما" و "غازی":

دلیل اصلی خرابی مناسبات میان "گل محمد" و "غازی" این بود که "غازی" در مورد "گل محمد" شک داشت که وی مربوط به "ساما" است و لذا تلاش داشت او را محدود نگه دارد. به این ترتیب او خود را مدافع حفظ استقلال "گروه انقلابی جاوید" از "ساما" ساخته بود و تلاش داشت که هویت و ماهیت محدود محلی آن گروه را حفظ نماید. بنابراین مخالفت میان این دو فرد ظاهراً مخالفت سیاسی بر سر حفظ استقلال "گروه انقلابی جاوید" از "ساما"، نظر به تصور غازی، و مخالفت "گل محمد" با انزواگرایی محلی "مربوط به" گروه انقلابی جاوید"، نظر به تصور گل محمد، بود.

اما شک "غازی" در مورد "گل محمد" نادرست بود و واقعیت نداشت. گل محمد در فعالیت‌های تدارکی برای تشکیل "ساما" کم‌وبیش سهم داشت، اما از آن جایی که وی در موقعیتی قرار نداشت که در متن و بطن مباحثات تیوریک برای تشکیل "ساما" در "کمیته تحقیق تیوریک" قرار داشته باشد، لذا طبق روال عمومی آن زمان در مجموع ازین مباحثات دور نگه داشته شده بود. برعلاوه "گل محمد" موقعی به نیم‌روز برگشت که هنوز کنفرانس

مؤسس "ساما" تشکیل نشده بود و اعلامیه موجودیت "ساما" بیرون داده نشده بود و لذا با "ساما" تعهد تشکیلاتی نداشت.

"قیوم رهبر" درین مورد خیلی روشن حرف می‌زد و می‌گفت که نه "جبهه نیمروز" مربوط به "ساما" است و نه هم قومندان "گل محمد". به همین دلیل بود که در زمان استقرار "قیوم رهبر" در پشاور، هر زمانی که قوماندان گل محمد یا سایر سران "جبهه نیمروز" به پشاور می‌آمدند، به عنوان دوستان "ساما"، و نه افراد مربوط به "ساما"، با "قیوم رهبر" می‌دیدند و به اصطلاح مجلسی با وی می‌گرفتند و گاه‌گاهی در صورت لزوم در مورد مسایل خاص مربوط به نیمروز با "حاجی" مشوره می‌گردند.

اما از طرف دیگر "ساما" قادر نگردید موازنه درست درین مورد را دقیقاً رعایت نماید و سرانجام از دوشقه شدن "جبهه نیمروز" جلوگیری نماید. چنانچه می‌دانیم سرانجام "جبهه نیمروز" دوشقه گردید و بنا به قومانده یکی از افراد سامایی هراتی مستقر شده در "جبهه نیمروز" جنگ بزرگی میان دو بخش مذکور درگرفت که سرانجام باعث شکست کامل بخش تحت رهبری "غازی" گردید و تمامی افراد نظامی بخش مذکور به ایران عقب‌نشینی کردند. در واقع از آن پس بود که چهره حقیقی مخالفت‌ها خود را نشان داد. "غازی" در ایران خود را به "سپاه پاس‌داران ایران" فروخت و در یک مصاحبه تلویزیونی علیه "شعله‌بی‌ها" موضع‌گیری خصمانه به عمل آورد و در عین حال اعلام داشت که او و طرف‌دارانش را به این خاطر مورد حمله قرار داده اند که به اقلیت اهل تشیع در نیمروز مربوط هستند.

بنابراین هم در نیمروز و هم در سیستان و بلوچستان ایران تشنج مذهبی تشیع و تسنن شدیداً دامن خورد، به نحوی که احتمال برخوردهای وسیع توده‌یی میان این دو بخش در سیستان و بلوچستان ایران نیز به وجود آمد. بنابراین طبق ادعای فرد قومنده دهنده درین جنگ، به وجود آمدن همین احتمال در ایران باعث گردید که سپاه پاس‌داران ایران از اقدامات بیش‌تر علیه جبهه نیمروز خودداری نماید، کما این که متعلق بودن فرد قومنده دهنده جنگ به اقلیت تشیع هرات نیز درین مورد تأثیرات خود را داشت.

نفوس ولایت نیمروز از لحاظ قومی به سه بخش بلوچ، پشتون و فارسی‌بان (فارسی زبان) تقسیم شده است.

بلوچ‌ها شامل سنجرانی‌ها و گورگیج‌ها و براهوی‌ها هستند. سنجرانی‌ها در ولسوالی چهاربرجک در جنوب ولایت زندگی می‌کنند، در حالی که گورگیج‌ها و هم‌چنان براهوی‌ها (که کریم براهوی مربوط به آن طایفه است) در ولسوالی غربی کنگ، ولسوالی چخان‌سور خاص و مرکز ولایت زندگی می‌کنند.

پشتون‌ها در اصل بیش‌تر غلجی‌ها هستند که در ولسوالی کنگ و مرکز ولایت بودوباش دارند و قومندان "گل محمد" به آن طایفه تعلق داشت. برعلاوه در زمان امارت اسلامی طالبان، والی ولایت نیم‌روز، که در آن زمان گفته می‌شد در اصل فردی است مربوط به حزب اسلامی گلبدین حکمت‌یار، مرکز ولایت را از "زرنج" بلوچ نشین به ولسوالی خاش‌رود (غرغری) پشتون‌نشین در شمال نیم‌روز و جنوب غرب بازار "دل‌آرام" انتقال داد و یک شهر پشتون‌نشین را در دشت اطراف ولسوالی خاش‌رود بنا نهاد. او زمین‌های دشت مذکور را نقشه‌کشی و نمره‌بندی نموده و بالای تعدادی از پشتون‌های قندهاری، هلمندی، فراهی و ارزگانی به فروش رساند و از پول آن مصارف چندین ساختمان دولتی در این مرکز جدید ولایتی را تأمین کرد. اما فرصت نیافت که نقشه‌اش را تکمیل نماید. پس از اشغال افغانستان توسط نیروهای امریکایی و متحدین شان و شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده، مرکز ولایت مجدداً به زرنج انتقال یافت. با وجود این هنوز هم تعداد معینی از ناقلین قندهاری، هلمندی، فراهی و ارزگانی در ولسوالی خاش‌رود (غرغری) زندگی می‌کنند.

فارسی‌بان‌ها (فارسی زبان‌ها) که بیش‌تر در مناطق مرزی با ایران بودوباش دارند و از لحاظ مذهبی به اهل تشیع تعلق دارند، اقلیت قومی و مذهبی در نیم‌روز را تشکیل می‌دهند و "غازی" به همین اقلیت تعلق داشت.

وقتی یک گروه سیاسی و آن‌هم گروه سیاسی انقلابی دچار انحراف گردد و به هر دلیلی، ولو بنا به مجبوریت‌رهایی از زندان جمهوری اسلامی ایران، زیر بیرق "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی" تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی بخزد و سپس به همان موقعیت دل‌خوش دارد و در آن به صورت دوام‌دار باقی بماند، به طور روز افزون در مسیر رو به افول انحرافات متعدد مبتلا می‌گردد.

افراد مؤسس جبههٔ نیمروز همین گونه شدند. وقتی حرکت مستقلانهٔ اولیهٔ آن‌ها علیه رژیم کودتا در نیمروز باعث افتادن آن‌ها در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران گردید و منحرفین مربوط به "محفل هرات" از طریق "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب" به یاری آن‌ها شتافتند و آن‌ها را از مخمصه نجات دادند، آن‌ها هم به موقعیت خود در پوشش تنظیم "حرکت انقلاب اسلامی" دل خوش کردند و در همان موقعیت باقی ماندند. به ادامهٔ همین مسیر انحرافی بود که گرایش‌ات انحرافی دیگری از قبیل گرایش‌ات تنگ‌نظرانهٔ ناسیونالیستی محلی و حتی گرایش‌ات ارتجاعی فرقه‌بی مذهبی در میان شان به وجود آمد. بعدها "غازی" و افراد مربوطه اش به "سازمان رهایی" در نیمروز نزدیک شدند، به جاسوسی برای جمهوری اسلامی ایران پرداختند و حتی با دارو دستهٔ ملیشه‌های "عصمت مسلم" اچک‌زایی به داد و معامله پرداختند.

نیمروز در زمان دولت اسلامی مجاهدین به بخشی از قلمرو تحت حاکمیت "امیر اسماعیل خان" جمعیتی در غرب کشور مبدل گردید و سپس پس از شکست بدون مقاومت "جبههٔ نیمروز" توسط قوای طالبان تحت کنترل طالبان قرار گرفت و سران جبههٔ نیمروز به ایران پناه بردند. وقتی متجاوزین امریکایی و متحدین شان افغانستان را اشغال کردند و رژیم دست‌نشانده در آن را شکل دادند، سران جبههٔ نیمروز نیز به خیل سران رژیم پیوستند و در ساختار رژیم نقش و سهم گرفتند.

بنابراین مباهات "شیر آهن‌گر" در مورد این که وی و دارو دسته‌اش بودند که "جبههٔ نیمروز" را به "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی" در ایران وصل نمودند، در حقیقت امر مباهاتی مبنی بر خدمتی به جنبش انقلابی افغانستان محسوب شده نمی‌تواند. آن "خدمت" در حقیقت بخشی از انحراف عمومی‌ای بود که در زمان مبارزه علیه رژیم کودتای هفت ثور و سپس مقاومت علیه متجاوزین و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی تمام جنبش چپ را در بر گرفت و سراسر جنبش انقلابی کشور را به طرف انحلال‌طلبی سوق داد و همه را در خدمت تنظیم‌های جهادی ارتجاعی قرار داد و در عین حال در مواردی در خدمت رژیم مزدور و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی نیز قرار داد.

به عبارت دیگر آن چه که امروز در نیمروز تسلیم شده به اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی آفتابی و روشن است، ثمره انحرافات و تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های شیر آهن‌گر و شرکاء در حق نیم‌روزیان و "جبهه نیمروز" است.

با وجود تمامی این مسایل، حداقل برتری نسبی‌ای که "جبهه نیمروز" نسبت به جبهات مربوط به "شیر آهن‌گر" و شرکاء در هرات داشته این بوده است که "جبهه نیمروز" در طول دوران مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی و رژیم مزدور سوسیال‌امپریالیست‌ها به تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال آن‌ها نیفتاد و تا آخر در موضع مقاومت علیه آن‌ها ایستاد. دلیل این امر هم این بوده است که "گروه انقلابی جاوید" و "جبهه نیمروز" با وجودی که تا آخر در پوشش "حرکت انقلاب اسلامی" مولوی نبی محمدی باقی ماندند، در اصل به "نازه اندیشان" در "ساما" تعلق نداشت و همان طوری که در سطور فوق گفتیم پوشش مذکور در یک جو اضطراری بر آن‌ها توسط "شیر آهن‌گر" و شرکاء تحمیل گردید. البته درین مورد باید حرکت‌های تسلیم‌طلبانه گروپ کوچک "غازی" در قبال ملیشه‌های تحت رهبری "عصت‌مسلم" را یک استثناء به حساب آورد که نتوانست کل "جبهه" را فراگیرد و به یک پدیده عمومی مبدل گردد.

برعلاوه آن‌ها حتی در همان پوشش نیز یک سلسله اصلاحات اجتماعی را در منطقه تحت حاکمیت شان پیاده کردند. مثلاً زمین‌های خوانین سنجرانی در چهار برجک را مصادره کردند و در میان دهاقین منطقه تقسیم کردند، جوی کاری نهر کشیده شده از دریای هلمند به زمین‌های زراعتی ولسوالی کنگ را از انحصار خوانین ولسوالی کنگ بیرون کردند و افراد "جبهه" خود پیش‌برد آن را بر عهده گرفتند، کلینیک‌ها، مکاتب و کورس‌های سوادآموزی زنانه و مردانه زیادی را تقریباً در سطح تمام منطقه تحت تصرف "جبهه" دایر کرده و پیش بردند. چنانچه یکی از خبرنگاران فرانسوی که از نیمروز دیدار کرده بود بعد از برگشتش از افغانستان مقاله‌ای تحت عنوان «من ینان افغانستان را دیدم» برای یکی از مجله‌های فرانسوی زبان نوشته بود.

طبعاً "جبهه نیمروز" همان طوری که تا آخر در پوشش "حرکت انقلاب اسلامی" باقی ماند، پس از تجاوز نیروهای امریکایی و متحدینش بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها،

در شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده سهم گرفت و تا حال در همین موقعیت باقی‌مانده است و ناگفته ولی در عمل به نحوی نمایندگی از بلوچ‌های افغانستان را در رژیم نمایندگی می‌نماید. طبعاً نمی‌توان این تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست را با شدیدترین الفاظ محکوم نکرد و آن را یک خیانت ملی به حساب نیاورد.

در واقع باید صراحتاً متذکر شد که "گروه انقلابی جاوید" از سالیان متمادی به این طرف، حداقل از زمان شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده و سهم‌گیری عملی افراد گروه مذکور در بافت رژیم، دیگر تبارز مشخصی نداشته و فروپاشیده است. در نظرخواهی اولیه از مناطق مختلف کشور در مورد چه‌گونگی رژیم سیاسی آینده افغانستان، که قبل از تدویر لویه جرگه قانونی اساسی رژیم صورت گرفت، نیم‌روز یگانه ولایتی بود که اکثریت افراد مورد پرسش در آن (هفتاد درصد از افراد مورد پرسش) طرف‌داری خود را از یک نظام سیکولار در کشور اعلام کردند. یقیناً بخشی از همین افراد در لویه جرگه قانون اساسی رژیم در پهلوی افراد دیگری تقریباً 15٪ (پانزده فیصد) مجموع آراء آن لویه جرگه را در تأیید و پشتیبانی از نظام سیکولار در کشور تشکیل دادند.

پوشش به مثابه "زره" محافظتی

به طور کلی لازم است به موضوع "پوشش" به مثابه "زره" محافظی اشاره‌ای به عمل بیاوریم.

"ضریح" به آن صورتی که در قسمت هجدهم نوشته "شیرآهن‌گر" آورده شده است در اصل یک کلمه عربی است که معنای فارسی دری آن گور و قبر و یا هم فلز مشبکی است که بر روی قبر گذاشته می‌شود. اما واضح است که منظور "ش.آهن‌گر" درین جا "زره" است که یک کلمه فارسی پهلوی است و منظور از آن لباس جنگی بافته شده یا ساخته شده از فلز است که جنگ‌جویان به هنگام نبرد به خاطر محافظت بدن شان، یا حداقل نقاط

حساس بدن، از ضربات تیر و خنجر و نیزه و سایر سلاح‌های کشنده دشمن بر تن می‌کنند. کلمات "زره دار" و "زره‌پوش" از همین کلمه مشتق شده است.

استفاده از کلمه "ضریح"، به جای "زره" درین مبحث توسط "ش. آهن‌گر" یک کار قابل تعجب است. او به زبان فارسی دری هم نویسنده است و هم شاعر و لذا این گونه غلط نویسی توسط او واقعاً قابل تعجب است. اما اگر از واقعیت نگذریم، پوشش گرفتن در قالب احزاب ارتجاعی جهادی توسط گروه‌های چپی افغانستان به معنی واقعی کلمه "ضریح" بوده است و نه "زره". سرنوشت نهایی "گروه انقلابی جاوید" در سطح وسیع‌تری از آن "جبهه نیم‌روز" به خوبی نشان‌دهنده این "ضریح" خطرناک بوده و هست. درین مورد نادرست نخواهد بود اگر بگوییم که اتخاذ مشی ضد انقلابی تسلیم‌طلبانه توسط "ش. آهن‌گر" توانسته است نویسنده و شاعری مثل "ش. آهن‌گر" را به لکنت زبان انداخته و تفاوت میان "زره" و "ضریح" را در فکر و زبانش زده است. برعلاوه اشتباهات املائی، انشایی و تایپی زیادی در "نوشته" مشاهده می‌گردد که سر زدن آن‌ها از طرف شخصی چون "ش. آهن‌گر" واقعاً قابل تعجب است!؟

برعلاوه خود بحث حتی به معنای "زره" نیز نادرست است. پوشش گرفتن در قالب احزاب ارتجاعی جهادی توسط چپی‌ها غالباً حتی در درون خود این احزاب و در قبال روابط اصیل آن‌ها نتوانست به عنوان "زره" حفاظتی کامل برای چپی‌های مذکور عمل نماید. برخی از آن‌ها حتی در درون این احزاب مورد سوء قصد قرار می‌گرفتند و از بین برده می‌شدند و سپس قاتلین شان خود برای آن‌ها سوگواری می‌کردند و شهادت آن‌ها را تجلیل می‌نمودند. در هر ساحه و منطقه‌ای مثل نیم‌روز که چپی‌ها از پشت خنجر نخوردند، به دلیل نفوذ قومی آن‌ها در ساحه یا منطقه بوده است و نه این که گویا پوشش آن‌ها به عنوان "زره" محافظتی قابل استفاده بوده است.

در کنفرانس سرتاسری "ساما" در اواخر خزان سال 1362 اشکال مختلف کار به سه نوع تقسیم شدند: 1- کار مستقل، 2- کار پوششی، 3- کار نفوذی. کار پوششی و هم‌چنان کار نفوذی در کنفرانس تأیید گردید، اما هر دو شکل کار مذکور مشروط به کار مستقل "سامایی" دانسته شد به این معنا کارهای پوششی و کارهای نفوذی باید بر محور کار مستقل

پیش می‌رفت و در خدمت آن قرار می‌گرفت. درین مفهوم کار پوششی به مفهوم "زره" محافظی برای پوشش گرفتگان مطرح نبود، بل که به مفهوم یک کار متفاوت از کار مستقل مطرح بود که باید در خدمت آن قرار می‌گرفت و به پیش‌برد آن یاری می‌رساند. البته چنین تقسیم‌بندی‌ای در واقعیت کار سامایی وجود نداشت و کارهای مستقل آن غالباً در خدمت کارهای پوششی قرار می‌گرفت و هم‌چنان در خدمت کار نفوذی. کار مستقل "ساما" تا سال 1361 خورشیدی اساساً هم در کاپیسا- پروان، هم در قندوز و هم در کوه‌دامن پایان یافت. بناءً پس از آن حتی در "ساما" نیز دیگر زمینه‌ای وجود نداشت که کارهای پوششی و کارهای نفوذی بتواند در خدمت به پیش‌برد کارهای مستقل پیش برده شود. البته ناگفته نباید گذاشت که کار مستقل سامایی نیز به مفهوم حقیقی کلمه کار مستقل نبود، بل که کار مبتنی بر خط "اعلام مواضع ساما" با خواست جمهوری اسلامی و انتشار جریده "ندای آزادی" مزین به "بسم‌الله" بود.

اما در سایر سازمان‌های چپی یا به اصطلاح چپی تا این سطح نیز کار مستقل وجود نداشت بل که تمامی کارهای آن‌ها تحت پوشش تنظیم‌های اسلامی پیش برده می‌شد و در خدمت آن‌ها قرار داشت.

در "سند" گفته شده است:

«دوستان "نیمروز" وقتی می‌بایست برای رسیدن به مقصود، زیر پوشش مطروحه به عنوان ضریح [زره] مستور شوند و ضریح دار [زره‌دار] وارد کارزار شوند و در میدان برآمد کنند، که از خدنگ زهرآگین تزویرگرایان فریب‌گرمردم درامان باشند؛ دریک صحنهٔ مقدماتی نبرد (راهپیمایی در زابل) اندام برجستهٔ شان را از ضریح [زره] (کارپوششی) بیرون کشیدند و با دادن شعار، بی‌دغدغه به هر طرف آتش گشودند. شعارهای چپ نمایانه نثارین و آن کردند و نمایش قدرت دادند. اینجاست که قبول شکل یک مشی و ملحقاتش (برآمد و پوشش) و درک و پذیرش آگاهانهٔ محتوا و هضم آن تاحد به کاربرد، سر از دو آستین می‌کشد و تفاوت ره از ثری تا به ثریا می‌شود.

اکنون دیگر عاملین دشمن (رجعت‌گرایان) که درجبههٔ خلق خزیده اند، وقت را مساعد می‌یابند و به همیاری همفکران ایرانی شان، برسر دوستان ما می‌ریزند و تقریباً سپاه و لشکر

“نیمروز” را با سردارانش اسیر گرفته و پشت پنجره های آهنین زندان ها حبس شان می کنند. یاران شکنجه می بینند و تا مرز اعدام نمایشی کشانده می شوند. دیگر نه جبهه است و نه هم در فکر و توان رفقای بومی راه نجاتش، و دشمن هم شاد است. و اما که یک تن ازین ورطه جان سالم بدر کرده است و یاد دوستان دیرین - یادما - می کند و به مشهد می شتابد. با کوله باری از شکست و ریخت، خواستار داروی درد تباه کن می گردد. دوستان ما، که دیوان رهنمای عمل (مشی) زائیده تفکر و رنج شان است، نقص کار را درک کردند و سلاح لازم را درین پیکار تشخیص. ضریح [زره] را به دوش گرفتند (از کار پوششی شان استفاده کردند). چه، مورد استعمال ضروری و ناگزیرش همین جاها است، و ای چه بسا، درهمچو مواردی “پوشش” وسیله یگانه ایست که باید به کارش گرفت. آن را به کار گرفتیم و کمیته “جمعیت علمای حرکت انقلاب” را به دفاع از دوستان “نیمروز” پیش انداختیم. شب و روز تپیدیم، به عالیترین مراجع دولتی و مذهبی ایران سرزدیم، تا سرانجام به مقصود رسیدیم، در نتیجه تلاش های شباروزی رفیق ولید، با گرفتن حکم آزادی شان از زندان، دوستان را در فضای آزاد به آغوش کشیدیم. پس از آزادی از زندان است که “نیمروزی” ها با اسم گذاری توسط رفیق ولید، تحت نام “جبهه نیمروز” آغاز به کار می کنند. و ازینجا است که بنابر ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعه مان، زیر پوشش “جمعیت علمای حرکت انقلاب” به رهنمائی و وساطت ما قرار می گیرند. نتیجه این “پوشش” علاوه بر لگام زدن اخوان و نیروهای دست راستی دیگر از حمله دوباره به جبهه، دسترسی به صدها قبضه سلاح سبک و ثقیله و تلی از مهمات است که جبهه از “جمعیت علمای حرکت انقلاب” بدست آورده است، و ما جبهات دیگرمان را نیز با آن مسلح ساختیم.» (تأکیدات از ما است.)

در مورد مسایلی که در جملات فوق روی ان انگشت گذاشته شده است، فقط روی سه مسأله کمی مکث می کنیم:

مسأله اول:

« به عالیترین مراجع دولتی و مذهبی ایران سرزدیم، تا سرانجام به مقصود رسیدیم، در نتیجه تلاش های شباروزی رفیق ولید، با گرفتن حکم آزادی شان از زندان، دوستان را در فضای آزاد به آغوش کشیدیم.»

مسأله دوم:

«ازینجا است که بنابر ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعه مان، زیر پوشش "جمعیت علمای حرکت انقلاب" به رهنمائی و وساطت ما قرار می گیرند.»

مسأله سوم:

«نتیجه این "پوشش" علاوه بر لگام زدن اخوان و نیروهای دست راستی دیگر از جمله دوباره به جبهه، دسترسی به صدها قبضه سلاح سبک و ثقیله و تلی از مهمات است که جبهه از "جمعیت علمای حرکت انقلاب" بدست آورده است، و ما جبهات دیگرمان را نیز با آن مسلح ساختیم.»

هریک از این مسایل را جداگانه و در عین حال در ارتباط با هم مدنظر قرار می دهیم:

اول:

«سرزدن به عالی ترین مراجع دولتی و مذهبی ایران» به خاطر رهایی زندانیان نیم‌روزی از زندان‌های جمهوری اسلامی ایران در شهر زابل ایران یگانه مورد از ارتباطات نزدیک "ولید" با این مراجع نبوده است. این ارتباطات با عالی ترین سطوح مراجع دولتی و مذهبی ایران از قبل به وجود آمده بوده و اگر از قبل وجود نمی داشت قطعاً تلاش‌ها برای رهایی زندانیان نیم‌روزی بی نتیجه "باقی می ماند. برعلاوه ارتباطات مذکور بعد از آن نیز دوام نمود. البته زمانی که "ولید" به پاکستان نقل مکان کرد و سپس خانواده اش را نیز به پاکستان انتقال داد، ممکن است ارتباطات مذکور تا حدی سست شده باشد.

تذکر «تلاش‌های شباروزی رفیق ولید» نشان می دهد که این تلاش‌ها شدید بوده، مدتی دوام نموده و عالی ترین مراجع دولتی و مذهبی ایران را در بر گرفته است. اما زمانی که "ولید" با پاکستان می آید و با قیوم "رهبر" و کمیته مرکزی تحت رهبری اش در تماس نزدیک قرار می گیرد، گزارش مشخصی از روابطش با «عالی ترین مراجع دولتی و مذهبی ایران»، به شمول "سپاه پاس داران انقلاب اسلامی ایران" ارائه نمی نماید.

در جمهوری اسلامی ایران، از ابتدا تا حال، نقش "سپاه پاس داران انقلاب اسلامی ایران" در مسایل مربوط به افغانستان یک نقش تعیین کننده بوده و هست. "سپاه پاس داران انقلاب اسلامی ایران" شاخه‌ای به نام "شاخه قدس..." دارد که تقریباً تمامی مسایل مربوط به شرق میانه، افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه و کشورهای قفقاز را اداره و رهبری

می‌نماید و نقشش شبیه به نقش ISI در سیاست‌های خارجی منطقه‌یی دولت پاکستان است. اخیراً که جنرال قاسم سلیمانی فرمان‌ده عمومی "شاخهٔ قدس سپاه پاس‌داران انقلاب اسلامی ایران" توسط ارتش امریکا در عراق ترور گردید، نقش "شاخهٔ قدس..." بیش‌تر از پیش در سطح منطقه و جهان روشن گردید. "شاخهٔ قدس..." در سوریه لشکری از جوانان اهل تشیع افغانستان به نام "لشکر فاطمیون" و جوانان اهل تشیع پاکستان به نام "لشکر زینبیون" سازمان‌دهی کرده که در جنگ‌های سوریه به دفاع از رژیم بشار اسد، در پهلوئی نیروهای "حزب الله" لبنان، نیروهای ایرانی "شاخهٔ قدس..."، نیروهای ارتش دولتی سوریه و نیروهای امپریالیستی روسیه، می‌جنگند.

بنابراین موضوع پوشش گرفتن "ولید" و شرکاء در "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" صرفاً یک "پوشش" ساده و صرفاً مرتبط با این "جمعیت..." نبوده و بالاتر از آن شامل روابط و مناسبات با سطوح عالی دولتی و مذهبی جمهوری اسلامی ایران را نیز می‌شده است. در واقع به دلیل موجودیت همین روابط و مناسبات "ولید" و شرکاء با سطوح عالی دولتی و مذهبی جمهوری اسلامی ایران بوده است که آن‌ها در درون "جمعیت‌العلمای حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" در ایران نیز به اصطلاح بی‌پشتوانه نبوده اند.

بخوان حدیث مفصل ازین مجمل!

دوم:

در مورد پوشش "جمعیت علمای حرکت انقلاب" به عنوان یک ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعهٔ افغانستان:

اگر پوشش گرفتن "ساما" در "جمعیت علمای حرکت انقلاب" به عنوان یک ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعهٔ افغانستان مطرح بوده باشد، چه نیازی به تشکیل جبهات مستقل "ساما" در کوه‌دامن، پروان- کاپیسا و قندوز وجود داشته است؟ در واقع مدل اصلی پوشش‌گیری اسلامی "ساما" در قالب مثنی "اعلام مواضع ساما" به عنوان درفش بیرونی "یا درفش برآمدی و پوششی" (برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی) بوده است و نه در قالب

"جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی" و یا کدام تنظیم اسلامی دیگر مستقر در پاکستان یا ایران.

در واقع سطح معینی ازین برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی در چند نقطه مشخص از مناطق مرکزی (هزاره جات) تحت عنوان "بخش غرستان جبهه متحد ملی افغانستان" نیز در وجود چند گروه نسبتاً مستقل پدیدار گردید و مدتی دوام نمود. اما در سایر مناطق کشور، به شمول سایر مناطق هزاره جات، که کار پوششی در درون تنظیم‌های اسلامی وجود داشت، اصولاً پوشش‌های مذکور در ذات خود دچار یک تناقض درونی بود. به این معنا که پوشش مذکور به عنوان یک پوشش مؤقتی در درون یک جنبش توده‌یی خودبه‌خودی توجیه می‌گردید، در حالی که جنبش مذکور دیگر تحت رهبری تنظیم‌های اسلامی قرار گرفته بود و حالت خودبه‌خودی نداشت، آن‌هم در حالی که بخش‌هایی از آن جنبش از همان ابتدا خودبه‌خودی نبود، بلکه تحت رهبری نیروهای سیاسی مختلف، اعم از چپ و راست، قرار داشت.

در کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال 1362 برای اولین بار کار پوششی و کار نفوذی تیوریزه گردید ولی در هردو مورد مشروط به موجودیت کار مستقل گردید، در حالی که دیگر به اصطلاح کار مستقلی نه تحت نام "ساما" وجود داشت و نه تحت نام "جبهه متحد ملی".

کل تلاش‌های انحرافی "قیوم رهبر"، چه از طریق پیوندیابی با کشورهای امپریالیستی غربی و چه از طریق پیوندیابی با حزب رویونیست حاکم بر چین و دولت چین، مبتنی بر این امر بود که یک بار دیگر زمینه مساعدی برای به اصطلاح برآمدی به نام "ساما" یا "جبهه متحد ملی" به وجود بیاید. موضوع عمده در تلاش‌های انحرافی مذکور تأمین خط تدارکی - لوجیستیکی جنگ‌های احتمالی آینده "ساما" از لحاظ جلب کمک‌های خارجی بود و نه تأمین ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعه افغانستان از لحاظ سیاسی. آن چه درین جا "ش. آهن‌گر" روی آن تأکید می‌نماید، حتی منطبق با «تأمین خط تدارکی - لوجیستیکی جنگ‌های احتمالی آینده "ساما" از لحاظ جلب کمک‌های خارجی، یعنی خط "قیوم رهبر" بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" نیز نیست؛ خطی که در آن زمان گویا مورد توافق و

پشتی‌بانی "ولید" و شرکاء نیز قرار داشت و از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی توافق با خط رویزیونیستی سه جهانی چینی را برمبنای "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" با رویزیونیزم مدرن چینی دربرداشت.

برعلاوه می‌توان با تأکید پرسید که چرا: «پوشش [اسلامی] به عنوان یک ضرورت تحمیلی اجتماعی جامعه افغانستان برای جریان دموکراتیک نوین افغانستان در دههٔ چهل خورشیدی مطرح نبود؟ خوب، مشخص است که جواب "محفل هرات..."، که در قسمت‌های قبلی این سند مورد دقت قرار گرفته، این است که آن خط یک خط دگماتیستی روشن‌فکرانه بود و در انطباق با واقعیت‌های اجتماعی جامعه افغانستان قرار نداشت. بنابراین جواب این بحث در قسمت‌های قبلی این "سند" داده شده و بحث مجدد در مورد آن دیگر لازم نیست.

سوم:

«نتیجهٔ این "پوشش" علاوه بر لگام زدن اخوان و نیروهای دست راستی دیگر از حملۀ دوباره به جبهه، دسترسی به صدها

قبضه سلاح سبک و ثقیله و تلی از مهمات است که جبهه از "جمعیت علمای حرکت انقلاب" بدست آورده است، و ما جبهات دیگرمان را نیز با آن مسلح ساختیم.»

هر دو نتیجهٔ این "پوشش" را مورد دقت قرار می‌دهیم:

نتیجهٔ اول:

«لگام زدن اخوان و نیروهای دست راستی دیگر از حملۀ دوباره به جبهه»:

منظور از «نیروهای دست راستی» دیگر کدام نیروها است؟ مگر "جمعت العلماء حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" و "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" در کلیت خود یک نیروی دست راستی نبود؟ "راست بودن" یا "چپ بودن" در اساس مربوط به ماهیت ذاتی این یا آن نیروی سیاسی است و نه این که مربوط به نحوهٔ برخورد آن با نیروهای دیگر باشد. البته یک نیروی سیاسی ماهیتاً راست می‌تواند بنا به دلایلی در قبال یک نیروی "چپ" یا به

اصطلاح چپ سیاست متفاوتی از سیاست‌های سایر نیروهای دست‌راستی در پیش بگیرد و چنین سیاستی را به نفع خود ببیند.

چنان‌چه اتحادسه‌گانهٔ پشاور نشین ("حرکت انقلاب اسلامی"، "محاذ ملی اسلامی" و "جبههٔ نجات ملی") از همان ابتدای جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی سیاست‌های متفاوتی را در قبال پوششی‌های به اصطلاح چپی در مقایسه با سیاست‌های تنظیم‌های اخوانی پشاورنشین (حزب اسلامی گلبدین، حزب اسلامی یونس خالص، اتحاد اسلامی سیاف و جمعیت اسلامی) معروف به "اتحاد چهارگانه" در پیش گرفتند. در واقع به همین دلیل نادرست بود که این نیروها نزد به اصطلاح چپی‌های مذکور به "میانه روان" معروف شدند. در حالی که نه این نیروها میانه‌رو بودند و نه نیروهای اخوانی مربوط به "اتحاد چهارگانه" نیروهای دست‌راستی‌تر از آن‌ها.

واقعیت این است که نیروهای به اصطلاح میانه رو "اتحاد سه گانه"، که در مراکز سنتی روحانیت اسلامی یعنی مساجد، مدرسه‌ها، خانقاه و مراکز تصوف ریشه داشتند، زودتر از اخوانی‌ها دریافتند که با پوشش دادن به گروپ‌های به اصطلاح چپ شعله‌یی به‌تر می‌توانند از آن‌ها برای پیش‌برد نقشه‌ها و اهداف شان و تقویت مواضع شان استفاده نمایند.

اما پس از سپری شدن چندین سال، نیروهای اخوانی نیز دریافتند که به‌تر است این اشخاص و نیروها، حتی بدترین بخش‌های شان را، در خدمت بگیرند. چنان‌چه در اواخر حکومت نجیب مزدور، حزب اسلامی گلبدین با جمعیت اسلامی، مشخصاً احمدشاه مسعود، بر سر جلب و جذب غند سنگین در کوه‌دامن باهم به رقابت پرداختند و چون غند مذکور به طرف احمدشاه مسعود رفت، حزب اسلامی نقشهٔ ترور فرمان‌ده این غند یعنی "سنگین" را ریخت و او را به قتل رساند.

بعدها که بنا به نقشهٔ "ساما"، ده‌ها نفر از کادرهای آن به بهانهٔ شرکت در جشن تجلیل از اولین سال‌گروهٔ تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم می‌خواستند به مزار بروند و به نفع دوستم جبهه‌بندی شان را بدل کنند و راه را برای نفوذ دوستم در "شمالی" باز نمایند، از طرف احمدشاه مسعود مورد سوء قصد قرار گرفتند، طیارهٔ شان بر فراز تنگی تاشقرغان منفجر گردید و 32 نفر از کادرهای معروف "ساما" از قبیل نیزک، سخی، حاجی کبابیان،

حاجی یار محمد (برادر زاده حبیب‌الله کلکانی) و غیره از میان رفتند و غند سنگین کماکان در رابطه با احمدشاه مسعود باقی ماند.

حتی در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی یک گروه از روابط "سازمان رهایی افغانستان" توانست در پوشش حزب اسلامی چندین سال فعالیت داشته باشد. پس از آن که فرمانده این گروه در جریان یکی از درگیری‌های داخلی به قتل رسید، و در آن وقت افواهی بر سر زبان‌ها افتاد که وی توسط خود روابط حزب اسلامی توطئه‌گرانه به قتل رسیده است، این گروه به تدریج از فعالیت‌های پوششی‌اش در قالب حزب اسلامی باز ماند و به تدریج منحل گردید.

اما حمله دوباره "اخوان" و نیروهای دست راستی دیگر به "جبهه نیم‌روز" فقط مؤقتاً به تعویق افتاد و نه این که مطلقاً لگام زده شود.

اولاً خود "جبهه نیم‌روز" در مجموع به تدریج به یک نیروی دست‌راستی مبدل گردید و به همین جهت حتی منازعات مذهبی تسنن و تشیع از درون آن بیرون زد و اوج گرفت.

ثانیاً فرد اصلی بنیان‌گذار این "جبهه" یعنی غازی نه تنها به جاسوس جمهوری اسلامی ایران بدل گردید بل که حتی روابطی با ملیشه "عصمت مسلم" و ازین طریق با "خاد" پیدا کرد.

ثالثاً فرمانده عمومی این جبهه یعنی "گل محمد" توسط عوامل مزدور خوانین سنجرانی چهار برجک در نقطه‌ای از مسیر نیم‌روز پشاور مورد سوء قصد قرار گرفت و جان باخت.

رابعاً خوانین سنجرانی ولسوالی چهار برجک نیم‌روز مدتی بعد از جان‌باختن فرمانده گل محمد، به چهار برجک حمله نموده و آن ولسوالی را از تصرف "جبهه نیم‌روز" بیرون کشیدند و خود تصرف نمودند.

خامساً اخوان با مهارت خاص توانست سوق‌الجیشی‌ترین نقطه نیم‌روز یعنی "رباط" را که در نقطه تقاطع مرزی سه کشور (افغانستان، پاکستان و ایران) قرار دارد، تحت تصرف بگیرد

و گروه‌های مافیایی ترافیک و قاچاق مواد مخدر خود را، از مناطق مختلف کشور، در آن نقطه به نحو پر قدرتی متمرکز نماید و این نقطه را تا آخر حفظ نماید.

نتیجهٔ دوم:

«دسترسی به صدها قبضه سلاح سبک و ثقیله و تلی از مهمات... که جبهه از "جمعیت علمای حرکت انقلاب" بدست آورده است، وما جبهات دیگرمان را نیز با آن مسلح ساختیم.»

در "ساما" قبل از قرار گرفتن رهبری آن سازمان به دست "قیوم رهبر" معمولاً یک نوع حساسیت بسیار شدید علیه تمامی کسانی که به پاکستان و ایران رفته بودند وجود داشت. نیروهای "ساما" در داخل کشور، که مشخصاً تحت نام "ساما" فعالیت داشتند، آن‌ها را "دال‌خور" و "چلوکباب‌خور" می‌نامیدند و در کل مخالف رفتن آن‌ها به کشورهای مذکور بودند. حتی کسانی که در قالب تنظیم‌های اسلامی مستقر در پشاور پوشش گرفته بودند در بیش‌ترین موارد فقط خودشان به پاکستان رفت‌وآمد داشتند و خانواده‌های شان را به پاکستان و یا کشور خارجی دیگری انتقال نمی‌دادند. "قیوم رهبر" این سیاست را "سیاست مرکز به محیط" می‌نامید که منظور از مرکز، افغانستان به طور کل بود و منظور از محیط کشورهای هم‌سایه، منطقه و جهان. برعکس او سیاست‌های تنظیم‌های پاکستان نشین و ایران نشین را "سیاست محیط به مرکز" می‌گفت که با تکیه بر کشورهای هم‌سایه در صدد تأثیر گذاری بر اوضاع افغانستان بودند.

در قالب این سیاست "ساما" به طور کل، مشی استراتژیک نظامی "ساما" و تاکتیک‌های منطبق با آن بر اساس سیاست اتکاء به خود رقم می‌خورد. در این مشی نظامی، اصل اتکاء به خود، من جمله از لحاظ تأمین تدارکات نظامی، محور بود و کمک خارجی نقش کمکی و فرعی داشت.

در "ساما" معمولاً تمامی عملیات نظامی را به دو بخش تقسیم می‌کردند: عملیات با دست‌آورد و عملیات بی‌دست‌آورد. عملیات با دست‌آورد به عملیاتی گفته می‌شد که پس از

اجرای آن تسلیحات، مهمات و تجهیزات به غنیمت گرفته می‌شد. ولی عملیات بی‌دست‌آورد عملیاتی بود که پس از اجرای آن غنایم جنگی به دست نمی‌آمد.

مهم‌ترین عملیات نظامی با دست‌آورد "ساما"، علاوه بر ده‌ها عملیات خورد و کوچک متعدد در نقاط مختلف کشور، عملیات بالای غند دولتی حسین کوت در کوه‌دامن بود که دست‌آورد آن در حدود هزار میل اسلحه سبک و نیمه سنگین از قبیل تفنگ چپه ماکاروف، تفنگ کربین، کلاشینکوف، ماشین‌دار وسط، ماشین‌دار گرونوف، آرپی چی 7 و تعداد زیادی بمب‌های دستی تعرضی همراه با مقدار زیادی از مهمات این سلاح‌ها و سایر تجهیزات نظامی بود.

760 میل از سلاح‌های غنیمت گرفته شده مذکور در جریان ایجاد غند دولتی سنگین در کوه‌دامن دوباره به دولت مزدور سوسیال امپریالیست‌های شوروی تسلیم داده شد. چهل تا پنجاه میل از سلاح‌های مذکور به مناطق بیرون از کوه‌دامن (به مناطق مختلف هزاره جات، قندوز و "جبهه کچالو" در کشنده) انتقال داده شد که قسماً ضایع گردید و در حدود دو صد میل دیگر آن در داخل کوه‌دامن و تا حدی در منطقه وسیع‌تر شمالی به سلاح‌های شخصی افراد و اشخاص مرتبط به "ساما" تبدیل گردید و از اختیار "ساما" خارج شد.

اگر زنده یاد "پردل" (مسئول نظامی ساما) در اثر توطئه درون سازمانی در سال 1359 جان‌نمی‌باخت و فرصت می‌یافت که عملیات بالای لوای جبل‌السراج را نیز موفقانه اجرا نماید، در حدود دوهزار میل اسلحه سبک، نیمه سنگین و سنگین دیگر نیز به غنیمت گرفته می‌شد.

این مشی جنگی عمدتاً در زمان رهبری "قیوم رهبر" در "ساما" کنار گذاشته شد و جای آن را تلاش‌های سیاسی برای دست‌یابی به کمک‌های خارجی چینی و غیرچینی گرفت. کنار گذاشته شدن مشی جنگی قبلی "ساما" توسط "قیوم رهبر" در عین حال کنار گذاشته شدن طرح سیاسی فرمول‌بندی شده توسط خودش (سیاست مرکز به محیط) نیز بود.

اما درین میان "محفل هرات" و مشخصاً "ولید" و شرکاء، به عنوان بخشی از جناح "چهار گروه متحده" در "ساما"، سیاست‌های خاص خود را داشت. محفل مذکور در واقع با تکیه بر تعلقات خانوادگی "ولید" و بعضی از شرکایش به اهل تشیع روابط سیاسی فشرده‌ای با عالی‌ترین سطوح رهبری مذهبی و دولتی جمهوری اسلامی ایران برقرار کرد. در آن وقت معمولاً برقراری این گونه روابط سیاسی، آن‌هم توسط "ولید" و شرکاء، با عالی‌ترین سطوح رهبری مذهبی و دولتی جمهوری اسلامی ایران قابل تعجب تلقی می‌گردید. اما امروز به وضوح می‌بینیم که جمهوری اسلامی ایران به خاطر حفاظت از منافع سیاسی‌اش در منطقه شرق میانه حتی در سطح دولتی با دولت سوریه- که عمدتاً یک دولت متکی بر اقلیت "علویان" در سوریه است- در یک جبهه می‌جنگد. استنباط ما این است که روابط سیاسی "محفل هرات" با عالی‌ترین سطوح رهبری مذهبی و دولتی جمهوری اسلامی ایران بعد از وصل شدن مستقیم "ولید" و شرکاء با "قیوم رهبر"، وی بوی امکانات وسیع چینی را استشمام نمود و پهلوی او قرار گرفت و به این ترتیب روابطش با سطوح عالی رهبری مذهبی و دولتی جمهوری اسلامی ایران به یک رابطه فرعی مبدل گردید.

اما علی‌رغم این موضوع "ش. آهن‌گر" و شرکاء کماکان خط التقاطی "مشی پرولتری، برآمد دموکراتیک و پوشش اسلامی" خود را کماکان حفظ کردند. چنان‌چه موقعی که "قیوم رهبر" در حیات آباد پشاور مورد سوء قصد قرار گرفت و جان‌باخت، "ش. آهن‌گر" در مصاحبه‌ای با برنامه فارسی رادیوی بی بی سی "قیوم رهبر" و "زنده یاد مجید" را مرشدان مذهبی‌ای معرفی نمود که در منطقه شمالی هزاران مرید و پیرو دارند. می‌توان استنباط کرد که اعتراف کنونی صریح و آشکار و مبسوط "ش. آهن‌گر" در نوشته "محفل هرات وارد جنگ مسلحانه می‌شود"، به تعلق داشتنش به "تازه اندیشان" در "ساما"، صرفاً بر مبنای خودستایی و بزرگ‌نمایی صورت نگرفته است؛ بل که مقدم بر آن اهداف سوء مشخصی را تعقیب می‌نماید که دیر یا زود روشن و واضح خواهد شد.

قسمت نهم

قسمت نهم بحث شیر آهنگر مربوط به جبهه شیندند می باشد. او طبق روال عادی باز هم به جعل، وارونه سازی و دروغ‌های شاخ‌دار پرداخته است. به بحث شیر آهنگر در این قسمت توجه نمائید:

« درشیندند نیز رفقائی از دیرزمان مصروف کار بودند که برخی از آن‌ها درهرات ماموریت رسمی داشتند (معلم و مامور بودند). پس از تشکیل جبهات هرات، به یک رفیق از طرف مرکزیت هرات ماموریت داده شد تا راهی شیندند شود، و همراه با رزمندگان آن محیط، مردم خویش را درجنگ مسلحانه یاری رساند. رفیق معلم به آن جا می شتابد و درجبهه ای که برمبنای روابط خویشاوندی، دوستانی دیگر نیز قبل از او راه خونین نبرد مسلحانه به پیش گرفته اند، شرکت می کنند. این جبهه با استفاده از روابط قبلی، با به دست آوردن بیست میل اسلحه از “جبهه نیمروز”، عملیات موثر نظامی در سطح منطقه انجام می دهد. رفیق رابط گهگاهی برای تأمین ارتباط با رهبری حوزه غرب و تبادل گزارش و تجربه، سری به شاخه تشکیل درایران می زند. و هکذا شاخه ایران نیز گاه و بیگاه قاصدی را به آن جا گسیل می دارد. تا این که رفیقی از مرکزیت سازمان، که دراین زمان رهبری سازمان را برعهده دارد (رفیق ازهر)، مسؤلیت بازدید از کار گسترده حوزه غرب را می گیرد، که ضمناً سری به شیندند نیز می زند و با دوستان آن جا مسایل سازمان و جبهه متحد ملی را درمیان می گذارد و پیمان کار عمیق تر می بندد. به همین منوال است که یکی از متعهدین “شورای جانبازان”، که قرار بود “شورا” زیر نام او تبارز کند، به اثر خواست دوستان شیندند به آن جبهه فرستاده می شود. با ورود او، کار شیندند رونقی تازه می گیرد، چه او، هم شخصیت اجتماعی خوب و متنفذی است و هم صاحب منصب نسبتاً بلندرتبه‌ای (دگروال). عملیات و شخصیت های جبهه، دشمنان را دست و پاچه می سازد و حملات و توطئه ها فزونی می گیرد.

این جبهه درپی به دست آوردن امکانات می شود و نمایندگان به پاکستان می فرستد که متاسفانه زمانی طولانی در آنجا می مانند و کار جبهه رونقی چندان ندارد. ماهم که هم و غم

ما مصروف جبهات هرات است کمک تسلیحاتی و مادی به آن کرده نمی توانیم، با آن هم وقتی "جبههٔ نیمروز" چند میل اسلحه به جبههٔ هرات همکاری می کند، "جبههٔ شیندند" حاضر می شود همراه با رفقای هرات، آن اسلحه را از فراه تا هرات برساند، که متأسفانه سلاح در فراه آتش می گیرد و ضایع می شود. هکذا در شرایط خیلی دشوار، که رفقا جبههٔ هرات را ترک کرده بودند، این جبهه متهورانانه پیشنهاد گسیل شان را به شیندند می دهد که شاخهٔ ایران بنا بر تحلیل اوضاع نمی پذیرد.

از کارهای برجستهٔ این جبهه، جمع آوری جبهات کوچک پراکندهٔ منطقه، تحت نام "جبههٔ متحد شیندند" است. قبل از آن، همین جبهات که وابسته به گروه های مختلف خارج از کشوراند، مناسبات خصمانه داشتند و در خود پیچیده، که طرح "جبههٔ متحد شیندند" آن ها را از این بن بست بیرون آورد و تفنگ شان را علیه دشمن تجاوزگر جهت داد. سخن کوتاه کار این جبهه در مراحل بعدی بهبود می یابد که در مرحلهٔ سوم شرحش می دهیم.»

تصویری که "ش. آهن گر" از "جبهه شندند" ارائه می کند، تصویری کاملاً تخیلی، وارونه و جعل تاریخی است.

طوری که در بحث های قبلی گفتیم که شیر آهنگر هیچ گاه حاضر نیست که جنگ مقاومتی که از طرف "ساما" علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم پوشالی شروع شد از دریچه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بررسی نماید و تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی خود و شرکا را از دید انتقادی بررسی کند، بل که تلاش می ورزد تا آن را تقدیس نموده و بر روی تسلیمی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی خود و شرکاء پرده ساطر بکشد. او تلاش نموده که واقعیت های سیاسی مشخص دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست نشانده را در ابهام بگذارد.

برای این که حقایق برای خوانندگان بهتر روشن گردد، "جبهه شندند" را از زبان یک نفر که از شروع الی فرو پاشی "جبهه شندند" در این جبهه مصروف جنگ بوده بیان می دارم.

«یک تعدادی از محصلین، معلمین و داکتران که ضد رژیم و اشغال بودند در ساختن "جبهه متحد شدند" که بنام "جبهه معلمین" نیز یاد می شد فعالانه سهم گرفتند "جبهه شدند" مربوط "ساما" بود وبا ساما رابطه نزدیک داشت.

جبهه شدند (جبهه معلمین شدند) در سال 1359 تحت رهبری "سازمان نیروی انقلاب اسلامی افغانستان" تشکیل گردید، و رابطه نزدیک با اطلاعات ایران داشت. بعد از تشکیل این جبهه اطلاعات ایران به هر پانزده روز یک مرتبه با قوماندانان جبهه روی مسایل نظامی تماس بر قرار می نمود، به همین ترتیب سپاه پاسداران ایران نیز در هر ماه دو مرتبه افراد خود را به جبهه روان می نمود و روی پایگاههای نظامی روسها در شدند از قوماندان معلومات می گرفتند، قوماندانان این معلومات را به دسترس شان قرار می دادند.

در سال 1360 نوشته های از طریق ساما به نام "شورای جانبازان" و "ندای آزادی" به جبهه متحد شدند می رسید و ما آن را با شور و شوق مطالعه می نمودیم.

در سال های 1361 و 1362 افرادی از جبهه در حدود 25 نفر در داخل ایران توسط سپاه پاسداران ایران آموزش نظامی دیدند و به جبهه باز گشتند. یکی دو مرتبه اختلافاتی میان جبهه متحد شدند بروز نمود، اما توسط سکندر کادر فعال و برجسته ساما و دو سه نفر دیگر از کادرهای رهبری ساما که از ایران آمده بودند حل گردید.

جبهه متحد شدند با سکندر عضو برجسته ساما رابطه داشت و از این طریق به جبهه انجیران در هرات و هم چنین با جبهه نیمروز رابطه بر قرار نمود.

در کویته یک بورد مشورتی صاحب منصبان افغانی ایجاد گردید که عصمت مسلم قندهاری اچکزی عضویت این بورد مشورتی را داشت. نماینده "جبهه شدند" در بورد مشورتی صاحب منصبان افغانی دگروال عزیز خان بود. دگروال عزیز از افراد خاص زنده یاد مجید کلکانی بود. بعد از مدتی اختلافاتی در درون "جبهه شدند" ایجاد گردید، جبهه عملاً به دو بخش تقسیم شد، یکی به رهبری دگروال عزیز و دیگری به رهبری معلمین شدند. این اختلافات به جایی رسید که چندین مرتبه بین شان زد و خورد نظامی صورت گرفت.

در چنین حالتی بود که دگروال عزیز به جمعیت اسلامی پیوست و جبهه معلمین به حزب اسلامی تماس برقرار نمود.

زمانی که دگروال عزیز در مخالفت با "ساما" به "جمعیت اسلامی" پیوست، از طرف خاد نامه‌ای به "جبهه معلمین شدند" رسید. در نامه از ما خواسته بود که با دگروال عزیز وارد جنگ شویم و هر قدر سلاح و مهمات که بخواهیم در اختیار ما قرار می‌دهد. در این زمان ... معلم نامه‌ای به خاد می‌نویسد و پیش‌نهاد خاد را مبنی بر همکاری رد می‌کند و رفیق قاسمی در اخیر نامه این شعار را می‌نویسد:

کمک از هر کس بدین شرط به ما زهر جفاست

گر زامریکا و چین و هر چپ و راست

ما به گردن ننهیم حلقه ای پالنگ دیگر

طریقه برقراری جبهه معلمین شدند به حزب اسلامی بدین قرار صورت گرفت. سه نفر از رهبران جبهه معلمین همراه مولوی ملا هاشم به کوئته سفر نمودند و با حزب اسلامی تماس برقرار کردند. حزب اسلامی برای جبهه معلمین پیش‌نهاد یک غند را نمود که در شدند ساخته شود. نمایندگان جبهه معلمین این پیش‌نهاد حزب اسلامی را پذیرفتند. این غند متشکل از چهار کندک در شدند ساخته شد. یک کندک بنام پشت کوه (جبهه معلمین با همراه افراد یعنی بارکزی های قریه کاه) کندک دومی بنام زیر کوه تحت رهبری پهلوان مربوط حزب اسلامی، کندک سوم مربوط زاول تحت رهبری فقیراحمد خان مربوط حزب اسلامی و کندک چهارمی بنام کوه زور تحت رهبری آقا عبدالستار جان مربوط حزب اسلامی.

در تمام حملات تهاجمی و تدافعی غند تحت رهبری فقیر احمدخان یکی از قوماندانان حزب اسلامی متحدانه عمل می‌نمود. تمام سلاح و مهمات غند توسط حزب اسلامی تمویل می‌گردید.

جبهه معلمین شدند در گزیک پایگاه داشت و از طریق این پایگاه در بیرجند و با جبهه سورخاش فراه (جبهه معلمین فراه) و بخصوص استاد اعلم خان مسئول نظامی فراه و کادر رهبری و فعال "سازمان رهایی افغانستان" رابطه داشتند.

"سازمان رهایی افغانستان" از طریق این جبهه برای ما کتاب و نشرات روان می نمود و بعضی کمک های مالی و لوی جستیکی نیز از طرف پایگاه "سازمان رهایی افغانستان" به "جبهه معلمین شدند" صورت می گرفت.

یکی از نواقص جبهه این بود که هیچ به کار ایدئولوژیک - سیاسی توجهی نداشت و فقط من و رفیق قاسمی گاه گاهی کتاب مطالعه می کردیم، اما کادرهای ما بشمول ... و... هر گز این کار را نمی کردند و هیچ اعتقادی به انتقاد و انتقاد از خود هم نداشتند.

بعد از پیروزی مجاهدین "ساما" از هم فروپاشید تعدادی به شورای نظار رفتند، تعدادی به حج رفتند تا به آب زمزم غسل تمهید نمایند، یک گروه به "سازمان رهایی افغانستان" پیوست که من و رفیق قاسمی هم مشمولین این گروه بودیم و گروه دیگر ظاهراً با سکندر رابطه شان را نگه داشتند و تعدادی سرخورده شدند و اکثریت شان سلاح های خود را فروختند.»

چرا شیر آهنگر در مورد "سازمان نیروی انقلاب اسلامی افغانستان" چیزی نمی گوید و سکوت اختیار نموده است؟ چرا شیر آهنگر از هم کاری جبهه شدند با سپاه پاسداران ایران چیزی نمی گوید؟ زیرا او بخوبی می داند که ارتباط رهبری جبهه غرب با سپاه پاسداران ایران و گذاشتن تمام کروکی های مناطق هرات و بخصوص منطقه سوق الجهمی شدند به دسترس سپاه پاسداران ایران خیانت ملی است، و اگر چیزی بگوید خیانت ملی اش هویدا می گردد.

چرا شیر آهنگر از بورد مشورتی صاحب منصبان افغانی در پاکستان تحت رهبری عصمت مسلم قندهاری چیزی بر زبان نمی آورد؟

چرا قلم شیر آهنگر یارای تحریر پیوستن دگروال عزیزخان فرد خاص زنده یاد مجید به جمعیت اسلامی و گرفتن موضع خصمانه علیه جبهه شدند و درگیری های خونین میان شان را ندارد؟

چرا شیر آهنگر پیوستن جبهه شیندند به حزب اسلامی را مسکوت گذاشته است؟ و چرا از کنار هم کاری "سازمان رهایی افغانستان" با جبهه شیندند و پیوستن تعدادی از سامایی ها با شورای نظار به سادگی می گذرد؟

شیر آهنگر به این علت این مسایل را مخفی می کند و تلاش می نماید تا این راز افشا نگردد تا هویت اصلی اش هویدا نگردد.

شیر آهنگر با پر رویی تمام ادعا می کند که «از کارهای برجسته این جبهه، جمع آوری جبهات کوچک پراکنده منطقه، تحت نام "جبهه متحد شیندند" است.»

در حالی که بر خلاف ادعای شیر آهنگر این جبهه شدند نبود که «جبهات کوچک پراکنده منطقه» را زیر "نام جبهه متحد شدند" جمع نموده بود، بل که این حزب اسلامی گلبدین بود که جبهه شدند را با سه گروه دیگرش مدغم نموده بود.

شیر آهنگر چند سطر بالاتر می نویسد: «این جبهه در پی به دست آوردن امکانات می شود و نمایندگان به پاکستان می فرستد که متاسفانه زمانی طولانی در آنجا می مانند و کار جبهه رونقی چندان ندارد.»

اما او نمی خواهد حقیقت را بیان نماید، بل که به فکر کتمان حقیقت است. حقیقت اینست که "نمایندگان" جبهه شدند که به پاکستان می رود کسی نیست جز همان سه نفر از رهبران جبهه شدند که همراه مولوی هاشم عضو حزب اسلامی به کوئته سفر می نماید و بنا به پیش نهاد حزب اسلامی حاضر می شوند که بخاطر تشکیل یک غند با سه گروه دیگر حزب اسلامی در شدند مدغم گردند. جبهه شدند با ادغامش به حزب اسلامی موفق می گردد تا از "امکانات" حزب اسلامی برخوردار گردد.

همان طوری که رهبری نشسته در مشهد به خاطر بدست آوردن امکانات هم به تسلیم طلبی طبقاتی تن داد و هم به تسلیم طلبی ملی و تمام جبهه‌هاست تحت فرماندهی اش را به تسلیم طلبی کشاند به همان قسم به خاطر بدست آوردن امکانات جبهه شدند را به دامن حزب اسلامی انداخت و دگروال عزیز و افراد تحت رهبری اش را به دامن جمعیت اسلامی. این همه تسلیم طلبی و خیانت ملی ناشی زاده مغز یک یا دو فرد نبوده، بل که ناشی از مشی تسلیم طلبانه "اعلام مواضع ساما" است که بصورت علنی تبارز نمود.

How was the «Herat Club» formed and what path has it taken?

Lahib